

مقدمه‌ای بر

تورات موسی

شده تا محتوای هر کتاب به اختصار بیان شود: کتاب پیدایش توصیف کننده منشأ جهان و قوم عبرانی است؛ کتاب خروج بیان کننده خروج از مصر است؛ کتاب لاویان حاوی احکام و مقررات کاهنانی است که به قبیله لاوی منسوب شده‌اند؛ کتاب چهارم اعداد نامیده شده به این علت که در آن سرشماری مضاعف قوم در طول اقامتشان در بیابان ارائه شده؛ و بالآخره کتاب تثنیه (یعنی «شریعت دوم») تکرار متون حاوی احکام پیشین است. اما سنت یهود اکتفا کرده به اینکه هر یک از پنج کتاب را به یکی از کلمات اولیه آنها نامگذاری کند (پیدایش: «آغاز»؛ خروج: «نامها»؛ لاویان: «خواند»؛ اعداد: «در بیابان»؛ تثنیه: «کلمات»).

تورات (پنج کتاب) با روایت‌های مربوط به منشأ جهان و بشریت آغاز می‌شود، و سپس ماجرای نیاکان قوم اسرائیل ادامه می‌یابد، یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب و یوسف. کتاب خروج به شرح ستمکشی‌های اسرائیل در مصر و رهایی ایشان به دست موسی می‌پردازد؛ وی قوم را به کوه خدا هدایت می‌کند تا به ایشان احکام و فرایضی عرضه نماید، احکام و فرایضی که بخشی از کتاب خروج، تمام کتاب لاویان و ده فصل نخست کتاب اعداد را اشغال می‌کند. سایر فصل‌های

یکپارچگی و تنوع پنج کتاب

کتاب‌های نخست کتاب مقدس مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که در سنت مسیحی، آنها را Pentateuque (کلمه‌ای یونانی به معنی «پنج کتاب» یا اسفار خمسه) می‌نامند. این کلمه یونانی به پیروی از اصطلاحی عبری ساخته شده که دلالت دارد بر «پنج قاب»، قاب‌هایی که حاوی پنج طومار اول کتاب مقدس بود. در سنت یهود، این پنج کتاب تشکیل دهنده «تورات» است که به «شریعت» نیز معروف است.

تورات (یا «پنج کتاب») مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که در آن بخش‌های روایتی و احکام شرعی در هم می‌آمیزند. جنگ‌های مختلف شریعت که هر یک ریشه در چارچوبی تاریخی و اجتماعی خاص دارند، در بطن بخش‌های بزرگی از روایات قرار دارند، روایاتی که یادآور کارهای خدا از آفرینش جهان تا رسیدن قوم اسرائیل به آستانه سرزمین موعود می‌باشند. لذا بر اساس اصول ریشه‌شناسی کلمات، می‌توان گفت که برای اشاره به کارکرد پنج کتاب اول کتاب مقدس، اصطلاح «تعلیم» بر اصطلاح «شریعت» ارجح است.

عنوان پنج کتاب تورات نیز از سنت یونانی نشأت می‌گیرد. در این عنوانین کوشیده

بخش‌بندی کوشیده‌اند تا متن را به واحدهایی برای قرائت در عبادات در کنیسه‌ها تقسیم کنند. تقسیم‌بندی‌های منطقی متن دارای طولی بسیار نابرابر می‌باشد؛ برای مثال، ماجراهای یوسف بخشی واحد و یگانه را تشکیل می‌دهد، حال آنکه چندین فصل را در تقسیم‌بندی ما فرا می‌گیرد (پید ۳۷ تا ۵۰؛ به عکس، متنی چون ده فرمان (خروج ۱:۲۰ - ۱۷ و قث ۵:۲۱) که حتی یک فصل کامل را نیز پرنمی‌کند، بخشی کاملاً مجرزا را تشکیل می‌دهد.

تنوع بخش‌ها یا واحدهای معنا، بیانگر این است که نباید در تورات به دنبال ساختاری دقیق که خاص قوانین مدرن یا رساله‌های الهیاتی است، گشت. و بالاخره، حتی با اینکه تورات بر اساس ترتیب زمانی مشخصی سازمان یافته، مطلقاً کتابی تاریخی را پدید نمی‌آورد.

شریعت و تاریخ

تورات حاوی احکام و نیز روایات است. احکام به شکلی انکارناپذیر کانون تورات را تشکیل می‌دهد، چرا که بخش دوم خروج (خروج ۱۹-۴۰)، تمام کتاب لاویان و نیز ابتدای کتاب اعداد اساساً از احکام قضایی و آیینی تشکیل یافته است. وانگهی، هدف بسیاری از روایات تورات، تأکید بر یکی از احکام یا تفسیر آن می‌باشد: بدینسان، ماجراهای گوساله طلایی (خروج ۳۲-۳۴) شرحی است درباره تخطی از حکمی که در خروج ۲۰:۲۳ آمده («در کنار من، خدايان نقره‌ای مسازید، و برای خود خدايان طلایی مسازید») پس از این ماجراهای تخطی، این

کتاب اخیر حاوی روایاتی مربوط به اقامات اسرائیل در بیابان است که منجر می‌شود به محکومیت نسلی که از مصر خارج شدند و اکنون مقرر شد که در بیابان بمیرند. آخرین کتاب تورات حاوی وصیت موسی است؛ وی در این کتاب، عهد و احکام الهی را یادآوری می‌کند. با کتاب تثنیه، تورات با رحلت موسی به پایان می‌رسد؛ وی سرزمین موعود را می‌بیند بی‌آنکه بتواند وارد آن شود.

تورات علی‌رغم تقسیمش به پنج بخش؛ همچون مجموعه‌ای یکپارچه پدیدار می‌شود. در پایان کتاب پیدایش، هجرت خانواده یعقوب به مصر راه را برای ماجراهای اسرائیل در مصر در کتاب خروج باز می‌کند؛ کتاب خروج در واقع با جمع‌بندی نسب نامه مذکور در فصل ۴۶ کتاب پیدایش آغاز می‌شود. کتاب لاویان ادامه مکاشفه شریعت در سینا است که در خروج ۲۰ آغاز شده بود و انتهاش در کتاب اعداد می‌باشد. از سوی دیگر، روایات مربوط به اقامات قوم در بیابان در اعد ۱۱-۲۵ سلسله ماجراهای مذکور در خروج ۱۶-۱۸ را که در اثر اعلام شریعت (خروج ۱۹ تا اعد ۱۰) قطع شده بود، از سر می‌گیرد. کتاب تثنیه در دشت‌های موآب واقع می‌شود، همان جایی که قوم در انتهای کتاب اعداد به آن رسیدند.

تقسیم‌بندی کنونی تورات به فصل‌های مختلف که در قرون وسطی صورت گرفته، نسبتاً منظم بوده به منظور تسهیل در قرائت و مطالعه آن می‌باشد. اما یهودیان برای قرائت‌های خود در آین نیایش، تورات را به بخش‌های مختلفی تقسیم کرده‌اند که طولشان متفاوت است. یهودیان هم چنین در این

وحدت تورات

وحدت و یکپارچگی تورات از میان تنوعی شدید سر بر می‌آورد؛ در آن نه تنها شاهد تنوع در احکام شرعی، تنوع در سبک‌های ادبی، تنوع در مکان‌های جغرافیایی، بلکه تنوع در دیدگاه‌ها و شعوق الهیاتی نیز هستیم. برای مثال، ماجراهی زندگی یوسف نگرش مشتمی را در خصوص مصر عرضه می‌دارد، حال آنکه روایات مذکور در خروج، بر بنده‌گی اسرائیلیان در این سرزمین تأکید می‌گذارد، لذا می‌توان پرسید که چنین مجموعه‌ای تا چه حد از یکپارچگی و انسجام برخوردار است. بیش از هر چیز، این انسجام در این واقعیت نهفته که هر یک از کتاب‌های تورات، رابطه اسرائیل با «یهود»^۱، خدای ایشان، را در بطن تاریخ تصریح می‌کند. بدینسان، کتاب پیدایش بازگو کننده تاریخ متقدم اسرائیل می‌باشد، کتاب خروج بازگو کننده برگزیدگی اسرائیل و اعطای عهد، کتاب لاویان بیانگر واکنش اسرائیل به این برگزیدگی و این عهد به واسطه عبادت، کتاب اعداد بازگو کننده رابطه دشوار قوم و خدایشان، و کتاب تنبیه بیانگر تأیید مجدد عهد می‌باشد. موضوع دیگری که وحدت تورات را تحکیم می‌بخشد، موضوع وعده‌های الهی است. این وعده‌ها در کتاب پیدایش به پاتریارخ‌ها خطاب شده، و پس در سایر کتاب‌های تورات مجددًا نمودار می‌گردند، آن‌سان که تورات دقیقاً با پدیداری مجدد وعده سرزمین به موسی در لحظات رحلتش به پایان می‌رسد (تث ۳۴). بنابراین، تورات تاریخچه‌ای خاتمه یافته نیست، بلکه کتابی است که رو به سوی آینده گشوده دارد.

حکم بنیادین در خروج ۱۷:۳۴ مجددًا مورد تأکید قرار می‌گیرد. اما برخی روایات دیگر برای آن است که نهادی را توجیه کند: برای مثال، طغیان قورح و داتان و ابیرام (اعداد ۱۶-۱۷) به گزینش خاندان هارون برای تصدی مقام کهانت حالتی مشروع می‌بخشد. برخی احکام نیز در بطن یک روایت گنجانده شده، مانند حکم ختنه (پید ۱۴-۹:۱۷) که در هیچ یک از مجموعه احکام مختلف یافت نمی‌شود. اما در ضمن، بعضی از احکام به واسطه ارجاع به سنت‌های روایتی توجیه می‌شوند؛ برای مثال، حکم مربوط به برص در تث ۲۴:۸-۹، مجازات مریم، خواهر موسی را که در اعد ۱۲ نقل شده، به یاد می‌آورد.

سنت یهود بیشتر به جنبه شرعی تورات توجه نشان داده، حال آنکه سنت مسیحی عناصر روایتی آن را مدنظر قرار داده تا آنجا که در آن آغاز «تاریخ نجات» را مشاهده کرده که در عهد جدید به اوج خود می‌رسد. شکی نیست که به واسطه تجزیه و تحلیل ادبی، می‌توان «سبک‌های ادبی» مختلفی را در تورات تشخیص داد؛ خصوصیت این سبک‌های ادبی را می‌توان به کمک آشنایی با استناد خاور نزدیک باستان تعیین کرد (نظیر روايات مربوط به منشأ عالم هستی، احکام جزایی، نسب نامه‌ها، و غیره) با این حال باید به چشم انداز کلی تورات نیز بذل توجه کرد. ترکیب متون متعلق به سبک‌هایی این چنین مختلف امری است عمدی؛ در تورات نه فقط احکام و روایات، بلکه «تعلیمی» وجود دارد؛ تاریخ در خدمت درک بهتر احکام است، و احکام نیز درک بهتر معنی تاریخ را میسر می‌سازد.

تفسر کتاب مقدس، ریشار سیمون فرانسوی. اسپینوزا همچنین به گستاخانی که در منطق ادبی تورات وجود دارد و به تنوع سبک‌های مورد استفاده توجه کرده است، یعنی به عواملی که سبب می‌شود پذیرش فرضیه نویسنده‌ای واحد دشوار گردد.

به این شکل است که برخی از متون شرعی را در چارچوب‌هایی متفاوت مشاهده می‌کنیم: ده فرمان دو بار داده شده (خروج؛ ۲۰:۵)، و تقویم اعیاد پنج بار (خروج؛ ۲۳:۵)، لاو؛ ۲۳:۴۷؛ اعد؛ ۲۸:۲۹؛ ثت؛ ۳۴:۲۳؛ تا؛ ۳۲:۲)، و نیز در مورد منازعه سارا و هاجر (پید؛ ۱۶:۲)، و انعقاد عهد با ابراهیم (پید؛ ۱۷:۱۵) و دعوت موسی (خروج؛ ۳:۴-۶؛ ۶:۲-۸). هم‌چنین سه گونه از ماجراهای را مشاهده می‌کنیم که در آن، پاتریارخ همسر خود را خواهر خود معرفی می‌کند (پید؛ ۲۰:۱۲؛ ۲۶:۱۲). اینها تکرارهایی صرف نیستند، زیرا هر یک از این متون متوازی حاوی حالتی اصیل می‌باشد. در بطن برخی از روایات نیز مکرراً شاهد تنش‌هایی هستیم. برای مثال، مطابق پید؛ ۷:۱۵، نوح یک جفت از هر نوع جاندار را وارد کشتی می‌سازد، اما پید؛ ۷:۲ از هفت جفت سخن می‌گوید: در پید؛ ۷:۷ طول زمان بارندگی چهل روز ذکر شده، اما در ۷:۲۴، این مدت صد و پنجاه روز می‌باشد. واکنش فرعون در برابر بلاهای مصر به دو شیوه متفاوت توضیح داده شده؛ طبق برخی از بخش‌ها (خروج؛ ۷:۳ و توضیحات)، این خود خدا است که دل پادشاه مصر را

وحدت تورات همچنین حول محور شخصیت موسی بنا شده است. به استثنای کتاب پیدایش، بقیه تورات تحت الشاع این چهره برجسته قرار دارد. در واقع باید گفت که موسی نقش‌های متعددی ایفا می‌کند؛ او نه فقط رهایی بخش سیاسی است، بلکه نبی و داور و شارع نیز هست. او از هر نقطه نظری، واسطی تمام عیار میان خدای اسرائیل و قومش می‌باشد. تمام احکامی که در چارچوب مکاشفه الهی ارائه شده، از دهان موسی بیان گردیده است، فقط به استثنای ده فرمان که خدا مستقیماً به قومش که در پای کوه گرد آمده‌اند، بیان می‌کند. لذا این تعلیم موسی است که به یهودیت وحدت و انسجام می‌بخشد.

ساختمان تورات

بر اساس این واقعیت که احکام را موسی بیان داشته، سنت یهود، و در پیروی از آن، سنت مسیحیت نیز موسی را نویسنده تمام تورات دانسته است. عیسی اغلب در عهد جدید، وقتی متون تورات را نقل قول می‌کند، آنها را به موسی نسبت می‌دهد. اما مدت‌ها بود که ربی‌های یهود شروع کرده بودند به طرح این سؤال که آیا موسی می‌توانسته روایت مرگ خود را نوشته باشد. اما علی‌رغم این تردیدها، انتساب تورات به موسی تا پیش از عصر روشنگری، هرگز به گونه‌ای جدی مورد تردید قرار نگرفته بود.

این بحث که بخش‌های بسیاری از تورات احتمالاً مدت‌ها بعد از دوران موسی به رشته تحریر در آمده، در قرن هجدهم، هم از سوی اسپینوزای فیلسوف مطرح شد و هم از سوی

«خدا». رمان یوسف، به استثنای چند آیه در فصل ۳۹، انحصاراً از «خدا» استفاده می‌کند، و نه از نام خاص خدای اسرائیل. بر اساس این کاربرد متفاوت از نام‌های الهی بود که نخستین فرضیه در مورد ترکیب و ساختار تورات پدید آمد. در فرانسه، شخصی به نام ژان آستروک، پزشک پادشاه لویی پانزدهم بود که در سال ۱۷۵۳، اظهار داشت که تورات شمره ترکیب دو شرح واقعی مختلف می‌باشد، که در یکی نام «یهوه» به کار رفته و در دیگری نام الوهیم. این تمایز بنیاد فرضیه‌ای را گذاشت که به «فرضیه اسناد» معروف است؛ این فرضیه در پایان قرن نوزدهم در بی آثار مفسر آلمانی، یولیوس ولهاوzen رواج عمومی یافت.

فرضیه اسناد

این فرضیه بر این اندیشه استوار است که تفاوت‌های مربوط به سبک وجود چندین گونه برای روایتی واحد یا حکمی واحد، به سبب ترکیب چندین منبع است. بر اساس این اندیشه، در پس تورات در اصل چهار سند مستقل وجود داشته است. سپس مؤلفان برخی از قسمت‌های این اسناد را گردآورده‌اند تا تورات را تألیف کنند. برخی از مفسران حتی فکر می‌کردند که این اسناد محدود به پنج کتاب اول کتاب مقدس نمی‌گردد، بلکه در کتاب یوشع ادامه می‌یابد، کتابی که پس از تشنیه می‌آید؛ بدینسان، بخش اول کتاب مقدس متشكل از شش کتاب بوده و تشکیل «کتاب‌های ششگانه» را می‌داده است.

در واقع، تصرف و اشغال سرزمین را در کتاب یوشع می‌گوید، و روایت دوم از

انعطاف ناپذیر می‌سازد، حال آنکه بعضی دیگر از بخش‌ها بر این امر اصرار دارند که فرعون از اختیار برخوردار است و خودش در رد درخواست آزادی اسرائیلیان پاشاری می‌کند (خروج ۱۱:۸). معجزه دریای نیزار نیز به دو گونه روایت شده: بر اساس خروج ۱۴:۲۱، الف، دریا در اثر وزش باد شرقی کنار می‌رود، در حالی که در ۲۱:۱۴ ب- ۲۲، آب‌ها از میان باز می‌شود.

تنوع ادبی تورات را می‌توان در سبک و خصوصیات واژگان به کار رفته نیز مشاهده کرد. کوه مکافه الهی بر موسی، گاه سینا نامیده شده، گاه حوریب؛ پدر زن موسی گاه یترون نام دارد، گاه رئوئیل. سبک بی‌قاعده و مؤکد و تکراری تشنیه در نقطه مقابل خصوصیت فنی احکام آیینی بخش اول لاویان قرار دارد. در بعضی از روایات، شاهد توجه دقیق به ترتیب زمانی وقایع هستیم (نظیر اشاره به سن افراد به هنگام حادث شدن واقعه)، حال آنکه برخی دیگر از روایات به سبکی آزادتر و پرتحرک تر نوشته شده‌اند. برخی از روایات، کوتاه و موجز است (فروود آمدن ابراهیم به مصر در پید ۱۰:۲۰-۲۰)، اما برخی دیگر بسیار پرشاخ و برگ و تکراری است (جستجوی همسری برای اسحاق در پید ۲۴).

آنچه که بلافضله توجه خواننده را جلب می‌کند، کاربرد نام‌های خاص متفاوت برای اشاره به خدای اسرائیل می‌باشد؛ در برخی متون، از نام خاص «یهوه» استفاده شده، و در برخی دیگر، از نام عام «الوهیم» (خدا). برای مثال، روایت اول در مورد هاجر از «یهوه» سخن می‌گوید، و روایت دوم از

این نویسنده برای این قبیله قائل می‌شود. مؤلف J نویسنده‌ای در معنای امروزی کلمه تلقی نمی‌شده، بلکه او را بیشتر گردآورندۀ سنت‌ها می‌پنداشته‌اند؛ او سنت‌های متعددی را که پیش از بنیانگذاری سلطنت در پرستشگاه‌ها یا در میان برخی قبایل رایج بوده، جمع آوری و بازگو کرده است.

سند الوهیستی (Elohist)، که با حرف مخفف E بازنموده می‌شود، نام خود را به علت کاربرد بیشتر کلمه «الوهیم» برای اشاره به خدا اخذ کرده است. این سند در دوره‌های متقدم، به دست مؤلفی «یهوه ای» (JE)، با سند یهویستی ترکیب شده است. در نتیجه، از سند الوهیستی فقط قطعاتی محدود باقی مانده، خصوصاً در تاریخچه زندگی ابراهیم (پیدا ۲۰-۲۲). از کتاب خروج به بعد، پیدا کردن رد پای نویسنده الوهیستی بسیار دشوار است؛ به همین جهت، اغلب از متمايز کردن E از سند J صرف نظر می‌کرده‌اند. بر اساس فرضیه اسناد، متون الوهیستی اغلب بر ترس خدا و رفتار اخلاقی ناشی از این حالت تأکید دارند. تصور بر این بوده که نویسنده E به انبیای مملکت شمالی نزدیک بوده، و به همین دلیل، اورا اهل مملکت اسرائیل (مملکت شمالی) می‌پنداشته‌اند. فرض بر این بوده که سند E اندکی پس از ویرانی مملکت شمالی به دست آشوریان در سال ۷۲۲ ق.م. در یهودا گردآوری شده باشد.

سندی که «D» نامیده می‌شود (زیرا مربوط است به کتاب تثنیه، در انگلیسی-Deuteronomy) دلالت دارد بر گونه نخستین کتاب تثنیه که ظاهراً به اصلاحات یوشیای پادشاه به سال ۶۲۲ ق.م. مشروعیت بخشید،

سرزمین دانست که در کتاب پیدایش بیان شده است. اما از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که منطق تورات این نیست که تحقق این وعده را بازگو کند، بلکه می‌کوشد روایات و احکامی را گرد هم آورد که از ارزشی هنجارین برخوردارند. همین اصل است که موجب انسجام و یکپارچگی تورات می‌گردد.

طبق این نظریه، سه مورد از این اسناد در برگیرنده بافت روایت‌های مجموع تورات است، حال آنکه سند چهارم محدود به گونه اولیه کتاب تثنیه می‌گردد.

پیروان این نظریه، قدیمی‌ترین سند را «سند یهویستی» (Yahwist) نامیدند (در کاربردهای فنی، برای مخفف ساختن آن، از حرف J آلمانی که صدای «ی» می‌دهد، استفاده می‌کنند)، زیرا تقریباً انحصاراً از همان روایت آفرینش عالم هستی، از نام خاص «یهوه» برای اشاره به خدای اسرائیل استفاده می‌کند. سند یهویستی تاریخچه قوم را از آفرینش انسان (پیدا ۲:۴-۲۵) تا وفات موسی (تث ۳۴)، و حتی تا تصرف سرزمین موعود (یوشع ۱۹) بازگو می‌کرده است. سند J را به دوره آغازین سلطنت اسرائیل، و به گونه‌ای دقیق‌تر، به دوره سلطنت سلیمان (حدود ۹۴۰ ق.م.) مربوط می‌دانستند. دعوت ابراهیم در پیدا ۱۲:۱۲-۳ اغلب به منزله متن کلیدی J تلقی می‌شد. نویسنده یهویستی در صدد این بود که به یاد

قوم بیاورد که وعده‌هایی که در این متن آمده، به واقع به بنیانگذاری نظام سلطنت در دوره داود و جانشین او جامه عمل پوشیده است. فرض بر این بوده که نویسنده یهویستی اهل یهودا بوده و علت این امر، اهمیتی است که

تاریخ‌هایی که به اسناد یهودیستی و الوهیستی نسبت داده شده، ایجاد مشکل می‌کند. تصور وجود مجموعه‌ای از روایات در سده دهم ق.م. بیش از پیش مورد تردید قرار گرفته است. بعضی از متون که به J یا به E نسبت داده شده، شباهتی حیرت‌انگیز با الهیات و سبک تئویه دارد. برای مثال، متنی نظری خروج ۱۹:۵ را در نظر بگیرید که می‌گوید: «اوینک، اگر به راستی به صدای من گوش فرا دهید، و اگر عهد مرا نگاه دارید، دارایی خاص من از میان تمام قوم‌ها خواهید بود». این متن مشابهاتی در تئویه دارد (تث ۶:۷ و ۹:۲۸). روایت دعوت موسی در خروج ۳ (که به J و E نسبت داده شده)، با دعوت ارمیا و حزقيال وجود مشترک دارد، ولذا نمی‌تواند پیش از سده ششم ق.م. به کتابت درآمده باشد. چنین ملاحظاتی سبب شده که بسیاری از متخصصان، نویسنده یهودیست را به نویسنده تئویه نزدیک سازند^۲، و حتی J را عضوی از محفل تئویه‌ای بدانند.

دسته‌ای دیگر از پژوهشگران معتقدند که فرضیه اسناد را باید بالکل کنار گذاشت. ایشان بر استقلال سنت‌های بزرگ روایتی و شرعی تورات تأکید می‌ورزن؛ این سنت‌ها ابتدا به گونه‌ای مستقل انتقال یافته‌اند، بی‌آنکه پیوندی با مجموعه سنت‌های تورات وجود داشته باشد. در واقع باید گفت که برخی از مجموعه‌های ادبی تورات را می‌توان همچون اثری مستقل خواند بدون آنکه نیازی به دنباله داشته باشند. این امر به طور خاص در مورد روایت پیدایش و آغاز بشریت در شکل قدیمی اش (پید ۸-۲) نه در شکل کنانتی اش، و نیز ماجراهای خروج از مصر

خصوصاً به سیاست تمرکز او که هدفش تبدیل معبد اورشلیم به یگانه پرستشگاه مشروع بود. سند D احکام متعدد شریعت را به حکم مرکزی، یعنی محبت به خدا مرتبط می‌سازد، و رابطه میان خدا و اسرائیل را با موضوع عهد و برگزیدگی توصیف می‌کند.

متاخرترین سند در میان این چهار سند، نشانه‌هایی فراوان از دغدغه‌های محافظ کهاناتی دارد، به همین جهت است که به آن با حرف مخفف P اشاره می‌کنند (برای کلمه انگلیسی Priestly). طبق این نظریه، این سند با روایت اول مربوط به خلقت عالم در پید ۱ آغاز می‌شود و یا با وفات موسی یا با ورود قوم اسرائیل به سرزمین موعود پایان می‌پذیرد. هدف P را می‌توان در مشروعیت بخشیدن به نهادهای کهاناتی و آیین‌هایی چون ختنه (پید ۱۷) یا گذر (خروج ۱۲) باز یافت. این سند کهاناتی احتمالاً در دوران تبعید بابل یا پس از آن نوشته شده، یعنی در دوره‌ای که قوم یهود از نهادها و استقلال سیاسی خود محروم بود. معمولاً تصور براین است که سند P به هنگام شکل‌گیری تورات، همچون سند پایه به کار رفته و با تقدیم اسناد تکمیل شده است.

در پرتو این الگو، ارزش اسناد قدیمی، یعنی J و E را اساساً در جنبه روایتی آنها می‌دانستند، حال آنکه اسناد D و P را صرفاً شرعی تلقی می‌کردند.

فرضیه اسناد معروفیت بسیار یافت و هنوز نیز آن را در آثار مربوط به کتاب مقدس مشاهده می‌کنیم. اما این الگو از سال ۱۹۷۵ مورد سؤال قرار گرفت؛ برای این امر، چندین علت وجود دارد. نخست آنکه

کتابت در آوردن سنت‌های بنیادین (سنت‌های روایتی و قضایی) پاسخی بود به این بحران. اسرائیل با پدید آوردن تورات، به نوعی «میهنه‌ی قابل حمل» خلق کرد که به او اجازه می‌داد تا ایمان خود را، حتی در شرایط تبعید یا پراکندگی، و در حالی که دور از سرزمین خود بود، حفظ کند.

عصر پارسی‌ها دوره‌ای مساعد برای نگارش تورات به وجود آورد، زیرا حکومت ایشان برای مردمان ساکن در قلمرو امپراتوری خود، نوعی آزادی مذهبی قائل بودند، و به نظر می‌رسد که با تدوین سنت‌های قضایی و مذهبی مخالفتی نداشتند. سنت کتاب مقدس وجود چنین شرایطی را در کتاب‌های عزرا - نحیمیا منعکس می‌سازد. طبق این کتاب‌ها، عزرا که هم کاتب بود و هم کاهن، در مقام فرستاده پادشاه پارس به اورشلیم آمد و به قوم احکامی را عرضه داشت که ایشان متعهد به رعایت آن شدند. عز ۷ و نوح ۸ احتمالاً خاطره انتشار نخستین گونه تورات را در عصر پارسی‌ها حفظ کرده است. در ضمن، متون مختلف تورات نیز بازتابی است از مباحثات مربوط به سازماندهی آیین‌های مذهبی در دوران معبد دوم.

به منظور آنکه تورات تبدیل شود به سندی که در بطن آن، حساسیت‌های گوناگون قوم یهود امکان بروز بیابد و خود را باز شناسد، می‌بایست متون برخاسته از مهم‌ترین محافل اندیشه در آن گنجانده شده، به نوعی در هم ترکیب شود؛ به غیر از محفل کهانتی که بسیار بانفوذ بود، محفلی غیرکهانتی نیز مشاهده می‌کنیم که بسیار به الهیات تثنیه نزدیک بود. نمونه‌ای بسیار بارز از این ترکیب را در انتقال

(خروج ۱۵-۱) صدق می‌کند. در ضمن، احکام شرعی نیز بدون چارچوبی روایتی به وجود آمده است. در چنین چشم‌اندازی، پیوند ادبی میان واحدهای اصلی و مختلف تورات، در دوره متأخرتر پدید آمده است.

در حال حاضر، هیچ الگوی جدیدی برای پژوهش در مورد تورات وجود ندارد. به همین دلیل، برخی از نویسندهای کتابت از فرضیه استناد ادامه می‌دهند. اما مشکلات متعددی که این فرضیه پدید می‌آورد، پژوهشگر را فرا می‌خواند که جانب احتیاط را رعایت کند. با این حال، در مورد دو داده بنیادین اتفاق نظری نسبی وجود دارد: یکی وجود متون کهانتی در تورات است و دیگری اهمیت دوره تبعید و نیمه اول دوره پارسی‌ها (قرن ششم و پنجم ق.م) برای شکل‌گیری کتاب‌های پنجگانه. همین دو داده است که باید نقطه آغاز برای تجزیه و تحلیل نگارش تورات تلقی شود.

شکل‌گیری و تورات پس از تبعید بابل

ویرانی اورشلیم و تبعید از جمعیت یهودا به بابل (۵۹۷-۵۸۷ ق.م) بحرانی شدید در هویت قوم پدید آورد. در واقع، تمامی ارکانی که پیوند میان اسرائیل و خدایش برآنها بنا شده بود، فرو ریخته بود: پادشاه به تبعید فرستاده شده بود، معبد که نماد حضور الهی بود، ویران شده بود، و سرزمین که عطیه‌ای الهی به شمار می‌رفت، تحت سیطره بیگانگان قرار داشت. پس می‌بایست راه‌های دیگری بیابند تا بگویند که خدای اسرائیل کیست و چگونه به نفع قوم خود مداخلت می‌کند. به

است برای شکل بخشیدن به جامعه یهود در عصر پارسیان پیرامون روحانیت و معبد بازسازی شده، و در عین حال، توجه به پراکندگی جغرافیایی یهودیت. در واقع، در نوشتۀ‌های کهانتی شاهد آیین‌ها و اعیادی هستیم که به هویت یهودیان بعد از تبعید بابل شکل می‌بخشد، و در ضمن، مدت‌ها پیش از مکاشفه آیین‌های مذهبی در سینما اعطای شده‌اند. از این دست است موضوع سبّت که در ماجرای آفرینش مورد اشاره فرار گرفته (پید ۳-۱:۲)، پایه‌های قواعد خوراکی که بعد از طوفان به آن اشاره شده (پید ۳:۹-۴)، ختنه که تبدیل می‌شود به نشانه عهد با ابراهیم و اعقابش (پید ۱۷)، و برگزاری گذر که در روایات مربوط به خروج از مصر جای می‌گیرد (خروج ۱۲-۱۳). به این ترتیب، مشاهده می‌شود که این رسوم و آیین‌ها مرتبط به سرزمینی خاص نمی‌گردد، بلکه در سرزمین‌هایی که یهودیان در آنها پراکنده‌اند نیز قابل اجرا است؛ در واقع باید گفت که اینها هنوز هم تا روزگار ما در میان یهودیان جایگاهی بنیادین دارند.

متون کهانتی بر این امر تأکید دارند که خدای اسرائیل خدای تمامی بشریت و مالک کل عالم هستی است؛ بشر، چه زن و چه مرد، به صورت او آفریده شده و عالم مخلوق را همچون عطیه‌ای از او دریافت می‌دارد و مسئول آن می‌باشد. خدا از طریق نوح با تمام بشر عهد می‌بندد (پید ۹)، و سپس ابراهیم را بر می‌گزیند تا پدر ملت‌های بی‌شمار باشد و با او عهد می‌بندد (پید ۱۷). خدا از بطن اعقاب او، لاویان را جدا می‌کند، و از میان ایشان، هارون و نسلش را جدا می‌سازد تا

دوگانه ده فرمان می‌یابیم. در خروج ۲۰، حکم مربوط به سبّت استوار است بر خاطره آرامی یافتن خدا در روز هفتم آفرینش، که این امر اشاره‌ای است به بخش پایانی نخستین متن کهانتی تورات (پید ۳:۱-۲)؛ به عکس، در تث ۵، انگیزه رعایت سبّت، یادآوری وضعیت بندگی اسرائیل در مصر است، و این تأکیدی است خاص تشنیه. اما در ضمن، متونی هست که نه برخاسته از محفل کاهنان است، و نه از محفل تشنیه، برای مثال ماجراهای یوسف که بازتاب دیدگاه یهودیتی باز و جهان شمال است و به آرمان‌های حکمتی نزدیک می‌باشد. در نهایت، کار بر روی این کتاب‌ها منجر به پیدایی کتابی واحد گردید که همانا تورات یا کتاب‌های پنجگانه باشد. این کتاب با یادآوری وعده‌ای خاتمه می‌یابد که تحقیقش در آینده روی خواهد داد. این کتاب در آن واحد، هم بسته است و هم گشوده: قوم اسرائیل خاطره تجربه خود را با خدا در آن حفظ کرده است.

متون کهانتی (P)

متونی که تشخیصشان از دیگران ساده‌تر است، متونی است که از محفل کاهنان بر می‌خizد. بارزترین خصوصیات سبک متون کهانتی عبارتند از نوعی بی‌پیرایگی در نگارش، گرایش به تصریحات عددی، حضور نسب نامه‌ها و فهرست‌ها، و توجه بیشتر به هر آنچه که مربوط به عبادت و آیین‌های عبادی است. توجه P به پرستشگاه (خروج ۲۵-۳۱) و (۴۰-۳۵) به قربانی‌ها (لاو ۱-۷) و به روحانیونی که متشکل از هارون و پسرانش می‌باشد (لاو ۸-۱۰)، ناشی از دغدغه‌ای

سبک تثنیه‌ای در برخی از کتاب‌های پیشین نیز دیده می‌شود، خصوصاً در خروج و در بخش‌هایی از اعداد نیز. روایت دعوت و بعثت موسی از این دست است، روایتی که مابین خروج:۲۳ و الف:۱۹ گنجانده شده است، یعنی بین دو آیه‌ای که در اصل در بی یکدیگر می‌آمدند. در خروج:۳، موسی همچون اولین نبی از میان انبیا انگاشته شده، و این امر مطابق است با ثت:۱۸ و ۱۵:۱۸. در این روایت، واژگانی را می‌یابیم که خاص تثنیه و کتاب‌های وابسته به آن است (یوشع-پادشاهان که اغلب تحت عنوان «تاریخ تثنیه‌ای») مورد اشاره قرار می‌گیرند؛ از این دست هستند فرمول «سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری است»، اصطلاح «خدای پدران» و فهرست قوم‌هایی که در سرزمین موعود زندگی می‌کردند. گونه غیرکهانتی روایت‌های بلاهای مصر (خروج:۷-۱۱) نیز ظاهراً تحت تأثیر الهیات و سبک تثنیه قرار دارد (ر.ک. ثت:۲۸)، و همین امر در مورد روایت انعقاد عهد در سینا (خروج:۱۹-۲۴) و نیز ماجراهی گوساله طلایی (خروج:۳۲-۳۴) که در ثت:۹-۱۰ نیز یافته می‌شود، صدق می‌کند. ارتباط میان این متون و تثنیه، و حتی تاریخ تثنیه‌ای، را می‌توان به روش‌های مختلف توجیه کرد. آنچه که قطعی است، این است که میان برخی متون خروج و اعداد ۳-۲۳ یک سو و محفل کاتبان تثنیه‌ای ارتباط و پیوندی وجود دارد.

نقشه آغاز تثنیه‌ای در کتاب تثنیه قرار دارد (ر.ک. مقدمه این کتاب)، کتابی که به صورت عهدی میان یهوه و اسرائیل شکل گرفته و کانونش در احکام شرعی/قانونی

آیین‌های عبادی را از طرف تمام قوم برگزار نمایند. ملاقات میان خدا و انسان‌ها در پرستشگاه صورت می‌پذیرد، پرستشگاهی که جلال الهی بر آن قرار می‌گیرد؛ این ملاقات به وساطت موسی و هارون کاهن تحقق می‌یابد (ر.ک. خروج:۴۰ و لاو:۹). متون کهانتی در یک زمان به نگارش در نیامده است. متون کهانتی که در عصر پارسی‌ها نوشته شده، احکام آیینی قدیمی تر را که برخاسته از دوره سلطنت بوده در خود ترکیب کرده است. کتابت سند کهانتی احتمالاً در طول چند نسل تحقیق پذیرفته است. برای مثال، احکام مربوط به گذر در اعد:۹ مکمل متن کهانتی موجود در خروج:۱۲-۱۳ می‌باشد. این امر که گنجاندن این مکمل در کتاب خروج میسر نبوده، بیانگر این است که در زمان نگارش اعد:۹، متنی اولیه مربوط به محفل کهانتی موجود بوده که نویسنده‌گان بعدی نمی‌توانسته اند به آن چیزی اضافه کنند. در اینجا است که در مورد بخش پایانی متن کهانتی اولیه سؤال پیش می‌آید؛ طبق دیدگاه سنتی، آخرین بخش متن کهانتی را تثنیه:۳۴ یا یوشع:۱۹ می‌پنداشتند؛ مباحثات امروزی ظاهراً سندی اولیه را مدنظر قرار می‌دهد که متنی کوتاه‌تر بوده و با بنای پرستشگاه در خروج:۴۰ یا با آغاز آیین‌های عبادی در لاو:۹ خاتمه می‌یافته است. به هر حال، این مباحثات بیانگر این است که متون کهانتی پیچیده و متنوع می‌باشد.

متون تثنیه‌ای (D)

از نقطه نظر سنتی، سند «D» محدود می‌شد به قدیمی ترین بخش کتاب تثنیه. اما

متون، لاویان همچون اشخاصی ظاهر می‌شوند که به دنبال تمرکز یافتن عبادت در اورشلیم، بی‌کار شده‌اند، و این امر سبب می‌شود که نتوان آنان را به آسانی نویسنده‌گان متون تثنیه‌ای به شمار آورد. این نویسنده‌گان را باید بیشتر در میان کتابخان و خانواده‌های متند درباری جستجو کرد؛ آنچه چنین تصویری را استحکام می‌بخشد، شباهت واژگان و سیک کتاب تثنیه به استناد آشوری است که بی‌تر دید در دربار اورشلیم شناخت شده بود.

پس از ویرانی اورشلیم و معبد، کتاب تثنیه در پرتو این فاجعه مورد بازخوانی و تفسیر مجدد قرار گرفت، فاجعه‌ای که در متون تثنیه‌ای تمام تورات بازتاب یافته است. از آن پس، در این متون، پشت کردن به کلام الهی تبدیل می‌شود به کلید درک تبعید، تبعیدی که همچون مجازات الهی تعبیر شده است. فقط شنیدن کلام یهوه که هر نسلی از خوانندگان تثنیه را مخاطب قرار می‌دهد (تث ۳:۵)، می‌تواند طریق نجات را ارائه دهد. عمل کردن به احکام و فرایض و اواامر الهی است که می‌تواند سرچشمه حیات و شادی باشد.

قانون نامه

در کانون کتاب تثنیه، قانون نامه‌ای یافت می‌شود (تث ۲۶-۱۲) که قدیمی ترین بخش‌های آن در اصل مرتبط می‌شده به اصلاحات یوشیا. در عین حال، قانون نامه تثنیه‌ای ظاهراً به این دلیل پدید آمده تا «قانون نامه عهد» (خروج ۲۳-۲۱؛ ر.ک. مقدمه خروج) را با نیازهای روز انطباق دهد، و حتی جایگزین آن شود. قانون نامه عهد

است (تث ۱۲-۲۶). این احکام همچون محتوای عهد میان یهوه و اسرائیل ارائه شده است. انگیزه احکامی که در آن یافت می‌شود، دائمًا مرتبط شده به رویدادهای مربوط به خروج از مصر (تث ۳:۱۶ و ۴:۳۱) و غیره) که تشنیه بر ارتباط آن به زمان حاضر تأکید می‌گذارد («امروز» در تث ۱:۱۰ و توضیح). ضرورت وجود پرستشگاهی واحد (تث ۱۲) اجازه می‌دهد تا این اثر ادبی را مرتبط سازیم به اصلاحات سیاسی و مذهبی یوشیای پادشاه به سال ۶۲۲ ق.م. (ر.ک. ۲-۲۲)، حتی اگر «کتاب شریعت» که اساس چنین اصلاحاتی بود، چیزی جز گونه‌ای ابتدایی و کوتاه از کتاب تثنیه نبوده باشد.

این کتاب، الهیاتی را در مورد یگانگی خدای اسرائیل شکل می‌بخشد. در این کتاب، بر محل واحد عبادت تأکید شده؛ اما در ضمن، موضوع توصیه به عبادت انحصاری خدای اسرائیل (تث ۶:۴-۵) و دوری جستن از عبادت «خدایان دیگر» به آن مرتبط می‌باشد، خدایانی که تقریباً هیچگاه به آنها با نام اشاره نشده است. این پرستش انحصاری یهوه بر پایه اندیشه برگزیدگی اسرائیل بنا شده، اندیشه‌ای که ایجاب می‌کند اسرائیل خود را از سایر قوم‌ها و رسوم مذهبی شان جدا نگاه دارند (ر.ک. تث ۷).

توجهی که به لاویان شده (تث ۱۸)، لاویانی که در کتاب تثنیه همچون نگاه دارندگان شریعت (تث ۱۱:۳۳-۸:۳) و دستیاران موسی در امر موعظه توصیف شده‌اند (تث ۹:۲۷)، اغلب چنین مورد برداشت قرار گرفته که کتاب تثنیه ثمره تعلیمات لاویان بوده است. اما در بسیاری از

سنت‌های روایتی کهن

ویراستاران کهانی و تنبیه‌ای سنت‌هایی قدیمی‌تر را در دسترس داشتند که منشاً و الهیاتشان بسیار متنوع بوده است؛ این سنت‌ها و احادیث به شیوه‌ای مستقل در برخی از پرستشگاه‌ها و نیز احتمالاً تا حدی به صورت شفاهی انتقال یافته‌اند.

اهمیت حبرون (خلیل امروزی) در ماجراهای ابراهیم مشخص می‌سازد که نخستین گونه این ماجراهای احتمالاً در پرستشگاه ممری - حبرون پا به عرصه وجود گذاشته باشد. ماجراهای یعقوب پاتریارخ مرتبط است به مملکت شمالي، و این را از اسمی مکان‌هایی که در آنها به کار رفته می‌توان دریافت؛ این ماجراهای احتمالاً کهن‌ترین داستان مربوط به پاتریارخ‌ها می‌باشد.

سنت خروج از مصر، در کنار سنت یعقوب، شاید قدیمی‌ترین سنت تورات باشد، چرا که تمام تورات به نوعی در حول و حوش آن بنا شده است. خاطره خروج از مصر بدون استشنا در تمام بخش‌های کتاب مقدس عبری که رویدادهای مهم تاریخ اسرائیل را خلاصه می‌کند، یافت می‌شود. تعیین اینکه این سنت در چه زمانی برای نخستین بار به صورت نوشته درآمد، بسیار دشوار است.

سنت مربوط به اقامت اسرائیل در بیابان که در کتاب اعداد ثبت شده، در دوره پیش از تبعید در کتاب‌های هوش و ارمیا گواهی شده است، اما ظاهراً تحت شکلی بسیار مثبت تر از آنچه در کتاب مزبور آمده است.

حتی اگر تردیدهایی باقی باشد، با این حال می‌توان تأیید کرد که منشاً بسیاری از

احتمالاً در دوره سلطنت (سده هشتم ق.م.)

نوشته شده و به این ترتیب، قدیمی‌ترین قانون نامه را در بطن تورات تشکیل می‌دهد. در این قانون نامه، برخلاف قانون نامه تنبیه، تنوع اماکن عبادت مورد پذیرش است.

قانون نامه عهد با اینکه قدیمی است، اما گنجاندن آن مابین خروج ۱۹ و ۲۴ به دست ویراستاران متأخری صورت گرفته که می‌خواستند آن را علی رغم قانون نامه جدید تنبیه ۱۶-۱۲ حفظ کنند.

نویسنده‌گان کهانی نیز مجموعه‌هایی را وارد تورات کرده‌اند که شامل آیین‌ها یا احکام است (ر.ک. مقدمه لاویان)، نظریر فهرست قربانی‌ها (لاو ۷-۱) و مقررات پاکی (لاو ۱۵-۱۱) بخش دوم کتاب لاویان شامل مجموعه‌ای است که «قانون نامه تقدس» نامیده می‌شود (لاو ۲۶-۱۷) و بر تقدس

جامعه تأکید دارد، جامعه‌ای که باید تعهداتی اخلاقی را رعایت کند. تاریخ این قانون نامه تقدس مورد بحث است؛ امروزه چنین به نظر می‌رسد که این قانون نامه آمیزه‌ای باشد از دغدغه‌های نویسنده‌گان کهانی و تنبیه‌ای.

آخرین ویراستاران تورات دقت کرده‌اند تا این قانون نامه‌های گوناگون را به نوعی در کنار هم قرار دهند. ایشان با حفظ کردن این قانون نامه‌های متوالی، می‌خواستند نشان دهند که شریعت پدیده‌ای ایستا نیست، بلکه باید همواره مورد تعبیر مجدد قرار گیرد و با اقتضاهای روز همخوان شود؛ چنین برداشتی را می‌توان هم در مباحثات ربی‌ها مشاهده کرد که شریعت را بسط داده‌اند، و هم از نوشته‌های مسیحیت نویا.

شريعت نگاهبان آن است. این شريعتی است که محدود به احکام ساده قضایی یا به آینه‌ها یا به مقررات نمی‌گردد، زیرا برخاسته از تاریخ بوده، و پیوسته در آن حضور دارد.

تورات کتابی است پویا که سبب شده بهودیت هویت خود را در سراسر تاریخ خود که اغلب دشوار و دردناک بوده، حفظ کند.

مسيحيت اين کتاب‌ها را از يهوديت به ميراث برده است. شکن نيسست که مسيحيت پس از ظهور عيسى ناصری، آنها را به گونه‌ای متفاوت تعبير کرده، عيسایي که شهادت‌های متنوع رسولان و انجيل نگاران، او را مسيح موعود و خداوند اعتراف کرده‌اند. مسيح نيامد تا شريعت را منسوخ کند، بلکه تا آن را تکامل بخشد (مت ۱۷:۵). به اين شكل است که تورات اعتبار خود را برای هر عصر و دوره‌اي حفظ می‌کند، هم برای يهوديان و هم برای مسيحيانی که در پنج کتاب اول کتاب مقدس، طرح نجات الهی را برای بشریت مشاهده می‌کنند.

سنت‌هایی که در تورات موجود است، به عصر سلطنت باز می‌گردد. اما عمدتاً در عصر پارسی‌ها است که این سنت‌ها مرتب شده و کنار یکدیگر قرار گرفته اند تا به يهوديت نوپا بنیاد الهیاتی و آیینی اش را عرضه دارند.

مفهوم تورات

تورات ما را در مقابل قوم، یا بهتر است بگوییم، در مقابل جامعه‌ای مذهبی قرار می‌دهد، و شرح می‌دهد که خدا چگونه این جامعه را بنیاد نهاد و اینکه این قوم چگونه می‌تواند مطابق عهدی که خدا با آن منعقد کرده زندگی کند. قوم تورات قومی است مقدس (ر.ک. خصوصاً لا ۲۶-۱۷)، یعنی قومی که تماماً وقف خدا شده، زیرا که همه چيز از اين خدا ناشی می‌شود. هیچ نهادی، نه حتی نهاد سلطنت که در حیات مذهبی مشرق زمین باستان از بیشترین اهمیت برخوردار بود، موجودیتی مستقل از او ندارد. مرجعیت عالی از آن کلام الهی است، کلامی که موسی واسط آن می‌باشد، کلامی که این کتاب

کتاب پیدایش

پیشگفتار

در تورات موسی، کتاب پیدایش همچون سرآغازی است از مجموعه‌ای گسترده که در کتاب‌های خروج و لاویان و اعداد و تثنیه ادامه می‌یابد و شرح می‌دهد که چگونه خدا قومی را از میان ملت‌ها برای خود انتخاب می‌کند تا خود را برآنان مکشوف سازد، قومی که خوانده خواهد شد تا شاهد او باشد. اما خود ماجراهای قوم اسرائیل در کتاب خروج آغاز می‌شود، با رهایی بردگان عبرانی از ستم مصریان. در کتاب پیدایش، پاتریارخ‌ها در سرزمین کنعان بسر می‌برند و بدون مواجهه با مشکلاتی عمده، در آنجا سکونت می‌گزینند. آنچه که پلی است میان کتاب پیدایش و کتاب‌های بعدی تورات، آخرین تاریخچه این کتاب است، یعنی رمان یوسف که بازگو کننده این است که چگونه نیاکان قوم اسرائیل سرزمین کنعان را ترک گفتند و در مصر مستقر شدند. در واقع، کتاب پیدایش همچون پیش درآمدی است بر روایت بزرگ رهایی قوم اسرائیل از مصر و هدایت ایشان به سوی سرزمین موعود، موضوعی که چهار کتاب دیگر تورات را شامل می‌شود؛ اما نباید از نظر دور داشت که این کتاب از نوعی وحدت و نیز ویرگی‌هایی در سبک نگارش برخوردار است که آن را از کتاب‌های بعدی تورات متمایز می‌سازد. آنچه که در کتاب

کتاب پیدایش نخستین کتاب تورات (ر.ک. «مقدمه‌ای بر تورات موسی») می‌باشد؛ آنگونه که از نامش بر می‌آید (به یونانی Genesis، یعنی آغاز؛ به عبری «برشیت» یعنی در ابتدا)، این کتاب به شرح سرآغازهای جهان و بشریت و قوم اسرائیل می‌پردازد. آن با اینکه بخشی از تورات موسی است، اما اساساً شامل روایات و نیز چند فهرست از نیاکان است. این نکته شایان توجه است که کتاب مقدس با داستانی آغاز می‌شود که با بازگو کردن آفرینش جهان و انسان‌ها، تمامی بشریت را در بر می‌گیرد. با این کار، در سؤالات مطرح برای سایر مذاهب سهمی می‌شود، یعنی سؤالات مربوط به سرآغاز عالم هستی و طرح خدای آفریدگار برای بشر. یازده فصل نخست کتاب پیدایش، شامل روایاتی است که در زمرة مشهورترین روایات کتاب مقدس قرار دارد، یعنی آفرینش، آدم و حوا، قائن و هابیل، طوفان نوح، و برج بابل. چنین مقدمه‌ای برای کتاب مقدس صرفاً به منزله پیش درآمدی بر تاریخچه پاتریارخ‌ها و ماتریارخ‌ها که در بخش دوم پیدایش می‌یابیم، نیست؛ بلکه این یازده فصل نخست کتاب پیدایش تأملی است ژرف بر انسان، رسالت او، ناتوانی‌هایش، و رابطه‌اش با خدا.

متفاوت بیان شد، در فصل های ۱۲ و ۲۰ و ۲۶ لذا ضروری است که خواننده به این سه گونه توجه کند و آنها را با نیازهای روز همخوان سازد.

ساختار و منابع مورد استفاده

معمولًاً کتاب پیدایش را به دو بخش تقسیم می کنند: پید ۱۱-۱ که به شرح سرآغاز بشریت در دنیا بی می پردازد که خدا خلق کرده، و پید ۱۲-۵ که زندگی پاتریارخ ها را شرح می دهد و خودش به سه روایت تقسیم می شود: روایت ابراهیم (۱۲-۲۵)، روایت اسحاق و خصوصاً یعقوب (۲۶-۳۶) و بالآخره روایت یوسف (۳۷-۵۰). این روایتها از ابتدا به صورت یکجا منتقل نشده اند: نسبتاً روشن است که ماجراهای یعقوب می باشد در مملکت شمالی نقل شده باشد (چرا که مکان های مربوط به روایت در این منطقه واقع شده است)، حال آنکه ماجراهای ابراهیم که در حبرون مستقر شده، تاریخچه ای است مربوط به مملکت جنوبي، یعنی یهودا. وحدت بخشیدن سنت های گوناگون پاتریارخ ها و مرتبط ساختن آنها با روایت سرآغازها، به توالی و به دست چندین ویراستار صورت پذیرفته است. دشوار بتوان دانست چه کسی برای نخستین بار، سنت هایی را که در کتاب پیدایش یافت می شود، گردآورده است. اما می توان گفت که عاملی که باعث شده اکثر موضوع هایی که در کتاب پیدایش هست، در کنار هم قرار گیرند، آن ساختار کتاب است که «کهانتی» نامیده می شود (و آن را با علامت «P» مشخص می سازیم؛ ر.ک. «مقدمه ای بر تورات

پیدایش اهمیت دارد، جهان شمول بودن خدا است. او آفریدگار همه انسان ها است. گزینش ابراهیم تنافقی با این الهیات جهان شمولی ندارد، زیرا این پاتریارخ فقط نیای اسرائیلیان نیست، بلکه نیای قبایل عرب نیز هست؛ و همچنین خویش موا بیان و عمونیان می باشد، یعنی ملت های همجوار اسرائیل و یهودا، در شرق رود اردن. پس مطلقاً جای تعجب نیست که بینیم نسب نامه ها نقشی مهم در کتاب پیدایش ایفا می کنند، حال آنکه در سایر کتاب های تورات تقریباً نسب نامه ای مشاهده نمی کیم.

کتاب پیدایش مانند تمام کتاب های تورات، در یک مرحله نوشته نشده است. این کتاب حاصل کوششی ادبی است که در طول نسل های متتمادی صورت گرفته؛ بدینسان، بازتاب تجربیات بعضًا در دنای آنانی است که خود را از اعقاب ابراهیم به شمار می آورند، و به این شکل، مبتنی بر سنتی پویا است که پیوسته و بر اساس بحران های تاریخ اسرائیل، مورد بازخوانی و تفسیر مجدد قرار گرفته است. متن فعلی را نمی توان در ک کرد مگر آنکه به ضرورت انطباق این شهادت درباره مداخلت خدا در جهان و در تاریخ قومش، توجه داشته باشیم. انعکاس چنین بازخوانی و تفسیر مجدد را در بازنگاری های مکرر و متواتی متن مقدس می یابیم، اما این امر طرح های اولیه را که بنیان آنها را به دست داده باطل نمی سازد، این بازنگری ها سبب شده متن در اثر مکاشفات جدید غنا یابد. نمونه ای بارز از این امر در کتاب پیدایش، ماجراهای پاتریارخی است که زن خود را خواهر خود معرفی می کند؛ این ماجرا در سه گونه

تاریخچه سرآغازها (پید ۱۱-۱)

در مورد تاریخچه آفرینش و طوفان نوح، دو روایت متفاوت در کتاب مقدس می‌یابیم، روایت کاهنان و متنی قدیمی‌تر که تعیین نویسنده آن با قطعیت دشوار است. اما به نظر می‌رسد که این متن بسیار تحت نفوذ حکمت اسرائیلی قرار داشته باشد. تفاوت میان این دو روایت به روشنی نمایان است. مطابق پید ۱:۱ تا ۳:۲ (متن کهانی)، زوج انسانی همزمان آفریده شدند و مرد وزن هر دو «صورت خدا» نامیده شده‌اند، حال آنکه مطابق ۴:۲ تا ۴:۳، خدا نخست آدم را آفرید، و بعد از آنکه به حیوانات حیات بخشید، حوا در آخر سرشت، آن هم با استفاده از یکی از دنده‌های آدم. روایت قدیمی احتمالاً شامل این سه بخش می‌شده: خلقت مرد وزن و اخراج از فردوس (پید ۳-۲) قائمن و هابیل و نخستین قتل در تاریخ بشریت (پید ۴)، طوفان نوح و عهد خدا با اوی (پید ۶-۹).

چنین روایاتی را می‌توان «اسطوره‌ای» خواند، در این معنا که آنها خارج از ترتیب زمانی تاریخ قرار دارند. هدف آنها حل سؤالات بزرگ بشر است، سؤالاتی نظیر منشأ ما، مسئله جنسیت، مرگ، آزادی، ستم و خشونت، و پایان جهان. نویسنده‌گان کتاب مقدس در زمینه این سؤالات با هم‌جواران خود در خاور نزدیک باستان شریک‌اند و در استفاده از سنت آنان تردیدی به خود راه نداده‌اند. کشفیات باستان‌شناسی در اوآخر قرن نوزدهم، نشان داده که میان صفحات نخستین کتاب پیدایش و متون تغزی و حکمتی، خصوصاً متون متعلق به منطقه

موسی»). نویسنده‌گان وابسته به محفل کاهنان که اثر خود را پس از بازسازی معبد اورشلیم (بعد از سال ۵۲۰ ق.م.) نوشته‌اند، به سنت‌های مختلف کتاب پیدایش وحدت بخشیده‌اند؛ ایشان به این منظور، عناوینی نظیر «اعقب فلان شخص» یا «ماجرای فلان شخص» به بخش‌های مختلف کتاب داده‌اند و به این ترتیب، کتاب را به شکل روایتی دنباله‌دار سامان داده‌اند، روایتی که از آفرینش جهان آغاز می‌شود و تا ماجراهای یعقوب ادامه می‌یابد. این عناوین را در این بخش‌ها می‌یابیم: ۴:۲ (آفرینش آسمان و زمین)؛ ۱:۵ (اعقب آدم)؛ ۹:۶ (ماجرای ۱۰:۵)؛ ۱۳-۱۲:۲۵ (اعقب اسماعیل)؛ ۱۹:۲۵ (اعقب اسحاق - که آغازگر ماجراهای یعقوب است)؛ ۱:۳۶، ۹ (اعقب عیسو)؛ ۲۷:۱۱ (اعقب تاریخ اعتاب یعقوب که آغازگر ماجراهای پسرانش می‌باشد). نویسنده‌گان کهانی با چنین روشنی که فهرست‌های نسب نامه‌ای و روایات را به تناوب نقل می‌کنند، بر وحدت کتاب پیدایش تأکید ورزیده‌اند، کتاب که به این شکل ماجراهای پاتریارخ‌ها را طوری مطرح می‌کند که جزیی از تاریخ بشریت باشد. در همین حال، با خدایی رو برو می‌شویم که خود را مکرراً در تاریخ آشکار می‌سازد. با این حال، تلاش ویراستارانی که کوشیده‌اند بر انسجام پیدایش تأکید کنند، تفاوت‌هایی را که میان این بخش‌های مختلف وجود دارد از میان نبرده است.

این ترتیب که برخلاف آن سنت‌ها، عمل خلقت در فصل اول کتاب پیدایش، دیگر همچون نبرد خدای خالق با هیولاها! هرج و مرج پدیدار نمی‌شود، بلکه همچون عمل حاکمانه خدای یکتا.

تاریخچه پاتریارخ‌ها و ماتریارخ‌ها (پید ۱۲-۵۰)

کتاب پیدایش روایت چهار نیا (پاتریارخ، یعنی پدری که رئیس خانواده است /م) و همسرانشان (ماتریارخها، یعنی مادرانی که رئیس خانواده هستند /م) را برای ما حفظ کرده است: ابراهیم و سارا (پید ۱۲-۲۵)، اسحاق و رفقه (پید ۲۵-۲۶) یعقوب و لیه و راحیل (پید ۲۷-۳۶) و بالآخره یوسف که اسنات، دختر کاهن اعظم مصر را به همسری می‌گیرد (پید ۳۷-۵۰).

در میان پاتریارخ‌ها، چهره اسحاق از همه محوت‌تر است. روایات کمی به او اختصاص یافته و این روایات نیز همگی مشابه حماسه ابراهیم است. اگر اسحاق را به حساب نیاوریم، مشاهده می‌کنیم که کتاب پیدایش سه نوع نیا را در برابر ما قرار می‌دهد: ابراهیم، نیای مشترک و برین، زیرا اعقابش شامل قبایل متعدد عرب نیز می‌گردد، یعقوب، نیای قوم اسرائیل، و پدر دوازده قبیله، و بالآخره یوسف، نیای یهودیان پراکنده. اما تفاوت این چهره‌ها بیشتر در عرصه ادبی نمودار می‌گردد.

سنت‌های مربوط به ابراهیم احتمالاً در حبرون انتقال یافته و حفظ شده‌اند، زیرا در اینجا است که پاتریارخ سرانجام استقرار می‌یابد، و نیز در اینجا است که سارا و

بین النهرين، نقاط مشترک متعددی وجود دارد. آنچه که به طور خاص به پید ۸-۲ نزدیک و مشابه است، تاریخچه خلقت است نزد بابلیان در زمینه آفرینش جهان به دست خدای مردوک که «انومالیش» نام دارد، و نیز گونه بین النهرينی طوفان عظیم که در ماجراهای گیلگمش قهرمان گنجانده شده، و حمامه آتراهاسیس («حکیم برین») که مانند کتاب پیدایش، روایتی از آفرینش را با روایتی از طوفان عظیم در کنار هم قرار می‌دهد. نخستین سنت‌های کتاب مقدس در خصوص سرآغازها احتمالاً در حول و حوش سده هفتم ق.م. پا به عرصه وجود گذاشته است. اما تاریخ دقیق این امر چندان مهم نیست. اهمیت متن نهفته است در روش واقع‌بینانه توصیف سختی‌های وجود بشر، بی‌آنکه سایه بدینی بر آن سنگینی کند. به عکس، نویسنده بر این امر تأکید دارد که خدا انسان را آزاد می‌گذارد و رابطه خود را با او، علی رغم خطاهایش، نمی‌گسلد. آنچه به این تاریخچه افزوده شده، روایت برج بابل است که می‌کوشد منشأ زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون را توضیح دهد. این روایت الهام یافته از برج‌های عظیمی است که به دست ساکنان شهرهای بین النهرين به افتخار خدایانشان بنا می‌شد؛ اما شاید هم اشاره‌ای باشد به عملیات بنای پایتختی جدید به دست سارگون، پادشاه آشور، به سال ۷۰۵ ق.م. که به دلایلی ناشناخته، به گونه‌ای ناگهانی متوقف شد.

روایت کهانی مربوط به آفرینش در پید ۱:۱ تا ۳:۲ نیز از سنت‌های بین النهرينی الهام پذیرفته، اما آنها را تغییر شکل داده است، به

گریست و از او التماس کرد. در بیت‌ئیل او را یافت و در آنجا با او سخن گفت... یعقوب به بیابان‌های ارام گریخت، اسرائیل برای زنی خدمت کرد، و برای زنی گله‌ها را نگاه داشت» (هو ۱۲:۴-۵ و ۱۳:۴). این شکل خلاصه از ماجراهای زندگی پاتریارخ که حالتی نسبتاً منفی دارد، به این رویدادها اشاره دارد؛ فربیکاری یعقوب در حق برادرش (پید ۲۵ و ۲۷)، نبرد میان خدا و یعقوب (پید ۳۲)، رؤیای الهی در بیت‌ئیل (پید ۲۸)، و سال‌های خدمت یعقوب برای ازدواج با راحیل (پید ۲۹). بنابراین، هوش و مخاطبینش با رویدادهای کلی زندگی یعقوب آشنایی داشتند. آن «اسرائیل» که زندگی نامه یعقوب سرآغاز آن را توصیف می‌کند، اسرائیلی شاهانه نیست. آن اسرائیل بازتاب تشکلی است از قبایل و طوایف بدون قدرتی مرکزی. لذا برای ماجراهای یعقوب می‌توان منشأی شفاهی مربوط به دوره پیش از عصر سلطنت قائل شد (یعنی پایان هزاره دوم ق.م.) گونهٔ نخستین تاریخچه یعقوب، طایفه‌ای همگن را معرفی می‌کند که از یک گروه ارامی جدا می‌شوند (گروه پدر زن وی، لابان). پس این امکان‌هست که تاریخچه یعقوب ابتدا داستان طایفه‌ای بوده که خود را «بنی یعقوب» می‌نامیدند؛ این داستان پس از یکسان سازی یعقوب با اسرائیل (پید ۲۹:۳۲)، روایت سرآغاز تمامی اسرائیل گردید. اما اثبات چنین نظریه‌ای دشوار است.

سنّت‌های مربوط به یوسف ما را به دنیا بین کاملاً متفاوت می‌برد، به دنیای مصریان. تصور گاه بر این بوده که این رمان در دوره سلیمان نوشته شده تا برای تعلیم جوانان درباری به کار

ابراهیم دفن شده‌اند. نخستین متنی که خارج از تورات موسی به ابراهیم اشاره می‌کند، حرق ۲۴:۳۳ می‌باشد که می‌گوید: «ای پسر انسان، آنان که بر روی زمین اسرائیل، در این ویراه‌ها ساکن‌اند، به این مضمون سخن می‌گویند: «ابراهیم هنگامی که سرزمین را به مالکیت دریافت داشت تنها بود، و ما بسیاریم؛ سرزمین به ما به مالکیت داده شده است». مطابق این متن که بازتابی است از وضعیت دوران تبعیید بابل (۵۳۹-۵۹۷ ق.م.) مردمانی که تبعیید نشده بودند می‌کوشند حق مالکیت خود را بر روی سرزمین، به تبعیدیانی که حق خود را می‌طلبیدند، اثبات کنند (نیز ر.ک. حرق ۱۵:۱۱). این متن چنین مفروض می‌دارد که ابراهیم شخصیتی شناخت شده بوده، زیرا به معرفی او نمی‌پردازد. این بدان معنا است که سنت‌های مربوط به ابراهیم باید قدیمی‌تر از سده ششم ق.م. بوده باشد. روایات شفاهی (یا حتی مکتوب) در مورد ابراهیم و سارا قطعاً در عصر سلطنت یهودا، خاصه در پرستشگاه حبرون وجود داشته است.

سنت‌های مربوط به یعقوب، برخاسته از مملکت شمالی است و احتمالاً قدیمی‌تر از سنت‌های مربوط به ابراهیم است. متنی از کتاب هوش که متعلق به قرن هشتم ق.م. است، فرض را بر این قرار می‌دهد که مخاطبینش با ماجراهای مهم زندگی یعقوب پاتریارخ، نه اطلاعی مبهم، بلکه آشنایی کامل داشته‌اند، ماجراهایی که امروز در کتاب پیدایش می‌یابیم: «در بطن مادر جای برادرش را گرفت و در قوتش با خدا زورآزمایی کرد، با فرشته زورآزمایی کرد و بر او چیره شد،

پیشگفتار کتاب پیدایش

روایت اندوه بار قائی و هابیل آغاز می‌شود (پید ۴) و با ماجراهی اسماعیل و اسحاق، عیسو و یعقوب، و بالاخره یوسف و برادرانش ادامه می‌یابد. این موضوع که در ادبیات رایج است، مورد استفاده نویسنده‌گان پیدایش قرار گرفته تا روابط دشوار را در بطن خانواده یا جامعه تشریح کنند. این موضوع با قتل آغاز می‌شود و در پید ۵، با امکان مصالحه پایان می‌پذیرد.

آنچه در ماجراهای ماتریارخ‌ها و پاتریارخ‌ها جلب نظر می‌کند، موضوع نسل و اعقاب است. ماجراهای خانواده ابراهیم با اشاره به نازا بودن سارا شروع می‌شود؛ خواننده بی‌درنگ از خود می‌پرسد که چنین خانواده‌ای چه آینده‌ای می‌تواند داشته باشد؛ و چون سارا سرانجام فرزندی به دنیا می‌آورد، خدا خودش به ابراهیم امر می‌کند که او را قربانی نماید؛ اما خدا علی رغم شواهد، مداخلت کرده، کودک را نجات می‌بخشد و به ابراهیم اطمینان می‌دهد که نسلی خواهد داشت. این موضوع در ماجراهای یعقوب ادامه می‌یابد که با وجود فریبکاری‌هاش، تبدیل به نیای دوازه قبیله اسرائیل خواهد شد. رمان یوسف سرانجام انتقال از دوازه پسر یعقوب به قوم اسرائیل را نمودار می‌سازد، قومی که در ابتدای کتاب خروج مشاهده می‌کنیم.

در کتاب پیدایش غنای موضوع‌ها و شخصیت‌های را مشاهده می‌کنیم که در سایر بخش‌های کتاب مقدس به آنها اشاره شده و سنت نیز، چه یهوه و چه مسیحی، همواره آنها را مورد تعمق قرار داده است. بدینسان، کتاب پیدایش با روایت آفرینش آغاز می‌شود، روایتی که در مزمیر سروده شده (مز ۸؛

رود. اما تاریخچه زندگی یوسف، خارج از پید ۳۷ در جای دیگری از کتاب مقدس مورد اشاره قرار نگرفته، به استثنای مزمور ۱۰۵. چنین ملاحظه‌ای سبب می‌شود که برای نگارش آن تاریخی متأخر در نظر بگیریم، که این امر از سوی تحقیقاتی که بر روی نام‌های مصری و اشارات به رسوم و نهادهای مصر در دوران فراعنه صورت گرفته، تأیید شده است. لذا می‌توان منشأ رمان یوسف را مرتبط ساخت به جامعه یهودیان مصر در عصر پارسیان. بدینسان، یوسف تبدیل می‌شود به الگویی برای خواننده‌گان تا بدانند که می‌توانند در عین حال که در میان بت پرستان زندگی می‌کنند، یهودی باقی بمانند. به این ترتیب، کتاب پیدایش برای تمامی یهودیان پراکنده، با حالتی امیدبخش خاتمه می‌یابد.

ابراهیم و یعقوب و یوسف سرنوشتی مشابه همه نیاکان افسانه‌ای دارند، این سرنوشت که مورخ به دشواری می‌تواند به اطلاعات مربوط به آنان دست یابد؛ در هیچ یک از روایات مربوط به پاتریارخ‌ها تلاش نشده تا تاریخ زندگی آنها مشخص شود. شیوه زندگی پاتریارخ‌ها در سراسر تاریخ خاور نزدیک باستان تا روزگار ما مشاهده می‌شود. و موضوعاتی که در روایات مربوط به مردان و زنانی که آغازگر چندین قوم بوده‌اند دیده می‌شود، همواره برای ایمانداران و بی‌ایمانان جالب توجه بوده است.

موضوع‌ها و شخصیت‌ها

دسیسه‌هایی متعدد، کتاب پیدایش را تحت الشاع خود قرار می‌دهد؛ از این دست است موضوع رقابت میان برادران که با

یافت و اوامر او را اجرا کرد؛ و خصوصاً پاتریارخ‌ها و ماتریارخ‌ها؛ ابراهیم، پدر ایمانداران که یهود و مسیحی و مسلمان خود را به او وابسته می‌دانند، گواهی است بر ایمان و امیدی که تا به انتهای به آن متعهد می‌ماند؛ همسرش سارا که علی‌رغم نازایی اش، اسحاق را به دنیا آورد؛ و هاجر، جده اسماعیلیان که از سوی ابراهیم و سارا طرد شد، اما از خدا امداد یافت (پید ۱۶ و ۲۱)؛ یعقوب، این فریبکار و فریب‌خورده، که حاضر است برای دستیابی به برکت هر کاری انجام دهد، و در اثر ملاقات الهی دگرگون می‌شود، حتی نامش نیز (پید ۳۲)؛ همسرانش لیه و راحیل که به همراه کنیزانشان، منشأ دوازده قبیله اسرائیل اند (پید ۲۹-۳۱)؛ یوسف که مورد خیانت برادرانش قرار گرفت و تبدیل به نجات دهنده ایشان می‌شود، و ازدواجش با دختر کاهن اعظم مصر، امکان جذب شدن به فرهنگی دیگر را نمایان می‌سازد. سرنوشت او را همچون عمل خدا تعبیر می‌کنند، خدایی که قادر است، علی‌رغم شواهد، همه امور را برای خیریت به کار اندازد.

غنای کتاب پیدایش از نظر موضوع و شخصیت‌ها، دری است گشوده به روی جهان کتاب مقدس که ایمانداران و بی‌ایمان اهومواره در مقابله شکفت زده خواهند بود.

۱) احتمال دارد که نام خاص خدای اسرائیل، «یاهو» بوده باشد و نه «یهوه». ای نام را یهودیان تلفظ نمی‌کنند و کلمات دیگری به جای آن به کار می‌برند، خصوصاً «آدونای» (یعنی خداوند). برخی از ترجمه‌ها همین کلمه خداوند را به جای یهوه به کار

۱۰۴) و مورد اشاره نویسنده بخش دوم کتاب اشعیا قرار گرفته است. پولس رسول حالت درونی آدم در باغ عدن را با حالت مسیح، این آدم نوین، مقایسه می‌کند (روم ۵: ۱- قرن ۱۵). ابراهیم شخصیتی است که در عهد جدید، بعد از موسی، بیشتر از همه مورد اشاره قرار گرفته، و در آن، مانند متون یهودیت سده اول، «پدر» نامیده شده است. اما برای نویسنده‌گان عهد جدید (ر. ک. روم ۴: ۸)، پدر بودن ابراهیم دیگر تنها وابسته به ضوابط نسب نامه‌ای نیست: ابراهیم پدر تمام آنانی است که به اعمال او اقتدا می‌کنند و خود را جزء نسل عظیمی می‌دانند که خدا به او و عده داده بود. موضوع قربانی پسر ابراهیم در پید ۲۲، هم یهودیت را قویاً تحت تأثیر قرار داده، و هم مسیحیت را. در کلیساي قرون اولیه، این روایت تبدیل شد به پیش‌نمودی از جمعه مقدس، حال آنکه در تفسیرهای یهود، قربانی اسحاق اغلب همچون نمادی از تمام مصائبی تعبیر شده که قوم یهود در طول قرون و اعصار متحمل شده است.

در طول قون متمادی، چه یهودیان و چه مسیحیان، نخستین کتاب کتاب مقدس را خوانده‌اند تا از آن، به آگاهی از راز سرآغاز جهان و مفهوم سرنوشت خود دست یابند، و هم چنین در آن به کشف مداخلت الهی به نفع تمام بشریت و نیاکان قومش نائل آیند. شخصیت‌های بسیاری در کتاب مقدس نه فقط در الهیات، بلکه بر فلسفه و ادبیات نیز اثر گذاشته‌اند: آدم و حوا که با ظرافت و واقع‌بینی، وضعیت بشر را به تصویر می‌کشند، تصویری که ما نیز می‌توانیم خود را در آن بشناسیم؛ نوح که در نظر یهوه التفات

پیشگفتار کتاب پیدایش

۳) مسئله حضور متون تثنیه‌ای در کتاب

پیدایش امروزه بسیار مورد بحث است؛ واقعیت این است که در این کتاب متونی که تحت نأثیر سبک «D» قرار داشته باشد، مطلقاً به روشنی کتاب‌های خروج و اعداد نمی‌باشد.

می‌برند. ر.ک. توضیح خروج ۱۴:۳-۱۵.

۲) متون الوهیستی به سبب این خصوصیت که در قطعات کوچک ظاهر می‌شوند، اغلب دیگر همچون قطعات مربوط به سندي مستقل تلقی نمی‌شوند، بلکه بیشتر همچون اضافاتی متفرقه بر متون قدیمی تر تورات پنداشته می‌شوند.

کتاب پیدایش

آفرینش ^a	خدا گفت ^f : «روشنایی باشد»، و روشنایی شد ^g . خدا دید که روشنایی نیکو است، و خدا روشنایی را از ظلمات جدا ساخت. خدا روشنایی را «روز» اش ^{۷:۴۵} نامید و ظلمات را «شب» نامید. شبی بود ^{۲:۱۹} مکانی ^{۶:۱۹} و بامدادی بود: روز اول. ^h
۱ آفرید ^c . باری، زمین در هرج و مرج ^d بود، و بر بالای ورطه، ظلمات بود؛ و روح ^e خدا بر فراز آها پر می‌گشود.	۱ در آغاز ^b خدا آسمان و زمین را آفرید ^c . باری، زمین در هرج و مرج ^d بود، و بر بالای ورطه، ظلمات بود؛ و روح ^e خدا بر فراز آها پر می‌گشود.

a این متن (یعنی پید ۱:۱ تا ۴:۲) که آغازگر کتاب مقدس است، متعلق به سنت کهانی می‌باشد (ر.ک. مقدمه). سایر متون کتاب مقدس که یادآور خلقت عالم هستی و انسان است، عمدتاً در پید ۲:۳-۴:۲؛ مز ۸:۲۳-۱۰:۸۹؛ ۱۱-۱۰:۷۴؛ ۱۷-۱۴:۷؛ اش ۱:۱۰-۹:۵۱؛ ایوب ۱:۱۲-۲۶؛ ۱۳-۱۲:۳۸ یافت می‌شود. در برخی از این متون، هنوز بازتاب سنت باستان خاور نزدیک احساس می‌شود که در آن، خلقت اغلب همچون نبردی میان خدای خالق بر علیه نیروهای هرج و مرج توصیف می‌شود. در بابل، بر اساس روایت خلقت «انوما الیش» خدای مردوك بر تیامات، هیولای دریابی پیروز می‌شود. در پید ۱، خلقت پیش از هر چیز، به واسطه کلام خدا آنچه می‌پذیرد. نویسنده، عالم هستی و موجوداتی را که در آن ساکن اند، در چارچوب آینین نیایش هفتنه پدیدار می‌سازد؛ هشت عمل خدا عمدها در شش روز دسته بندی شده، و استراحت خدا پایان کار او را تقدیس می‌کند. بدینسان، روز سیت با اینکه صراحتاً نام برده نشده، در ترتیب خلقت به ثبت می‌رسد (ر.ک. خروج ۲۰:۸-۱۱).

b تحتاللفظی: «در یک آغاز». به علت نبود حرف تعریف معین در متن عبری با حروف صدادار، بعضی چنین ترجمه‌ای را پیشنهاد می‌کنند: «در جینی که خدا آفرینش آسمان و زمین را آغاز کرد». أما آیه ۱ به صورت عبارتی مستقل، معنای بهتری می‌یابد. این جمله در حکم عنوان یا خلاصه متنی است که در بی می‌آید. نبود حرف تعریف را می‌توان به حساب این گذاشت که نویسنده به آغازی مطلق اشاره نمی‌کند، یعنی آفرینش از هیچ، آن گونه که در ۲:۲۸-۷ مک ۳:۱۱ مشاهده می‌شود. در چشم انداز پید ۱، خلقت به معنی نظم بخشیدن به وضعیت هرج و مرج می‌باشد.

c اصطلاح عبری که در اینجا به کار رفته، نادر است و در عهد عتیق فقط برای خدا مورد استفاده قرار گرفته است. سایر افعالی که در کتاب مقدس و مشرق زمین باستان، عمل خلاقه خدا را توصیف می‌کنند، عبارتند از «تولید کردن»، «پدید آوردن» و «شکل بخشیدن».

d در اینجا نویسنده وضعیت عالم هستی را پیش از خلقت توصیف می‌کند: هرج و مرج بر همه چیز حاکم است: به عبارت دیگر، مشخصه عالم عبارت است از نبود حیات («نهو و بهو»، ر.ک. از ۲:۳-۴؛ اش ۱:۳۴) ظلمت، ورطه («تهوم»، که یادآور تیامات هیولا می‌باشد) یعنی توده بی‌شکل آب‌های اولیه (ر.ک. ۲:۸؛ ۱:۱۷) درخصوص طوفان نوع: مز ۲:۶-۷.

e این کلمه به معنی «باد» یا «روح» نیز می‌باشد. به این علت است که برخی از ترجمه‌های از اصطلاحات «باد شدید» و «روح خدا» استفاده می‌کنند این اصطلاح در اینجا احتمالاً به مد و نفس الهی اشاره دارد که حیات بشر (پید ۳:۶) و همه موجودات (مز ۳:۱۰-۴) را امکان پذیر می‌سازد.

f خلقت با یک کلام الهی آغاز می‌گردد. در مصر و بابل از پیش از این، کلام بیانگر اراده قاطع خدایان بود. در مز ۲:۹، کلام آن صدای الهی است که بر پدیده‌های طبیعت سلطه می‌راند. مکافته خدا به قوم اسرائیل، پیش از هر چیز به واسطه کلام صورت می‌گیرد، چه در مورد ده فرمان (تحتاللفظی: «ده کلام») و چه تمام تورات (تث ۱:۱۰-۱:۱۴).

g روشنایی نخستین خلقت است (مز ۲:۱۰-۱۱). بدینسان در مقابل ظلمات قرار می‌گیرد که خلق نشده، بلکه به وسیله روشنایی عقب رانده می‌شود.

h این متن در دوره‌ای نوشته شده که روز را از شامگاه روز قبل از حساب می‌آوردند.

۱	۱ در آغاز ^b خدا آسمان و زمین را آفرید ^c . باری، زمین در هرج و مرج ^d بود، و بر بالای ورطه، ظلمات بود؛ و روح ^e خدا بر فراز آها پر می‌گشود.
۲	۲-۴:۲ اش ۱:۲-۳:۷؛ ۱:۱۰-۱:۱۴:۸۹؛ ۱:۱۱-۱:۱۵:۸۹؛ ۱:۱۰:۴؛ ۲:۲۲-۲:۲۳؛ ۱:۱۱-۱:۱۳؛ ۱:۱۰-۱:۱۲؛ ۱:۱۹-۱:۲۰؛ ۱:۲۲-۱:۲۳؛ ۱:۲۵-۱:۲۶؛ ۱:۲۷-۱:۲۸؛ ۱:۲۸-۱:۲۹؛ ۱:۲۹-۱:۳۰؛ ۱:۳۱-۱:۳۲؛ ۱:۳۲-۱:۳۳؛ ۱:۳۳-۱:۳۴؛ ۱:۳۴-۱:۳۵؛ ۱:۳۵-۱:۳۶؛ ۱:۳۶-۱:۳۷؛ ۱:۳۷-۱:۳۸؛ ۱:۳۸-۱:۳۹؛ ۱:۳۹-۱:۴۰؛ ۱:۴۰-۱:۴۱؛ ۱:۴۱-۱:۴۲؛ ۱:۴۲-۱:۴۳؛ ۱:۴۳-۱:۴۴؛ ۱:۴۴-۱:۴۵؛ ۱:۴۵-۱:۴۶؛ ۱:۴۶-۱:۴۷؛ ۱:۴۷-۱:۴۸؛ ۱:۴۸-۱:۴۹؛ ۱:۴۹-۱:۵۰؛ ۱:۵۰-۱:۵۱؛ ۱:۵۱-۱:۵۲؛ ۱:۵۲-۱:۵۳؛ ۱:۵۳-۱:۵۴؛ ۱:۵۴-۱:۵۵؛ ۱:۵۵-۱:۵۶؛ ۱:۵۶-۱:۵۷؛ ۱:۵۷-۱:۵۸؛ ۱:۵۸-۱:۵۹؛ ۱:۵۹-۱:۶۰؛ ۱:۶۰-۱:۶۱؛ ۱:۶۱-۱:۶۲؛ ۱:۶۲-۱:۶۳؛ ۱:۶۳-۱:۶۴؛ ۱:۶۴-۱:۶۵؛ ۱:۶۵-۱:۶۶؛ ۱:۶۶-۱:۶۷؛ ۱:۶۷-۱:۶۸؛ ۱:۶۸-۱:۶۹؛ ۱:۶۹-۱:۷۰؛ ۱:۷۰-۱:۷۱؛ ۱:۷۱-۱:۷۲؛ ۱:۷۲-۱:۷۳؛ ۱:۷۳-۱:۷۴؛ ۱:۷۴-۱:۷۵؛ ۱:۷۵-۱:۷۶؛ ۱:۷۶-۱:۷۷؛ ۱:۷۷-۱:۷۸؛ ۱:۷۸-۱:۷۹؛ ۱:۷۹-۱:۸۰؛ ۱:۸۰-۱:۸۱؛ ۱:۸۱-۱:۸۲؛ ۱:۸۲-۱:۸۳؛ ۱:۸۳-۱:۸۴؛ ۱:۸۴-۱:۸۵؛ ۱:۸۵-۱:۸۶؛ ۱:۸۶-۱:۸۷؛ ۱:۸۷-۱:۸۸؛ ۱:۸۸-۱:۸۹؛ ۱:۸۹-۱:۹۰؛ ۱:۹۰-۱:۹۱؛ ۱:۹۱-۱:۹۲؛ ۱:۹۲-۱:۹۳؛ ۱:۹۳-۱:۹۴؛ ۱:۹۴-۱:۹۵؛ ۱:۹۵-۱:۹۶؛ ۱:۹۶-۱:۹۷؛ ۱:۹۷-۱:۹۸؛ ۱:۹۸-۱:۹۹؛ ۱:۹۹-۱:۱۰۰؛ ۱:۱۰۰-۱:۱۰۱؛ ۱:۱۰۱-۱:۱۰۲؛ ۱:۱۰۲-۱:۱۰۳؛ ۱:۱۰۳-۱:۱۰۴؛ ۱:۱۰۴-۱:۱۰۵؛ ۱:۱۰۵-۱:۱۰۶؛ ۱:۱۰۶-۱:۱۰۷؛ ۱:۱۰۷-۱:۱۰۸؛ ۱:۱۰۸-۱:۱۰۹؛ ۱:۱۰۹-۱:۱۱۰؛ ۱:۱۱۰-۱:۱۱۱؛ ۱:۱۱۱-۱:۱۱۲؛ ۱:۱۱۲-۱:۱۱۳؛ ۱:۱۱۳-۱:۱۱۴؛ ۱:۱۱۴-۱:۱۱۵؛ ۱:۱۱۵-۱:۱۱۶؛ ۱:۱۱۶-۱:۱۱۷؛ ۱:۱۱۷-۱:۱۱۸؛ ۱:۱۱۸-۱:۱۱۹؛ ۱:۱۱۹-۱:۱۲۰؛ ۱:۱۲۰-۱:۱۲۱؛ ۱:۱۲۱-۱:۱۲۲؛ ۱:۱۲۲-۱:۱۲۳؛ ۱:۱۲۳-۱:۱۲۴؛ ۱:۱۲۴-۱:۱۲۵؛ ۱:۱۲۵-۱:۱۲۶؛ ۱:۱۲۶-۱:۱۲۷؛ ۱:۱۲۷-۱:۱۲۸؛ ۱:۱۲۸-۱:۱۲۹؛ ۱:۱۲۹-۱:۱۳۰؛ ۱:۱۳۰-۱:۱۳۱؛ ۱:۱۳۱-۱:۱۳۲؛ ۱:۱۳۲-۱:۱۳۳؛ ۱:۱۳۳-۱:۱۳۴؛ ۱:۱۳۴-۱:۱۳۵؛ ۱:۱۳۵-۱:۱۳۶؛ ۱:۱۳۶-۱:۱۳۷؛ ۱:۱۳۷-۱:۱۳۸؛ ۱:۱۳۸-۱:۱۳۹؛ ۱:۱۳۹-۱:۱۴۰؛ ۱:۱۴۰-۱:۱۴۱؛ ۱:۱۴۱-۱:۱۴۲؛ ۱:۱۴۲-۱:۱۴۳؛ ۱:۱۴۳-۱:۱۴۴؛ ۱:۱۴۴-۱:۱۴۵؛ ۱:۱۴۵-۱:۱۴۶؛ ۱:۱۴۶-۱:۱۴۷؛ ۱:۱۴۷-۱:۱۴۸؛ ۱:۱۴۸-۱:۱۴۹؛ ۱:۱۴۹-۱:۱۵۰؛ ۱:۱۵۰-۱:۱۵۱؛ ۱:۱۵۱-۱:۱۵۲؛ ۱:۱۵۲-۱:۱۵۳؛ ۱:۱۵۳-۱:۱۵۴؛ ۱:۱۵۴-۱:۱۵۵؛ ۱:۱۵۵-۱:۱۵۶؛ ۱:۱۵۶-۱:۱۵۷؛ ۱:۱۵۷-۱:۱۵۸؛ ۱:۱۵۸-۱:۱۵۹؛ ۱:۱۵۹-۱:۱۶۰؛ ۱:۱۶۰-۱:۱۶۱؛ ۱:۱۶۱-۱:۱۶۲؛ ۱:۱۶۲-۱:۱۶۳؛ ۱:۱۶۳-۱:۱۶۴؛ ۱:۱۶۴-۱:۱۶۵؛ ۱:۱۶۵-۱:۱۶۶؛ ۱:۱۶۶-۱:۱۶۷؛ ۱:۱۶۷-۱:۱۶۸؛ ۱:۱۶۸-۱:۱۶۹؛ ۱:۱۶۹-۱:۱۷۰؛ ۱:۱۷۰-۱:۱۷۱؛ ۱:۱۷۱-۱:۱۷۲؛ ۱:۱۷۲-۱:۱۷۳؛ ۱:۱۷۳-۱:۱۷۴؛ ۱:۱۷۴-۱:۱۷۵؛ ۱:۱۷۵-۱:۱۷۶؛ ۱:۱۷۶-۱:۱۷۷؛ ۱:۱۷۷-۱:۱۷۸؛ ۱:۱۷۸-۱:۱۷۹؛ ۱:۱۷۹-۱:۱۸۰؛ ۱:۱۸۰-۱:۱۸۱؛ ۱:۱۸۱-۱:۱۸۲؛ ۱:۱۸۲-۱:۱۸۳؛ ۱:۱۸۳-۱:۱۸۴؛ ۱:۱۸۴-۱:۱۸۵؛ ۱:۱۸۵-۱:۱۸۶؛ ۱:۱۸۶-۱:۱۸۷؛ ۱:۱۸۷-۱:۱۸۸؛ ۱:۱۸۸-۱:۱۸۹؛ ۱:۱۸۹-۱:۱۹۰؛ ۱:۱۹۰-۱:۱۹۱؛ ۱:۱۹۱-۱:۱۹۲؛ ۱:۱۹۲-۱:۱۹۳؛ ۱:۱۹۳-۱:۱۹۴؛ ۱:۱۹۴-۱:۱۹۵؛ ۱:۱۹۵-۱:۱۹۶؛ ۱:۱۹۶-۱:۱۹۷؛ ۱:۱۹۷-۱:۱۹۸؛ ۱:۱۹۸-۱:۱۹۹؛ ۱:۱۹۹-۱:۲۰۰؛ ۱:۲۰۰-۱:۲۰۱؛ ۱:۲۰۱-۱:۲۰۲؛ ۱:۲۰۲-۱:۲۰۳؛ ۱:۲۰۳-۱:۲۰۴؛ ۱:۲۰۴-۱:۲۰۵؛ ۱:۲۰۵-۱:۲۰۶؛ ۱:۲۰۶-۱:۲۰۷؛ ۱:۲۰۷-۱:۲۰۸؛ ۱:۲۰۸-۱:۲۰۹؛ ۱:۲۰۹-۱:۲۱۰؛ ۱:۲۱۰-۱:۲۱۱؛ ۱:۲۱۱-۱:۲۱۲؛ ۱:۲۱۲-۱:۲۱۳؛ ۱:۲۱۳-۱:۲۱۴؛ ۱:۲۱۴-۱:۲۱۵؛ ۱:۲۱۵-۱:۲۱۶؛ ۱:۲۱۶-۱:۲۱۷؛ ۱:۲۱۷-۱:۲۱۸؛ ۱:۲۱۸-۱:۲۱۹؛ ۱:۲۱۹-۱:۲۲۰؛ ۱:۲۲۰-۱:۲۲۱؛ ۱:۲۲۱-۱:۲۲۲؛ ۱:۲۲۲-۱:۲۲۳؛ ۱:۲۲۳-۱:۲۲۴؛ ۱:۲۲۴-۱:۲۲۵؛ ۱:۲۲۵-۱:۲۲۶؛ ۱:۲۲۶-۱:۲۲۷؛ ۱:۲۲۷-۱:۲۲۸؛ ۱:۲۲۸-۱:۲۲۹؛ ۱:۲۲۹-۱:۲۳۰؛ ۱:۲۳۰-۱:۲۳۱؛ ۱:۲۳۱-۱:۲۳۲؛ ۱:۲۳۲-۱:۲۳۳؛ ۱:۲۳۳-۱:۲۳۴؛ ۱:۲۳۴-۱:۲۳۵؛ ۱:۲۳۵-۱:۲۳۶؛ ۱:۲۳۶-۱:۲۳۷؛ ۱:۲۳۷-۱:۲۳۸؛ ۱:۲۳۸-۱:۲۳۹؛ ۱:۲۳۹-۱:۲۴۰؛ ۱:۲۴۰-۱:۲۴۱؛ ۱:۲۴۱-۱:۲۴۲؛ ۱:۲۴۲-۱:۲۴۳؛ ۱:۲۴۳-۱:۲۴۴؛ ۱:۲۴۴-۱:۲۴۵؛ ۱:۲۴۵-۱:۲۴۶؛ ۱:۲۴۶-۱:۲۴۷؛ ۱:۲۴۷-۱:۲۴۸؛ ۱:۲۴۸-۱:۲۴۹؛ ۱:۲۴۹-۱:۲۵۰؛ ۱:۲۵۰-۱:۲۵۱؛ ۱:۲۵۱-۱:۲۵۲؛ ۱:۲۵۲-۱:۲۵۳؛ ۱:۲۵۳-۱:۲۵۴؛ ۱:۲۵۴-۱:۲۵۵؛ ۱:۲۵۵-۱:۲۵۶؛ ۱:۲۵۶-۱:۲۵۷؛ ۱:۲۵۷-۱:۲۵۸؛ ۱:۲۵۸-۱:۲۵۹؛ ۱:۲۵۹-۱:۲۶۰؛ ۱:۲۶۰-۱:۲۶۱؛ ۱:۲۶۱-۱:۲۶۲؛ ۱:۲۶۲-۱:۲۶۳؛ ۱:۲۶۳-۱:۲۶۴؛ ۱:۲۶۴-۱:۲۶۵؛ ۱:۲۶۵-۱:۲۶۶؛ ۱:۲۶۶-۱:۲۶۷؛ ۱:۲۶۷-۱:۲۶۸؛ ۱:۲۶۸-۱:۲۶۹؛ ۱:۲۶۹-۱:۲۷۰؛ ۱:۲۷۰-۱:۲۷۱؛ ۱:۲۷۱-۱:۲۷۲؛ ۱:۲۷۲-۱:۲۷۳؛ ۱:۲۷۳-۱:۲۷۴؛ ۱:۲۷۴-۱:۲۷۵؛ ۱:۲۷۵-۱:۲۷۶؛ ۱:۲۷۶-۱:۲۷۷؛ ۱:۲۷۷-۱:۲۷۸؛ ۱:۲۷۸-۱:۲۷۹؛ ۱:۲۷۹-۱:۲۸۰؛ ۱:۲۸۰-۱:۲۸۱؛ ۱:۲۸۱-۱:۲۸۲؛ ۱:۲۸۲-۱:۲۸۳؛ ۱:۲۸۳-۱:۲۸۴؛ ۱:۲۸۴-۱:۲۸۵؛ ۱:۲۸۵-۱:۲۸۶؛ ۱:۲۸۶-۱:۲۸۷؛ ۱:۲۸۷-۱:۲۸۸؛ ۱:۲۸۸-۱:۲۸۹؛ ۱:۲۸۹-۱:۲۹۰؛ ۱:۲۹۰-۱:۲۹۱؛ ۱:۲۹۱-۱:۲۹۲؛ ۱:۲۹۲-۱:۲۹۳؛ ۱:۲۹۳-۱:۲۹۴؛ ۱:۲۹۴-۱:۲۹۵؛ ۱:۲۹۵-۱:۲۹۶؛ ۱:۲۹۶-۱:۲۹۷؛ ۱:۲۹۷-۱:۲۹۸؛ ۱:۲۹۸-۱:۲۹۹؛ ۱:۲۹۹-۱:۳۰۰؛ ۱:۳۰۰-۱:۳۰۱؛ ۱:۳۰۱-۱:۳۰۲؛ ۱:۳۰۲-۱:۳۰۳؛ ۱:۳۰۳-۱:۳۰۴؛ ۱:۳۰۴-۱:۳۰۵؛ ۱:۳۰۵-۱:۳۰۶؛ ۱:۳۰۶-۱:۳۰۷؛ ۱:۳۰۷-۱:۳۰۸؛ ۱:۳۰۸-۱:۳۰۹؛ ۱:۳۰۹-۱:۳۱۰؛ ۱:۳۱۰-۱:۳۱۱؛ ۱:۳۱۱-۱:۳۱۲؛ ۱:۳۱۲-۱:۳۱۳؛ ۱:۳۱۳-۱:۳۱۴؛ ۱:۳۱۴-۱:۳۱۵؛ ۱:۳۱۵-۱:۳۱۶؛ ۱:۳۱۶-۱:۳۱۷؛ ۱:۳۱۷-۱:۳۱۸؛ ۱:۳۱۸-۱:۳۱۹؛ ۱:۳۱۹-۱:۳۲۰؛ ۱:۳۲۰-۱:۳۲۱؛ ۱:۳۲۱-۱:۳۲۲؛ ۱:۳۲۲-۱:۳۲۳؛ ۱:۳۲۳-۱:۳۲۴؛ ۱:۳۲۴-۱:۳۲۵؛ ۱:۳۲۵-۱:۳۲۶؛ ۱:۳۲۶-۱:۳۲۷؛ ۱:۳۲۷-۱:۳۲۸؛ ۱:۳۲۸-۱:۳۲۹؛ ۱:۳۲۹-۱:۳۳۰؛ ۱:۳۳۰-۱:۳۳۱؛ ۱:۳۳۱-۱:۳۳۲؛ ۱:۳۳۲-۱:۳۳۳؛ ۱:۳۳۳-۱:۳۳۴؛ ۱:۳۳۴-۱:۳۳۵؛ ۱:۳۳۵-۱:۳۳۶؛ ۱:۳۳۶-۱:۳۳۷؛ ۱:۳۳۷-۱:۳۳۸؛ ۱:۳۳۸-۱:۳۳۹؛ ۱:۳۳۹-۱:۳۴۰؛ ۱:۳۴۰-۱:۳۴۱؛ ۱:۳۴۱-۱:۳۴۲؛ ۱:۳۴۲-۱:۳۴۳؛ ۱:۳۴۳-۱:۳۴۴؛ ۱:۳۴۴-۱:۳۴۵؛ ۱:۳۴۵-۱:۳۴۶؛ ۱:۳۴۶-۱:۳۴۷؛ ۱:۳۴۷-۱:۳۴۸؛ ۱:۳۴۸-۱:۳۴۹؛ ۱:۳۴۹-۱:۳۵۰؛ ۱:۳۵۰-۱:۳۵۱؛ ۱:۳۵۱-۱:۳۵۲؛ ۱:۳۵۲-۱:۳۵۳؛ ۱:۳۵۳-۱:۳۵۴؛ ۱:۳۵۴-۱:۳۵۵؛ ۱:۳۵۵-۱:۳۵۶؛ ۱:۳۵۶-۱:۳۵۷؛ ۱:۳۵۷-۱:۳۵۸؛ ۱:۳۵۸-۱:۳۵۹؛ ۱:۳۵۹-۱:۳۶۰؛ ۱:۳۶۰-۱:۳۶۱؛ ۱:۳۶۱-۱:۳۶۲؛ ۱:۳۶۲-۱:۳۶۳؛ ۱:۳۶۳-۱:۳۶۴؛ ۱:۳۶۴-۱:۳۶۵؛ ۱:۳۶۵-۱:۳۶۶؛ ۱:۳۶۶-۱:۳۶۷؛ ۱:۳۶۷-۱:۳۶۸؛ ۱:۳۶۸-۱:۳۶۹؛ ۱:۳۶۹-۱:۳۷۰؛ ۱:۳۷۰-۱:۳۷۱؛ ۱:۳۷۱-۱:۳۷۲؛ ۱:۳۷۲-۱:۳۷۳؛ ۱:۳۷۳-۱:۳۷۴؛ ۱:۳۷۴-۱:۳۷۵؛ ۱:۳۷۵-۱:۳۷۶؛ ۱:۳۷۶-۱:۳۷۷؛ ۱:۳۷۷-۱:۳۷۸؛ ۱:۳۷۸-۱:۳۷۹؛ ۱:۳۷۹-۱:۳۸۰؛ ۱:۳۸۰-۱:۳۸۱؛ ۱:۳۸۱-۱:۳۸۲؛ ۱:۳۸۲-۱:۳۸۳؛ ۱:۳۸۳-۱:۳۸۴؛ ۱:۳۸۴-۱:۳۸۵؛ ۱:۳۸۵-۱:۳۸۶؛ ۱:۳۸۶-۱:۳۸۷؛ ۱:۳۸۷-۱:۳۸۸؛ ۱:۳۸۸-۱:۳۸۹؛ ۱:۳۸۹-۱:۳۹۰؛ ۱:۳۹۰-۱:۳۹۱؛ ۱:۳۹۱-۱:۳۹۲؛ ۱:۳۹۲-۱:۳۹۳؛ ۱:۳۹۳-۱:۳۹۴؛ ۱:۳۹۴-۱:۳۹۵؛ ۱:۳۹۵-۱:۳۹۶؛ ۱:۳۹۶-۱:۳۹۷؛ ۱:۳۹۷-۱:۳۹۸؛ ۱:۳۹۸-۱:۳۹۹؛ ۱:۳۹۹-۱:۴۰۰؛ ۱:۴۰۰-۱:۴۰۱؛ ۱:۴۰۱-۱:۴۰۲؛ ۱:۴۰۲-۱:۴۰۳؛ ۱:۴۰۳-۱:۴۰۴؛ ۱:۴۰۴-۱:۴۰۵؛ ۱:۴۰۵-۱:۴۰۶؛ ۱:۴۰۶-۱:۴۰۷؛ ۱:۴۰۷-۱:۴۰۸؛ ۱:۴۰۸-۱:۴۰۹؛ ۱:۴۰۹-۱:۴۱۰؛ ۱:۴۱۰-۱:۴۱۱؛ ۱:۴۱۱-۱:۴۱۲؛ ۱:۴۱۲-۱:۴۱۳؛ ۱:۴۱۳-۱:۴۱۴؛ ۱:۴۱۴-۱:۴۱۵؛ ۱:۴۱۵-۱:۴۱۶؛ ۱:۴۱۶-۱:۴۱۷؛ ۱:۴۱۷-۱:۴۱۸؛ ۱:۴۱۸-۱:۴۱۹؛ ۱:۴۱۹-۱:۴۲۰؛ ۱:۴۲۰-۱:۴۲۱؛ ۱:۴۲۱-۱:۴۲۲؛ ۱:۴۲۲-۱:۴۲۳؛ ۱:۴۲۳-۱:۴۲۴؛ ۱:۴۲۴-۱:۴۲۵؛ ۱:۴۲۵-۱:۴۲۶؛ ۱:۴۲۶-۱:۴۲۷؛ ۱:۴۲۷-۱:۴۲۸؛ ۱:۴۲۸-۱:۴۲۹؛ ۱:۴۲۹-۱:۴۳۰؛ ۱:۴۳۰-۱:۴۳۱؛ ۱:۴۳۱-۱:۴۳۲؛ ۱:۴۳۲-۱:۴۳۳؛ ۱:۴۳۳-۱:۴۳۴؛ ۱:۴۳۴-۱:۴۳۵؛ ۱:۴۳۵-۱:۴۳۶؛ ۱:۴۳۶-۱:۴۳۷؛ ۱:۴۳۷-۱:۴۳۸؛ ۱:۴۳۸-۱:۴۳۹؛ ۱:۴۳۹-۱:۴۴۰؛ ۱:۴۴۰-۱:۴۴۱؛ ۱:۴۴۱-۱

^{۱۴} خدا گفت: «اختران باشند بر فلک ار ۳۱: ۳۵-۳۳: بار ۳: ۳۵-۳۳: آسمان برای جدا ساختن روز از شب؛ باشد اش ۲۶-۴۰: که به کار آیند برای نشانه های دوره ها و روزها و سال ها،^{۱۵} و در فلک آسمان به کار نور افشاری آیند برای روشن ساختن زمین». و این چنین شد:^{۱۶} خدا دو اختر بزرگ ساخت، اختر بزرگ را برای ریاست بر روز، اختر کوچک را برای ریاست شب، و نیز ستارگان را.^{۱۷} خدا آنها را در فلک آسمان قرار داد تا زمین را روشن کنند،^{۱۸} و بر روز و شب ریاست کنند، و روشنایی را از ظلمات جدا سازند.^m خدا دید که این نیکو است.^{۱۹} شب بود و بامدادی بود: روز چهارم.

^{۲۰} خدا گفت: «باشد که آب ها فزو نی موجودات زندهⁿ را فزو نی بخشد، و پرندگان بر فراز زمین، بر سطح فلک آسمان به پرواز در آید».^{۲۱} خدا هیولا های بزرگ دریابی^۰ را آفرید و تمام موجودات زنده را که حرکت می کنند و آب از آنها پر است، بر حسب نوع شان، و تمام جنس بالداران را بر حسب نوع شان. خدا دید که

^۶ خدا گفت: «فلکی^۱ باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا سازد». این چنین شد: ^۷ خدا فلک را بساخت و آب های را که زیر فلک است از آب هایی که بالای فلک است جدا کرد.^۸ خدا فلک را «آسمان» نامید.^۹ خدا گفت: «آب های زیر آسمان در یک مکان انباشته شود و آنچه که خشک است^k پدیدار گردد». این چنین شد:^{۱۰} آنچه که خشک بود، خدا آن را «زمین» نامید، و انباشت آبها را «دریاهای» نامید. خدا دید که این نیکو است.^{۱۱} خدا گفت: «زمین سبزی پدید آورد، گیاهی که تخم داشته باشد، درختان میوه که بر حسب نوع شان، میوه هایی بدھند که تخم شان در خودشان باشد^۱، بر روی زمین». این چنین شد:^{۱۲} زمین سبزی بیرون آورد^{۱*}، گیاهی که بر حسب نوع شان تخم داشته باشد، و درختانی که میوه بدھد و تخم شان در آنها باشد، بر حسب نوع شان. خدا دید که این نیکو است.^{۱۳} شبی بود و بامدادی بود: روز سوم.

^۱ «فلک» تصویری است از عصری سخت که مسطح یا گنبدی شکل بوده (حرق ۲۲:۱-۲۳:۱) و آب های فوقانی را نگاه می داشته است.

زمتن یونانی این عبارت را اضافه کرده: «خدا دید که این نیکو است».

متن یونانی به جای «در یک مکان» قرائت کرده «در یک انباشت» (ر.ک. آیه ۱۰). ترجمه یونانی این نوع قرائت را نیز ارائه می دهد: «و آب های زیر آسمان در انباشت خود انباشته شدند و خشکی پدید آمد» و «این چنین شد» را از قلم می اندازد. ^۱ نویسنده گیاهان را بر حسب نحو شمرده هی شان به سه گروه تقسیم می کند: سبزی های ساده که تخم شان ظاهر نیست: گیاهانی که ساقه و تخم دارند؛ و درختی که میوه و هسته بارور کننده دارد.

^{۱*} این نکته که زمین خودش میوه های خود را تولید می کند، مقوله اسطوره ای زمین خلاق را تداعی می کند. ^m نویسنده درباره اختران سخن می گوید و نه درباره خورشید و ماه، زیرا این نام ها یادآور خدایان ستارگان بودند که در بین النهرين مورد تکریم قرار داشتند. در اینجا ستارگان در سطح مخلوقات تنزل داده شده اند؛ با این حال، نقشی نیمه - سلطنتی را حفظ می کنند چرا که بر روز و شب «ریاست» می کنند. نقش آنها روشن کردن زمین و تعیین تعویم آین نیایشی است.

ⁿ زندگی جانداران در آب ها آغاز می شود و بعد بر روی زمین شکوفا می گردد. ^۰ هیولا های دریابی که به هرج و مرج اولیه مرتبط شده اند (حرق ۲۷:۱؛ ۵۱:۹؛ مز ۷۴:۱۳؛ ۷۴:۷)، در اینجا جز مخلوقاتی ساده بیش نیستند.

تمامی خزندگانی که بر روی زمین می خزند سلطه براند».

^۱ ۷:۱۱ قرن ۹:۳ لوح ۷:۶

۲۷ خدا انسان را به صورت خود آفرید، به صورت خدا او را آفرید؛ نر و ماده ایشان را آفرید.

^۷ ۱۷:۸ ۷:۱۹

۲۸ خدا ایشان را برکت داد و به ایشان گفت: «بارور شوید و فروزی یابید، و زمین را پر سازید و آن را مطیع گردانید»^۸; بر ماهیان دریا، بر پرندگان آسمان^۹ و بر تمام موجودات زنده که بر روی زمین می خزند سلطه براند».

^۹ ۴-۲:۹

۲۹ خدا گفت: «اینک هر گیاهی را که بر سطح تمامی زمین تخم می آورد به شما می دهم، و هر درختی را که میوه درختی را که تخم می آورد؛ این به کار خوارک شما خواهد آمد»^{۱۰}. و به هر حیوان وحشی، به هر پرنده آسمان، و به هر چه که بر روی زمین می خزد

این نیکو است. ^{۱۱} خدا آنها را برکت داد و گفت: «بارور شوید و فروزی یابید و آها را در دریاها پر سازید، و باشد که پرندگان بر روی زمین فروزی یابند»^{۱۲} شبی بود و با مدادی بود: روز پنجم.

^{۱۲} ۵:۱۰ مز

۲۴ خدا گفت: «باشد که زمین موجودات زنده بر حسب نوعشان بسرون آورده؛ چهارپایان و خزندگان و حیوانات وحشی، بر حسب نوعشان» این چنین شد: ^{۱۳} خدا حیوانات وحشی را بر حسب نوعشان ساخت، چهارپایان را بر حسب نوعشان، و تمامی خزندگان زمین را بر حسب نوعشان.

خدا دید که این نیکو است.

^{۱۳} ۶:۹ پنسی ۱۷:۱

۲۶ خدا گفت: «انسان را به صورت خود بسازیم، بر حسب شاهست خودمان»^{۱۴}، و باشد که بر ماهیان دریا، بر پرندگان آسمان، بر چهارپایان، بر تمامی حیوانات وحشی^{۱۵} و

p در تفکر خاور نزدیک و کتاب مقدس، برکت در وله اول موهبتی روحانی نیست، بلکه به شکلی ملموس از طریق گسترش و شکوفایی حیات جلوه گر می گردد.

۱۱ حالت جمع در اینجا باعث تعجب است. شاید مفهوم درباری آسمانی مد نظر بوده که خدا در آن به سان پادشاهی، وزیران خود را مخاطب قرار می دهد - معنی الهاتی اصطلاحات «صورت» و «شاهت» که تعریف کننده جایگاه انسان در ارتباط با خدا است، بسیار مورد بحث قرار گرفته است. این کلمات در پید ۳:۵ برای توصیف شباht پسر با پدرش به کار رفته است. در متون مصری، اغلب فرعون «صورت خدا» نامیده شده، زیرا منعکس کننده اراده خدا به مردم تلقی می شد. این حقیقت که از این پس کل بشریت «به صورت خدا» آفریده شده (آیه ۲۷)، به معنی مردمی کردن این مقوله سلطنتی می باشد.

۸ در متن عبری، به جای «تمامی حیوانات وحشی»، عبارت «تمامی زمین» قرائت شده، این امر باعث تعجب بسیاری از مفسران می باشد، چرا که برشمایری حیوانات را قطع می کند. از این رو، ایشان پیشنهاد می کنند که همراه با ترجمه سریانی و مطابق آیه ۲۵، همان را قرائت کنیم که ما در ترجمه خود آورده ایم.

* ۹ سلطه راندن کاری است که پادشاه انجام می دهد. این مفهوم بیانگر شباht انسان به خدا است (ر.ک. مز ۷:۸). انسان شاه مخلوقات است: این بدان معنی نیست که او می تواند به دلغواه خود از آن بهره بگیرد، بلکه باید آن را به نحوی شایسته نگه داری کرده، بر آن کار کند، همان گونه که پادشاهی نیک باید برای قومش عمل کند.

t ترجمه های یونانی و سریانی «چهارپایان» را نیز اضافه می کنند، احتمالاً به این علت که این فهرست را بر اساس آیات قبلی تکمیل کنند.

۱۱ در پید ۱، انسان گیاه خوار خلق شده، زیرا طبق دیدگاه کهانی، خوردن گوشت حیوانات معادل ریختن خون است، و این امر با طرح اولیه خدا سازگار نبود. با وجود این، طبق سنت کهانی، خدا ذبح حیوانات را پس از طوفان نوح تحمل می کند (پید ۳:۹). اما خون آنها نباید خورده شود، زیرا طبق برداشته کهن، خون بازنمود خود حیات حیوان یا انسان است.

اتمام رسانید؛ و روز هفتم، پس از تمام کاری که کرده بود، تعطیلی گرفت.^۲ خدا روز هفتم را برکت داد و آن را تقدیس کرد، زیرا در آن [روز] خدا تعطیلی گرفت، پس از تمام کاری که در حین آفرینش انجام داده بود.

^۴الفاین چنین بود پیدایش آسمان و زمین آن هنگام که آفریده شدند.

و در خود جان حیات دارد، هر گیاه سبز^w را
همچون خوراک [می دهم^v]. این چنین
شد. ۳۱ تا هر آنچه را که ساخت بود دید،
و اینک این بسیار نیکو بود. شبی بود و
بامدادی بود: روز ششم.

۲ بیدینسان آسمان و زمین و تمام
لشکر^x آنها به اتمام رسید. ^۲ خدا
در روز هفتم^y کاری را که کرده بود، به خروج^۱:
عیبر^۲:
۵-۳:۳۱^۱:۱۱:۲

سر آغاز بشریت^b

نروییده بود؛ زیرا یهوه خدا باران بر زمین نباران نییده بود، و آدمی نبود زمین را کشت کند.^۶ اما موجی از زمین بر می‌آمد و تمامی سطح زمین را آبیاری می‌کرد.^۷ یهوه خدا

۴:۲-۱:۱ بهشت زمینی
۴ بدر روزی که یهوه خدا زمین و آسمان
را آفرید^c، هنوز بر روی زمین هیچ بوته
صحرای نبود، و هیچ گاه صحراء هنوز

W تحت اللفظي: «زردشد نی» مانند گندم رسیده.
V «می دهم» در اکثر نسخ خطی عربی نست.

X این اصطلاح معنای نظامی دارد، اما در اینجا شاید در مفهوم استعاری به کار رفته باشد. خدای اسرائیل را «خدای لشکرها» می خوانند (۲-۱۸:۶-۹؛ ۳:۶-۸؛ اش ۴:۹). این اصطلاح می تواند همه به لشکرهای اسرائیل اشاره داشته باشد و هم به صورت های فلکی. در اینجا دلالت بر تمام عناصری که عالم هستی سازمان یافته را تشکیل می دهد.

Y برخی از ترجیمه های قدیمی قرائت کرده اند «روز ششم» تا این تصور که خدا در روز سیست کار کرده، اجتناب شود، چرا که ممکن است از متن عبری چنین برداشتی به عمل آید. سیست در ابتدا عبیدی ماهانه و مرتبط به تعقیم قمری بود. این روز، در طول تبعید، مفهوم جدیدی به خود می گیرد و تبدیل به روز تعطیل هفتگی می شود، روزی که اختصاص دارد به استراحت و عبادت خدای اسرائیل.

Z a) این بخش دارای وزن شعری می باشد، مانند: ۲۷:۱.
 کلمه ای که در عربی به کار رفته، «تولدوت» می باشد که معمولاً به معنای «به وجود آوردن» (یا «تولید» - این کلمه عربی با کلمه عربی «تولید» هم ریشه است /م) می باشد و آن را در ۱:۵ - ۹:۶ - ۱:۱۰ پیغایش. معمولاً اصطلاح «این است تولدوت» برای آغاز بخشی جدید که حاوی شجره نامه است، به کار می رود. در پیدا شدن، فرض بر این است که حضور این فرمول برای خاتمه بخشیدن به نخستین روایت خلقت به کار رفته. اما این احتمال نیز هست که اعلام کننده آغاز روایت بعدی باشد. در هر دو صورت، این عبارت بیانگر این است که خلقت، نوعی تولد است و در ضمن، نسل های بعدی را اعلام می کند (پید ۵)، زیرا به همان شکل که انسان به صورت و شباهت خدا سرشنه شد، شیوه نیز از آدم، به شباهت و صورت او زاده خواهد شد (پید ۳:۵).

b نویسنده پید ۴:۲ تا ۳:۲۴، دو روایت را در هم می‌آمیزد؛ روایت اول خلقت انسان و زن را شرح می‌دهد، حال آنکه روایت دوم، شرایط دشوار بشری را در اثر اخراج از بهشت وصف می‌کند. این دو روایت منشأ کهانتی ندارد، بلکه اثر نویسنده ای است متعلق به محافل حکمتی.

۵ متن سامری و نیز ترجمه‌های یونانی و سریانی آورده‌اند «آسمان و زمین» که با بخش‌های قبلی هماهنگ است.

d منظور از «بوته صحراء» گیاهی تک و منزوی است که نشان حیات در زمینی می باشد که هنوز کشت نشده است.
e این «موچ» را به دو طریق می توان معنی کرد. ممکن است منظور آقیانوس اولیه (طبق نظریه های کیهان شناختی باستان) باشد که از آن خاکی گل مانند و بی شکل بیرون می آمد، یا ممکن است آن را همچون یکی از نخستین عطاهای الهی تصور کرد که زمینی خشک و لم پر زرع را سیراب می کرد تا انسان سرشنه شود و حیات شکوفاً گردد.

است؛ همین است که تمام سرزمین حویله را احاطه می کند که در آنجا طلا هست،^{۱۲} و طلای این سرزمین نیکو است؛ در آنجا مروارید و سنگ جَزَع یافت می شود.^{۱۳} نام نهر دوم جیحون است؛ همین است که تمام سرزمین کوش را احاطه می کند.^{۱۴} نام نهر سوم دجله است؛ همین است که در مشرق آشور جاری است. نهر چهارم فرات است.^{۱۵} یهوه خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن مستقر ساخت تا آن را کشت کند^m و نگه داری نماید.^{۱۶} و یهوه خدا آدم را چنین امر کرد: «از تمامی درختان باغ می توانی

ج:۲۰:۳؛ آدم را شکل بخشدید^f، خاکی که از زمین برکشیده شده بود^g، و در بینی اش دمی از آیوب^{۱۷:۱۲}؛ مز:۳۰-۲۹:۱۰۴؛ ایوب^{۱۸:۳۴}؛ فرنز:۴۹-۴۵:۱۵؛ آدم موجود زنده شد.^{۱۹}
^ یهوه خدا با غیⁱ در عدن کاشت، در مشرق، و آدمی را که شکل داده بود در آن گذارد.^{۱۰} یهوه خدا از زمین همه نوع درخت دلپذیر برای دیدن و نیکو برای خوردن از زمین رویانید، همچنین درخت حیات^j را در وسط باغ و درخت شناخت نیک و بد^k را.^{۱۱}
۱۰ نهری از عدن بیرون می آمد تا باغ را آبیاری کند و از آنجا تقسیم می شد تا چهار شاخه تشکیل دهد.^{۱۱} نام اولی فیشون

f. ک. ار:۱۸:۱. در چندین متن که از مشرق زمین باستان به دست آمده، خلقت انسان از خاک رس یا خاک معمولی تصور شده است. در مصر آثاری به دست آمده که «خنوم» خدای کوزه گر را تصویر می کند که انسان را روی چرخش شکل می بخشند.

g. کلمه «انسان» در عبری «آدم» است اما همراه با حرف تعريفی که در این زبان برای اسمی عام به کار می رود (به همین دلیل ما آن را به صورت اسم عام، یعنی انسان، ترجمه کرده ایم، و نه اسم خاص، یعنی «آدم»). انسان از خاک (به عبری «اداما») برگرفته شده و زندگی اش وابسته به آن است.

h. کلمه «عدن» تداعی کننده کلمه ای عبری است به معنی لذا و فرج. در اینجا دلالت دارد به یک منطقه، حال آنکه در آیه ۱۵، نام باغ است.

j. «درخت حیات» (با گیاه حیات) در تمام مشرق زمین باستان شناخته شده بود. آن نماد گیاهی بود که حیوانات و انسان، و حتی خدایان در معابد از آن تقدیم می کردند. این درخت در این منطقه اغلب به شکلی تزئینی بازنمود می شده است. امث:۱۸:۳ درخت حیات را با کسب حکمت الهی مرتبط می سازد.

k. این درخت که در کانون روایت تخطی و سقوط قرار دارد، جز در روایت کتاب مقدس، در هیچ جای دیگری مورد اشاره قرار نگرفته است. در مورد معنای دقیق این درخت بحث های زیادی هست. در ۱- پاد:۳:۹ تشخصیس نیکی و بدی، برترین خصلت پادشاه است. در پید:۲، این درخت ظاهراً نماد شناخت کاملی است که خاص خدایان می باشد.

l. مفسران مدرن آیات ۱۰-۱۴ را اثر قلم محققان تلقی می کنند (بنزر، ک. ثت:۲-۱۰ و ۲۰-۲۴)، که بعداً اضافه شده است. تویسنده ظاهراً می کوشد باغ را در چارچوب جغرافیایی ای که برای خودش شناخته شده بود قرار دهد و برای این منظور، از عناصر اسطوره ای بهره می گیرد که برای معاصرانش آشنا بوده است. دجله و فرات دو نهر بزرگ در بین النهرين می باشند؛ بر اساس ۱- پاد:۳۳:۱ و ۳۸:۳، «جیحون» چشمیده ای است در اورشلیم، اما بنی ۲۷:۲۴ این رود را همطران نیل به شمار می آورد که این امر با آیه ۱۳ سازگارتر است. «عدن» در اینجا در مشرق زمین قرار دارد که این امر با آیه ۲۲:۳ چندان سازگار نیست. این نکته مطابق است با سنتی بین النهرينی و اشاره به «شاخه» (به طور تحت اللفظی «رأس») که اصطلاحی است که در بین النهرين به نقطه آغاز شاخه های از دجله و فرات اشاره دارد. بر همین واقعیت دلالت دارد. «حویله» در عربستان است (۲۹:۱۰) که در آنجا مروارید معطر و سنگ های قیمتی یافت می شود. «کوش» به حبسه اشاره دارد. این آیات موضوع نهر نهشتی را به کار می برد که تمام زمین را حاصل خیر می سازد؛ عدد ۴ که نماد جهان شمال بودن است (چهار گوشه دنیا) نیز بر همین امر دلالت دارد.

m. در این عبارت، ضمیر «آن» قاعدهاً باید مربوط باشد به «زمین» (که در عبری مؤنث است) و در آیه ۹ به کار رفته، و نه به «باغ عدن» (که در عبری مذکور است) و در آیه ۱۵ آمده است.

او یکی از دنده‌های^۵ وی را برگرفت و گوشت در جای آن بست.^۶ یهوه خدا دنده‌ای را که از آدم برگرفته بود به شکل زن^۷ قرن^۸ ساخت و او را نزد آدم آورد.^۹ آدم گفت: «این بار، این استخوان استخوان‌های غزل^{۱۰} من می‌باشد و گوشت گوشت من^{۱۱}، او زن نامیده خواهد شد زیرا از مرد گرفته شده است!»^{۱۲}

^{۱۳} به همین سبب است که مرد پدر و مادرش را ترک می‌گوید و به زن خود متصل می‌شود، و آنان یک گوشت می‌گردند.^{۱۴} افس^{۱۵} م^{۱۶} قرن^{۱۷} م^{۱۸} م^{۱۹} م^{۲۰} م^{۲۱}

اخراج از باغ عدن

^{۲۲} باری، آدم و زنش هر دو بر هنره بودند، و از آن شرم‌ساز نبودند.^{۲۳}

بحوری،^{۱۷} اما از درخت شناخت نیک و بد حک^{۱۸} خواهی خورد؛ زیرا در آن روز که از آن روم^{۱۹} بخوری، به یقین خواهی مرد.^{۲۰}

^{۲۱} یهوه خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد؛ می‌خواهم برای او یاوری^{۲۲} ایش^{۲۳} بسازم که مناسب او باشد.^{۲۴}»^{۲۵} یهوه خدا تمامی حیوانات صحرا و تمامی پرندگان آسمان را شکل بخشید، و آنها را نزد آدم آورد تا ببینند آنها را چه نام خواهد داد؛ نامی که انسان به هر موجود زنده^{۲۶} بدهد، نام او خواهد بود.^{۲۷} آدم تمام چهارپایان و پرندگان آسمان^{۲۸} و تمام حیوانات صحراء را به نامشان خواند؛ اما او برای آدم یاوری که مناسبش باشد نیافت.^{۲۹} آنگاه یهوه خدا سستی^{۳۰} بر آدم نازل کرد و او خوابید.

^{۲۱} تحتاللفظی: «به مرگ خواهی مرد» یعنی یقیناً خواهی مرد. اعلام این نکته، موضوع مرگ را همچون سرنوشت انسان برای اولین بار مطرح می‌سازد، موضوعی که تقریباً تمام مذاهբ را به خود مشغول ساخته. بر اساس روایت پیدایش، مرگ به منزله مجازاتی است برای تحطی از هشدار الهی^{۳۱}.

^{۲۲} «یاور» در متن عبری در وجه مؤنث است /م.

^{۲۳} تحتاللفظی: «همچون برابر او».

^{۲۴} حیوانات، مانند انسان، «موجود زنده» توصیف شده اند (به طور تحتاللفظی: «دم حیات»، ر.ک. ۷:۷). نویسنده ابتدا بر ارتباط نزدیک میان انسان و حیوان تأکید می‌گذارد، سپس برتری انسان را مورد تصریح قرار می‌دهد. انسان به انواع مختلف حیوانات نام‌های خاصی می‌گذارد (آیه ۲۰) و به این وسیله، حس تشخیص و قدرت خود را آشکار می‌سازد؛ اما در ضمن، «برابر» خاص خود را در میان حیوانات نمی‌یابد.

^{۲۵} در ترجمه‌های قدیمی آمده: «تمام پرندگان آسمان».

^{۲۶} «سمتی» ر.ک. ۱۲:۱۵؛ اش ۰:۲۹؛ ایوب ۴:۱۳؛ ایش ۰:۲۹؛ ایش ۱۹:۱۵. این نوعی خواب همراه با بی‌حسی غیرعادی است که می‌تواند تا سرحد هذیان نیز پیش برود (اش ۱۰:۲۹).

^{۲۷} این تنها جایی است که این کلمه عربی «دنده» ترجمه می‌شود. معنای متدالو آن «پهلو» است (معمولاً پهلوی یک عمارت؛ به همین سبب است که در آیه ۲۲ فعل «ساختن» به کار رفته است).

^{۲۸} در پید ۱۴:۲۹ و داور ۹:۲. سمو ۵:۱ این سیک بیان، بازگو کننده خوبیشاوندی است.

^{۲۹} «مرد» و «زن» در عربی «ایش» و «ایشه» گفته می‌شود. نویسنده در اینجا، از این فراتر لغوی استفاده کرده تا بر شباهت زن و مرد تأکید گذارد.

^{۳۰} نویسنده ابتدا شادی انسان را از یافتن «برابر» خود ابراز می‌دارد (آیه ۲۳)، و بعد در آیه ۲۴، کششی را که مرد و زن نسبت به یکدیگر احساس می‌کنند مورد تصدیق قرار می‌دهد. ارتباط‌های جدید عشقی نیرومندتر از ارتباط خوبیشاوندی است (همچنین ر.ک. ایش ۱۸:۱۲؛ غزل ۸:۶؛ جا ۹:۹).

^{۳۱} برهنگی تاییش از سقوط (پید ۳) مشکلی به حساب نمی‌آید. کلمات برهنگی و شرم‌ساري در کتاب مقدس اغلب بیانگر ناتوانی یا شکست است (ر.ک. عا ۱۶:۲؛ میک ۱:۸؛ مز ۶:۱۱ وغیره). شاید نویسنده می‌خواهد به این وسیله بر این حقیقت تأکید کند که مرد و زن یکدیگر را همان‌گونه که هستند می‌بذرند، بی‌آنکه از ضعف‌های متقابل خود سوء استفاده کنند. طبق نظر برخی دیگر از مفسران، این آیه بیانگر آن است که زوج بشری هنوز سوالات جنسی را کشف نکرده بوده است.

از میوه آن برگرفت و خورد، و به شوهر خود نیز که با اوی بود^c داد و او خورد.^۷ آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و آگاه شدند که برهنه هستند؛ و برگ های درخت انجیر را دختند و برای خود لنگ ساختند.^d

^۸ ایشان صدای [قدم های] یهوه خدا را که در باغ می گشت شنیدند، در نسیم^e روز، و ایشان، آدم و زنش، خود را پنهان کردند از برابر یهوه خدا، در میان درختان باغ.^۹ یهوه خدا آدم را صدا زد و به او گفت: «کجا یی؟»^f ^{۱۰} او گفت: «صدای [قدم های تو] را در باغ شنیدم و ترسیدم زیرا که برهنه هستم، و خود را پنهان^{۱۱} شناختم»^{۱۱} او گفت: «چه کس تورا آگاهانید که برهنه ای؟ مگر از درختی که تو را درباره اش امر کرده بودم نخوری،

^۱ مار ماکرتین^w تمام حیوانات صحراء بود که یهوه خدا ساخته بود. او به زن گفت: «پس خدا گفته: از هیچ یک از درختان باغ نخورید؟»^۹ زن به مار گفت: «می توانیم از میوه درختان باغ بخوریم^۹، اما از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفته است: از آن نخورید و به آن دست مزنید؛ و گرنه خواهید مرد». ^۴ مار به زن گفت: «به هیچ وجه! خواهید مرد؟^۵ بلکه خدا می داند که در روزی که از آن بخورید، چشمانتان باز خواهد شد و شما همچون خدایان خواهید شد و نیک و بد را خواهید شناخت»^۹.

^۶ زن دید که آن درخت برای خوردن نیکو^{۱۵-۱۳:۱} است و برای چشمانتان دلپذیر، و این درخت برای کسب هوشمندی خواستنی است. او

^w باز در اینجا نویسنده قرابتی عمدی میان «برهنه» (به عبری «آروم») در ۱:۳ به وجود آورده است. در مشرق زمین باستان، مار نقش مهمی ایفا می کرد، در کنعان همچون قدرت حاصل خیزی و در مصر همچون قدرت سیاسی؛ در حمامه مشهور بالی، یعنی گیلگیمیش، او گیاه نامیرا را از قهرمان داستان می دارد. مرد و زن که در اثر مکر او فریغته می شوند (آیه ۴)، دانشی کسب می کنند که واقع برهنه‌گی شان را برایشان آشکار می سازد، یعنی ضعف‌شان را (آیه ۷).

^x جمله مار از نظر دستور زبانی، ناتمام و عمده^a میهم باقی می ماند. این جمله می تواند این معنی را نیز بدهد: «از هیچ درخت باغ نخورید» و زن آن را بلا فاصله اصلاح می کند.

۹ ترجمه های یونانی و سریانی آورده اند: از تمامی درختان، کلمه «میوه» در یونانی نیامده است.

^Z مار هشدار الهی را به منزله مرگی آنی تعبیر می کند. در حقیقت، انسان و زن بلا فاصله بعد از ارتکاب خطای خواهند مرد، آن گونه که مار پیشگویی کرد، اما مرگ تبدیل می شود به سرنوشت اجتناب ناپذیر انسان.

^a این شناخت (ر. ک. توضیح ۹:۲) در اینجا امیاز «الوہیم» است، یعنی موجودات الهی که نیرومندتر از انسان هستند (۲۲:۳).

^c این واقعیت که مار با زن سخن می گوید، اغلب باعث شده آن را دلیلی تلقی کنند بر اینکه زن راحت تر خود را تسلیم فریب می سازد. به هر حال باید توجه داشت که مرد در این ماجرا نقشی کم رنگ دارد زیرا بدون اینکه سوالی کند، میوه را می خورد.

^d نخستین نتیجه خطای این است که مرد و زن از برهنه‌گی خود آگاه می شوند. ایشان از این پس خود را از یکدیگر و از خدا پنهان خواهند ساخت.

^e در عبری کلمه «رواح» (یعنی دم یا روح) به کار رفته (ر. ک. ۱:۲؛ ۷:۲) و احتمالاً منظور نسیمی است که در پایان روز می وزد.

^f خداوند به سان قاضی در چارچوب محکمه وارد ماجرا می شود. او مجرمین را مورد بازجویی قرار می دهد، مسئولیت‌ها را مشخص می سازد، و مجازات‌ها را تعیین می کند.

[خواهد بود] و او بر تو مسلط خواهد شد.

^{۱۷} و به انسان^۱ گفت: «از آنجا که صدای

زنت را شنیدی و از درختی خوردی که

درباره اش به تو این حکم را داده بودم: از هو^۴:۲۰؛ روم^۸:۲۰:

آن مخور. ملعون باد زمین به سبب تو! با

رنج از آن تغذیه خواهی کرد، تمامی

روزهای زندگی ات.^{۱۸} خار و خس است

که برایت خواهد رویانید، و علف صحراء را

خواهی خورد.^{۱۹} با عرق صورت است جا^{۲۳}:۲۲-۲۳؛ آیوب^۷:

که نان خواهی خورد تا زمان بازگشت به

خاک، زیرا از آن بر گرفته شدی. زیرا

خاک هستی و به خاک باز خواهی مز^۳:۹۰-۹۱؛ آیوب^۴:

گشت.^{۲۰}

آدم زن خود را حوا^{۲۱} نامید، چرا که او

مادر تمام زندگان بوده است.^۵ یهوه خدا اع^{۲۶}:۱۷؛

برای آدم و زنش ردایی از پوست ساخت و

خورده ای؟» آدم گفت: «زنی که تو نزد من قراردادی از آن درخت به من داد و من خوردم.^۶»

^{۱۳} یهوه خدا به زن گفت: «چه کردی!

زن گفت: «مرا مار فریب داد و خوردم.»

^{۱۴} یهوه خدا به مار گفت: «از آنجا که این کار را کردی، بادا که ملعون باشی در میان تمام چهارپایان و تمام حیوانات صحراء! بر روی شکمت راه خواهی رفت و خاک خواهی خورد، تمامی روزهای زندگی ات.^{۱۵} خصوصت خواهد گذارد میان تو و زن، میان نسل تو و نسل او: وی سر تو را نشانه خواهد رفت، و تو پاشنه او را نشانه خواهی رفت.^۱

^{۱۶} به زن گفت: «درد تو و بارداری ات را افزون خواهم ساخت^۱، پسراست را در درد خواهی زایید، اشتیاقت به سوی^۲ مرد^۳ میک^۱:۱۶-۱۸؛ میک^۱:۴-۱۰؛ بیو^۲:۱۶؛ میک^۳:۱۲-۲۳؛

^g مرد مسئولیت ماجرا را به گردن دیگری می اندازد؛ زن نیز اندکی بعد همین کار را خواهد کرد.

^h مار که مکارترین حیوانات است (به عبری «اروم» در ۱:۳)، تبدیل می شود به بینوادرین آنها (به عبری «ارور»). مکر او به خودش باز می گردد. این لعنت می خواهد این واقعیت را توضیح دهد که چرا مار بدون پا حرکت می کند.

^۱ می توان این گونه نیز ترجمه کرد: «وی سر تو را خواهد کوفت، و تو پاشنه او را خواهی کوفت». این آیه را به گونه های مختلف می توان تفسیر کرد. در نظر بعضی، این آیه اعلام کننده پیکاری مرگبار و بی انتها بیان نسل زن و نسل مرد است. برای کشاورز فلسطینی، مار جزو خطرناکترین حیوانات است. در نظر بعضی دیگر، آیه عاقبت خوبی را برای انسان نوید می دهد چرا که در وهله اول مار را مورد توجه قرار می دهد. «خاک خوردن» در واقع نشانه شکست خوردن است (میک ۱۷:۷)، و فعلی که اینجا «نشانه رفتن» (یا ضربه زدن یا کوبیدن) ترجمه شده می تواند به معنی له کردن نیز باشد (مز ۱۱:۱۳-۹؛ آیوب ۱۷:۹). این آیه را اغلب، و خصوصاً در سنت مسیحی، با چشم اندازی معاشران اخلاقی تفسیر کرده اند و آن را اعلام پیروزی مسیح بر بدی تلقی کرده اند.

^j تحتاللفظی: «دردهای بارداری ات را افزون خواهم ساخت».

^k تسلط مرد بر زن همچون مجازات خطا تلقی شده است. در اینجا، فقط مسئله میل جنسی زن نسبت به مرد مطرح است: غزل بیانگر میل مرد به زن است.

^۱ کلمه «انسان» در اینجا در عبری بدون حرف تعریف به کار رفته و ظاهراً کلمه «آدم» را همچون اسم خاص در نظر گرفته است. در ۲۵:۴ نیز همین امر صادق است.

^m این دو آیه توصیف کننده شرایط سخت کشاورز در فلسطین می باشد که از برداشت مشقت بار محصول خود امراض معاشی کند، محصولی که اینجا «علف صحراء» نامید شده است.

ⁿ در مورد میرا بودن انسان، ر. ک. ۱۷:۲ مجازات الهی مشتمل بر این است که کار انسان را (۱۵:۲) تبدیل کند به مشقتی رنجبار و او را به دست مرگ رها کند.

^۰ نویسنده نام حوا را به حیات (حیه) مرتبط می سازد. علی رغم مجازات های الهی، حیات بشر ادامه خواهد یافت.

«مردی از سوی یهوه به دست آوردم^{۱۱}.^{۱۰}
 ۲ بار دیگر برادرش هابیل را زایید^{۱۱}.^{۱۰}
 هابیل چویان بود، در حالی که قائن زمین را کشت می کرد.^{۱۱} ۳ باری، پس از مدتی^۷،
 قائن میوه های زمین را همچون هدیه به یهوه تقدیم کرد؛^۴ هابیل نیز به نوبه خود، از عبر^{۱۱}:۴
 نخست زاده های گله اش و نیز از پیه آنها تقدیم کرد. یهوه نگاه خود را به سوی هابیل و به سوی هدیه اش گرداند^۸،^۵ اما به سوی قائن و به سوی هدیه اش نگرداند^۹.
 قائن بسیار خشمگین شد و چهره اش را یون^{۴:۴} به زیر افکند.^۶ یهوه به قائن گفت: «چرا خشمگینی و چرا چهره ات به زیر افکنده شده؟^۷ اگر خوب عمل کنی، آیا بلند نخواهی شد^۸؟ اما اگر خوب عمل نکنی، آیا گناه بر در کمین نکرده^۹؟ استیاق او به

ایشان را با آن پوشانید^{۱۰}.^{۱۱} ۲۲ یهوه خدا گفت: «اینک انسان برای شناخت نیکی و بدی مانند یکی از ما است!^۹ و اکنون نباید که دست خود را دراز کند و از درخت مکا^{۱۴:۲:۲۲} حیات نیز بر گیرد و از آن بخورد و برای همیشه زنده بماند^{۱۰}.»

۲۳ یهوه خدا او را از باغ عدن ببرون راند تا زمین را کشت کند که از آن گرفته شده بود.^{۱۴} او انسان را راند و بر مشرق باغ خروج^{۲۴-۱۸:۲۵} عدن کروبیان^۸ را به نگهبانی گماشت و شعله شمشیر گردان^۹ را تا راه درخت حیات را محافظت کند.

قائن و هابیل

۴ آدم زن خود حوا را شناخت؛ او باردار شد و قائن را زایید و گفت:

P این عمل گواه است بر توجه و تفضل الهی نسبت به مجرمین. در آن حال که انسان خودش را فقط با برگ ها محافظت می کرد، خدا از حیوانات که مانند انسان موجودات زنده بودند (۱۹:۲) برای محافظت از او استفاده می کند.
 Q «بکی از ما» منظور موجودات فوق بشری می باشد، یعنی خدا و دربارش (ر.ک. ۱- پاد ۱۹:۲۲ - ایوب ۶:۱) که بر اساس سنت بین النهرينی، مثلاً حمامه گیلگیش، حق نامیرا ای را برای خود حفظ کرده است.
 R خدا پس از آنکه شرایط وضعیت جدید مخلوقات را به دنبال ناطاعی زوج بشری تعیین می کند، ایشان را از باغ محروم می سازد، در عین حال که داشتی را که کسب کرده اند مورد تصدیق قرار می دهد. اخراج از باغ را می توان همچون بازتابی از صرورت جدایی آشکار میان عالم خدایان و عالم بشری تلقی کرد.
 S «کروبیان (در سنت بین النهرينی، «کربیو»)، غول هایی به شکل گاو نر یا ابوالهول بودند که به گونه ای نمادین، ورودی کاخ ها و اماکن مقدس یا حتی تخت سلطنت الهی را نگهبانی می کردند (۱- سمو ۴:۴).
 T تحتاللفظی: «و همچین شعله شمشیری را که بر زمین کوفته می شود» (داوران ۷:۱۳؛ ایوب ۳:۷). خدای بزرگ سامیان غربی، یعنی خدای طوفان، به صورت موجودی که صacuteه را در دست خود تاب می دهد بازنمود شده است.
 U «به دست آوردم» را می توان «تولید کردم» نیز ترجمه کرد. در واقع نام قائن قرابت دارد با فعل سامي «قانا» به معنی «تولید کردن». حوا به این ترتیب، بر نقش قاطع خدا در تولد کودک تأکید می گذارد (همچنین ر.ک ۳۱:۲۹، ۲۰:۳۰، ۲۲:۱- سمو ۱:۶، ۱۱).

U* تحتاللفظی: «به زاییدن ادامه داد» ساختار جمله عربی به گونه ای است که گویی قائن و هابیل دوقلو بودند. هابیل به معنی «باد کوچک، دم» می باشد. این کلمه را در (جا ۲:۱) بازمی یابیم که در آنجا آن را «بطالت» ترجمه می کنیم.
 V تحتاللفظی: «در پایان روزها» (ر.ک. ۱- پاد ۷:۱۷).

W نگاه خداوند بیانگر خیرخواهی او و پذیرش هدیه او سوی او است.
 X انگیزه خدا از عدم پذیرش هدیه قائن در متن ذکر نشده؛ نویسنده می خواهد بر حاکمیت مطلق خدا تأکید بگذارد. قائن باید این تجربه را بگذراند که همیشه میان رفتار انسان و عواقب آن ارتباطی وجود ندارد. رد هدیه قائن به معنی رد شخص او نیست، زیرا کمی بعد خدا با او با حالتی تقریباً یدرانه سخن می گوید (آیات ۷-۶).
 Y این جمله ای است دشوار که فعل آن ظاهرآ یاسحگوی فرو افتادن چهره قائن (آیات ۵-۶) و متحمل شدن خطأ در آیه ۱۳ می باشد.
 Z «کمین کردن» (عربی «رویس») به معنی آماده بودن کسی برای جهیدن بر روی رهگذر می باشد، مانند دیو «ریبو» نزد بابلی ها.

۱۳ قائیں به یهوه گفت: «تحمل مجازاتم بیش از حد سنگین است^d.^{۱۴} اینک امروز مرآ از روی صورت زمین می رانی، و باید خود را از روی تو پنهان سازم. بر روی زمین امث^{۱۷:۲۸} سرگردان و فراری خواهم بود، و آنگاه، هر ایوب^{۱۵:۲۰-۲۴} که به من برخورد، مرا خواهد کشت».
۱۵ یهوه به وی گفت: «بسیار خوب!^e هر که قائیں را بکشد^f، متحمل هفت بار انتقام مت^{۱۸:۱۸} خواهد شد». و یهوه علامتی^g بر قائیں گذارد تا هر که به او برخورد، او را نزند.
۱۶ قائیں از روی یهوه دور شد، و در سرزمین نو^{۱۹}، در شرق عدن^{۲۰} ساکن گردید.

از قائن تا انوش

۱۷ قائیں زن خود را شناخت؛ او باردار شد و خنوج را زایید. چون او شهری بتا می کرد، شهر را به نام پسر خود، خنوج^۱ میک^۲،

سوی تو [هدایت می شود]، اما بر تو است
که بر آن مسلط شوی».

قائِن به برادرش هابیل گفت:^a «برویم بیرون». باری، در حالی که در صحرا بودند، قائِن بر علیه برادر خود هابیل به پا خاست و او را کشت.^b یهوه به قائِن گفت: «برادرت هابیل کجا است؟» گفت: «نمی دانم؛ مگر من نگهبان برادرم هستم؟» یهوه^c گفت: «چه کرده ای؟ صدای خون^b برادرت از زمین به سوی من فریاد برمی آورد.^{۱۱} اپس اکنون، از سوی زمین ملعون باشی که دهان خود را باز کرده تا خون برادرت را از دستت بگیرد.^{۱۲} چون زمین را کشت کنی، قوت خود را به تو نخواهد داد.^c سرگردان و فراری خواهی بود بر روی زمین».

۸) عبری هیچگاه نقل قولی مستقیم بعد از چنین ساختاری نمی‌اید. به همین جهت، ترجیمه‌های قدیمی دنیاله این عبارت را این چنین تکمیل کرده‌اند: «به صحرابرویم». ما در ترجیمه خود همین روش را به کار برده‌ایم. عده‌ای دیگر این آیه را این چنین ترجیمه می‌کنند: «فأَمَّا بَرَادُ خُودُهَا مَا سَخَّنَ، فَغَتَّ وَدَرَ حَسِنَ، كَهْ دَرَ صَحْرَابَوْدَنْ...»

b بعضی چنین ترجمه می کنند: «گوش کن! خون فریاد برمی آورد ...» این اصطلاح در عبری اشاره به انتقام دارد. با چنین سبک بیانی، نویسنده اختلافات خانواده های بشر را تا حد قتل به باد می آورد. خون که حیات تلقی می شود (ر.ک ۵:۴-۶:۵؛ لاو ۱۷:۱۴)، اگر نعادله از ریخته شود، تلاوی را ایجاب می کند (۳:۲۶؛ اش ۲۶:۲۱؛ حرق ۲:۷؛ ر.ک. ایوب ۱۶:۱۸؛ عبر ۱:۲۴).

«قوت» در اینجا نشانه حاصل خیزی است. این لغت پیش در آمده است بر آیات ۱۷-۲۲. قائن ارتباط بلافصل خود را با زمین از دست می‌دهد. به همین جهت، اعقاب او آغازگر حرفه های، بمحده تر از حرفه کشاورزی خواهد بود.

د) قائن می بیند که ارتباطش با خدا و انسان گسته شده و این امر برای او غیرقابل تحمل است. او پی می برد که قتلی که مرتکب شده، جرخه خشونت را به حرکت در آورده است.

^۱ این فرمول بیانگر خشونت انتقام قبیله‌ای است؛ اما قانون قصاص آن را محدود خواهد ساخت (خروج ۲۱: ۲۳-۲۵).

و این علامتی است برای حفاظت او (ر.ک. حرق ۶-۴-۹) که در جای دیگر تصریح نشده است. قسمت دوم آیه به نظر می‌رسد که «گفته قبلی خداوند را اصلاح می‌کند. دیگر مستلزم انتقام نیست، بلکه ممنوعیت کشتن قاتل.

ایات ۱۲ و ۱۴ امده است.

نام «خونخ» عمل تخصیص شهر یا بنا را به ذهن می‌آورد - قائن بنا کننده نخستین شهر است و بدینسان تبدیل می‌گردد به طلوع اقتاب). حتی برای فان، ادامه حیات میسر است.

^{۲۴} زیرا برای قائن هفت بار انتقام کشیده
خواهد شد،
اما برای لمک هفتاد و هفت مرتبه!^P مت ۲۲:۱۸

^{۲۵} آدم بار دیگر زن خود را شناخت؛ او پسری زایید و او را شیث نام نهاد؛ «زیرا خدا به من نسل دیگری به جای هابیل عطا کرد^۹، چرا که قabil او را کشت». ^{۲۶} برای شیث نیز پسری زاده شد که او را انوش^r نام لو ۳۸:۳ نهاد. آنگاه آغاز کردند به خواندن نام خروج^۳ ۱۴:۳ یهوه^s.

اسامی پاتریارخ‌ها از آدم تا نوح^t
^۱ این است کتاب اعقاب^{۱۰} آدم.
۵ روزی که خدا انسان را آفرید. به شباht خدا او را ساخت.^۷ نر و ماده او را آفرید؛ او ایشان را برکت داد و آنان را «آدم» نام نهاد، در روزی که ایشان آفریده شدند.

نامید.^{۱۸} برای خنوخ، عیراد زاده شد؛ عیراد محویائیل را تولید کرد؛ محویائیل متواتیل^k را تولید کرد؛ متواتیل لمک را تولید کرد.

^{۱۹} لمک برای خود دوزن گرفت؛ نام یکی عاده بود و نام دومی، ظله!^{۲۰} عاده یابال را زایید؛ او پدر آنانی بود که زیر چادر و در میان گله‌ها ساکنند.^{۲۱} نام برادرش یوبال^m بود؛ او پدر تمام آنانی بود که بربط و نی به کار می‌برند.^{۲۲} ظله به نوبه خود، توبیل - قائن را زایید که پدر تمام آنانی است که با مفرغ و آهن کار می‌کنند.^{۱۱} خواهر توبال - قائن، نعمه بود.

^{۲۳} لمک به زنان خود گفت:
عاده و ظله، به صدای من گوش فرادهید،
ای زنان لمک، به سخن من گوش بسپارید:

مردی را به سبب جراحت خود کشتم،
و کودکی را برای کوفنگی ام.

^k «متواتیل» از نامی آکدی مشتق شده به معنی «مرد خدا». معنی نام لمک روشن نیست. می‌توان آن را به یکی از عناوین خدای «اثا» منسوب کرد که خدای موسیقی بوده؛ همچنین می‌توان آن را مربوط کرد به نامی عربی به معنی «مرد نیرومند».

^۱ «عاده» اختصاراً از کلمه ای به معنی جواهر مشتق شده (ر.ک. پید ۲:۳۶)؛ «ظله» می‌تواند قرابت داشته باشد با اصطلاحی که بر سایه و حفاظت دلالت دارد.

^m شباهت نام‌های یابال و یوبال شاید به این سبب باشد که نویسنده آنان را دوقلو به حساب می‌آورده است. یوبال جد نوازنده‌گان است.

ⁿ متن دشوار است. ترجمه احتمالی دیگر: «... که هر گاو‌آهنی مفرغی و آهنی را تیز می‌کرد». در ۱- سمو ۱۳:۲۰، این اصطلاح عربی اشاره به گاو‌آهن دارد نه آهنگر- توبال دلالت دارد بر قومی در جنوب شرقی دریای سیاه (ر.ک. حرق ۱۳:۲۷). نعمه نامی است متدالوی معادل «شیرین» به فارسی.

^p ر.ک. آیه ۱۵. لمک بار دیگر چرخ انتقام و خشونت را به حرکت در می‌آورد.

^q تحتاللفظی: «قرار دارد». شبیت بر اساس اعد ۱۷:۲۴، نام شعری موآب است.

^r «انوش» به معنی «انسان» یا «موجود بشری» است.

^s طبق این آیه، نام یهوه از آغاز بشریت شناخته شده است. اما بر اساس خروج ۱۴:۳ و ۲:۶، این نام فقط در زمان موسی مکشف شد.

^t این فصل متعلق به سنت «کهانتی است و دنباله ۲:۲۰-۲:۱۴» می‌باشد در خصوص سن پاتریارخ‌ها، متن سامری و ترجمه یونانی اعداد متفاوتی را آورده‌اند. اکثر این اسامی در شجره نامه پید ۴ یافت می‌شود.

^{۱۱} تحتاللفظی: «کتاب تولیدها» (در خصوص این اصطلاح، ر.ک. مقدمه پید)، شجره نامه نقش بزرگی در کتاب پیدایش ایفا می‌کند، و خصوصاً در سنت کهانتی.

^v ر.ک. توضیح ۲۶:۱.

آنکه مهلهلیل را تولید نمود، هشتصد و چهل سال بزیست، و پسران و دختران تولید نمود.^{۱۴} روزهای قینان در کل نهصد و ده سال بود؛ سپس مرد.

^{۱۵} هنگامی که مهلهلیل شصت و پنج سال بزیست، یارد را تولد نمود. ^{۱۶} مهلهلیل پس از آنکه یارد را تولد نمود، هشتصد و سی سال بزیست، و پسران و دختران تولید نمود.^{۱۷} روزهای مهلهلیل در کل هشتصد سال و نود و پنج سال بود؛ سپس مرد.

^{۱۸} هنگامی که یارد یکصد و شصت و دو سال بزیست، خنوح^a را تولید نمود. ^{۱۹} یارد پس از آنکه خنوح را تولید نمود، هشتصد سال بزیست، و پسران و دختران تولید نمود.^{۲۰} روزهای یارد در کل نهصد و شصت و دو سال بود؛ سپس مرد.

^{۲۱} هنگامی که خنوح شصت و پنج سال بزیست، متوشالم^b را تولید نمود. ^{۲۲} خنوح پس از آنکه متوشالم را تولید نمود، سیصد سال با خدا راه رفت^c، و پسران و دختران تولید نمود.^{۲۳} روزهای خنوح در کل سیصد ^{بنی ۱۶:۴۴} عبر^{۵:۱۶} و شصت و پنج سال بود. ^{۲۴} خنوح با خدا

^۳ هنگامی که آدم یک صد و سی سال بزیست، پسری^w به شباهت خود تولید نمود، همچون صورت خود، او را شیث نام نهاد.^۴ روزهای آدم پس از آنکه شیث را تولید نمود هشتصد سال بود، و او پسران و دختران تولید نمود.^۵ روزهایی که آدم بزیست، در کل نهصد و سی سال بود؛ سپس مرد^x.

^۶ هنگامی که شیث پانصد سال بزیست، انوش را تولید نمود.^۷ پس از آنکه انوش را تولید نمود، شیث هشتصد و هفت سال بزیست، و پسران و دختران تولید نمود.^۸ روزهای شیث در کل نهصد و دوازده سال بود؛ سپس مرد.

^۹ هنگامی که انوش هشتاد سال بزیست، قینان^۹ را تولد نمود.^{۱۰} انوش پس از آنکه قینان را تولید نمود، هشتصد و پانزده سال بزیست و پسران و دختران تولید نمود.^{۱۱} روزهای انوش در کل نهصد و پنج سال بود؛ سپس مرد.

^{۱۲} هنگامی که قینان هفتاد سال بزیست، مهلهلیل^z را تولید نمود.^{۱۳} قینان پس از

^w کلمه «پسر» در متن نیست.

^x این فهرست «کهانتی» که مربوط به ده پاتریارخ پیش از طوفان نوح می باشد، مطابقت دارد با سنت بین النہرینی که حاوی فهرست هایی مشابه است. در این فهرست، سن پاتریارخ ها کوتاهتر است که طولانی ترینشان به هزار سال هم نمی رسند؛ اما در سنت بین النہرینی، عمر متوسط پادشاهان سی هزار سال است. سن پاتریارخ ها به تدریج کاهش می یابد، اما بدون نظمی خاص.

^y «قینان» (یعنی «آهنگر») مشابه نام قائن است. در فهرستی که «بروز» مورخ (سده سوم ق.م.) ارائه داده نام ده پادشاه مربوط به دوره پیش از طوفان ذکر شده؛ سومین پادشاه نامی دارد که معنایش «انسان» است (= انوش در متن پید^۵) و پس از او نامی آمده که می توان آن را «صنعت گر» ترجمه کرد.

^z ترجمه یونانی این نام را «مللئیل» آورده و سن قینان به هنگام زایش او را ۱۷۰ سال ذکر کرده است.

^a طبق متن سامری، یارد خنوح را در ۶۲ سالگی تولید کرد، و ۷۸۵ سال دیگر زندگی کرد و در ۸۴۷ سالگی مرد.

^b «متوشالم» آوانویسی سنتی نام عبری «متوشالح» است. او طولانی ترین عمر را در این فهرست دارا است (آیه ۲۷).

^c اصطلاح «راه رفتن با خدا» در یهودیت متأخر به معنی «رفتار کردن مطابق اراده خدا» می باشد؛ به همین جهت، ترجمه یونانی آن را با عبارت «خشنوش ساختن خدا» برگردانده است (ر. ک عبر ۱۱:۵-۶). شایان توجه است که سال های عمر خنوح معادل روزهای سال خورشیدی است.

۲۹ که او را نوح نام نهاد و گفت: «او ما را از مشقت و زحمت دستانمان که از زمینی می‌آید که یهوه لعنت کرده^۳ ۱۹-۱۷:۳ است^g. تسلی خواهد داد!^f» لمک پس از آنکه نوح را تولید نمود، پانصد و نود و پنج سال بزیست و پسران و دختران تولید نمود.^{۳۱} روزهای لمک در کل هفتاد و هفتاد و هفت سال بود؛ سپس مرد.

۳۲ هنگامی که نوح به سن پانصد سالگی رسید، سام و حام و یافث را تولید نمود.^g ۱۰:۶ ۱۸:۹ ۱:۱۰

راه رفت، سپس ناپیدا شد؛ زیرا خدا او را برگرفته بود.^d

۲۵ هنگامی که متواسلم یکصد و هشتاد و هفت سال بزیست، لمک را تولید نمود.

۲۶ متواسلم پس از آنکه لمک را تولید نمود، هفتاد و هشتاد و دو سال بزیست و پسران و دختران تولید نمود.^{۲۷} روزهای متواسلم در کل نهصد و شصت و نه سال بود؛ سپس مرد.^e

۲۸ هنگامی که لمک یکصد و هشتاد و دو سال بزیست، پسری تولید نمود،

طوفان^h

۳۹-۳۷:۲۴ مت

علل بلا

۶

^۱ پس آن هنگام که انسان‌ها شروع کردند به تکثیر شدن بر سطح زمین

و برای آنان دختران زاده شدند،^۲ پسران خداⁱ دیدند که دختران بنی آدم زیبای هستند، و از میان آنانی که مشخص کرده

^d شخصیت دیگر در کتاب مقدس که بدون آنکه بمیرد به آسمان برده شد، ایلیای نبی است (۲- پاد ۹:۲). در یهودیت دوره رومی‌ها، این دو شخصیت نقش مهمی در اندیشه بردازی‌های مکافهه‌ای ایفا می‌کنند.

^e در متن سامری، متواسلم در ۶۷ سالگی پسرش را تولید کرد، و ۶۵۳ سال دیگر زندگی کرد و در ۷۲۰ سالگی مرد.

^g این آیه لعنت زمین را که در ۱۷:۳ آمده، به یاد آورد. ^f نام «نوح» (به عبری «نواح») در اینجا به اصطلاحی مرتبیت شده به معنی «تسلی دادن، بازگرداندن به حالت اولیه» (از ریشه نح، ر.ک. اش ۱:۴۰) و این اندیشه را پیش می‌نهد که خدا بشریت را به واسطه نوح خواهد بخشید (ر.ک. پید ۶:۸). نام نوح را می‌توان به کلمه‌ای دیگر در عبری مرتبیت ساخت که ریشه اش به معنی «استراحت بخشیدن» می‌باشد.

^{g*} در خصوص سه پسر نوح که پدران بشریت پس از دوره طوفان نوح هستند، ر.ک. پید ۱:۱۰.

^h روایت کهانی که در ۳۲:۵ متوقف شده بود، در ۹:۶ از سرگرفته می‌شود. از روایت طوفان نوح، گونه‌های متعددی خارج از کتاب مقدس در دست است، خصوصاً روایتی بابلی که در حمامه گلیگمیش یافت می‌شود. این روایت در کتاب مقدس از طریق دو سنت نقل شده که هر یک چشم انداز خاص خود را دارد. برای مثال، مشاهده می‌کنیم که به اطاعت نوح دو بار اشاره رفته (۵:۷؛ ۲۲:۶)، در مورد جفت‌های حیوانات اشارات متفاوتی وجود دارد (۶:۲؛ ۱۹:۶) و طول مدت طوفان تفاوت‌هایی دارد (۳:۸؛ ۱۷:۷). روایت کهانی حدوداً شامل این آیات است: ۲۲-۹:۶، ۶:۷، ۱۱، ۹، ۱۳-۱۶، ۱۷:۱، ۱۸:۱، ۲۱-۲۴، ۱۱-۱۳، ۱۴-۱۹:۱، ۱۷-۱۸:۶-۷. روایت کهانی تأکید دارد بر ساختن کشتی که به صورت چیزی مانند قدس توصیف شده، و نیز بر عهدهی که خدا برای کل بشریت با نوح برقرار می‌سازد. روایت دیگر که بازسازی آن دشوارتر است، از محفلي «غیر کهانی» نشأت می‌گیرد و به روایات مشابه در بین النہرين نزدیک تراست. توجه آن معطوف است بر قربانی ای که مورد قبول خدا واقع می‌شود. یهود به نوح فرض می‌بخشد و عده می‌دهد که علی‌رغم فساد و تباہی دل انسان، ترتیب فصل‌ها را ثابت نگاه دارد (۶:۸-۱۰:۶). مؤلفی با افزودن نکات خاص خودش، این دو روایت را در هم آمیخته است.

ⁱ در کتاب مقدس و در سوریه - فلسطین، «پسران خدا» (ر.ک. مز ۲۹:۱؛ ۷:۸۹؛ ۱:۱۰؛ ۷:۳۸) دلالت دارد بر قدرت‌های کیهانی؛ ایشان اغلب عضو دربار آسمانی می‌باشد. آیات ۱-۴ به متن اضافه شده تا برای طوفان علت دیگری، به غیر از علت ذکر شده در آیه ۵-۷، ارائه دهد که همانا آمیزش غیر مجاز دنیای خدایان و دنیای انسان‌ها می‌باشد.

در دل خود محزون گشت.^۷ یهوه گفت: «انسانی را که آفریده ام از روی سطح زمین محظوظ ساخت، از انسان گرفته تا چهاریايان و خزندگان و پرندگان آسمان، زیرا از ساختن ایشان پیشمانم». ^۸ اما نوح

^{۱۸:۳}
^{۲۵:۱۵}
^{۲:۳۰}
در نظر یهوه فیض یافت.

^{۸:۴}
این است داستان نوح^۹: نوح مردی بود عادل و کامل در میان مردان نسل خود؛ نوح
با خدا راه می‌رفت.^{۱۰} نوح سه پسر تولید^{۱۱}
کرد، سام، حام، یافث.^{۱۲} زمین در برابر خدا فاسد شد، و زمین آکنده از خشونت گردید. ^{۱۳} خدا به زمین نگاه کرد، و اینک فاسد شده بود، زیرا هر بشری رفتاری فاسد بر زمین داشت.^{۱۴}

بودند، برای خود زنانی گرفتند.^{۱۵} یهوه گفت: «روح من^k همیشه در انسان مسکن بود».^{۱۶} نخواهد گرفت^۱، زیرا گوشتنی بیش نیست^m، روزهایش صد و بیست سال خواهد بود.ⁿ

^{۱:۲}
^{۷:۱۶}
^{۲۸:۳}
در آن روزها، نفیلیم^۰ بر روی زمین بودند، و حتی بعد از آن، آن گاه که پسران خدا به سوی دختران انسان‌ها می‌رفتند و به ایشان فرزندان می‌دادند: اینان قهرمانان زمان‌های کهن می‌باشند، مردانی پراوازه!^p
^{۳:۲}
^{۵:۱}
^{۲۸:۶}
^{۲۱:۸}
یهوه دید که شرارت انسان بر روی زمین عظیم است و دلش در طول روز چیزی جز افکار بد شکل نمی‌دهد.^۹ یهوه از ساختن انسان بر روی زمین پیشمان شد^r و خروج^s از^t بیون^{۱۰:۸} داشت.

ز در بسیاری از سنت‌های اسطوره‌ای خدایان به دختران بشر توجه نشان می‌دهند.

^k این آیه که ترجمه‌اش دشوار است، این نکته را روشن می‌سازد که انسان به خودی خود چیزی جز گوشت نیست و به دنیا

خدایان تعلق ندارد. حیات او ناشی از «روح» یا «دم» یهوه (به عبری «روح») می‌باشد (ر. ک. توضیح ۷:۲).

^۱ اصطلاحی که در عبری به کار رفته، به فعلی نزدیک است که معنی اش «داوری کردن یا حکومت کردن» می‌باشد. ترجمه ما مبتنی است بر قرائت یونانی.

^m در برخی نسخ عبری، پیش از این عبارت، عبارتی به متن اضافه شده: لذا آیه به این شکل در می‌آید: «روح من با توجه به

خطاهای انسان، همیشه در او مسکن نخواهد گرفت...»

ⁿ طبق گفته نویسنده این آیه، خدا طول عمر بشر را به ۱۲۰ سال محدود می‌کند (ر. ک. پید ۱۱:۱۰-۱۰:۴۷؛ ۷:۲۵؛ ۳۲:۱-۱۰). که سنتی است کهانی و با این امر مغایرت دارد؛ و به این ترتیب، به عصر پاتریارخ‌های دوره پیش از طوفان خاتمه می‌دهد که طول عمرشان بسیار بالاتر بود، اما به تدریج کاهش می‌یافتد (ر. ک. پید ۵). در ت ۳۴، می‌بینیم که موسی عملاً در سن ۱۲ سالگی وفات می‌یابد.

^۰ «نفیلیم» اسم خاص است که می‌تواند به معنی «کسانی که می‌افتد» باشد، یعنی احتمالاً «کسانی که از آسمان بر علیه مهاجمین می‌افتد» شاید هم متظور مردان غول پیکری باشد که در منطقه حبرون شناخته شده بودند (ر. ک. اعد ۱۳:۳۳). در این صورت، متن این سنت را به عصر پیش از طوفان مرتبط می‌سازد.

^p تحتاللفظی: «مردان نام»، نام بازنشود آوازه، کارایی و اقتدار می‌باشد. به علاوه، «نام» (در عبری «سام»)، اسم خاص یکی از پسران نوح می‌باشد (۳۲:۵) که اقوام سامی از اعقاب او هستند (ر. ک. فصل ۱۰).

^q تحتاللفظی: «گرایش طرح های دلش فقط شکل دادن به بدی است». در آیه ۹ گرایش به بدی در انسان‌ها، در نقطه مقابله درستکاری نوح قرار می‌گیرد.

^r همین اصطلاح در ۱-سمو ۱:۱۵ به کار رفته است. این انسان‌گونه انگاری خدا دلالت دارد بر مشکل او در مقابله با اراده آزاد انسان. کتاب مقدس در چندین قسمت مشخص می‌سازد که خدا می‌تواند به ضرر انسان یا برای خیریت او تغییر نظر دهد (یون ۱۰:۳).

^s تحتاللفظی: «نسل‌های»، ر. ک. توضیح ۲:۴. در اینجا روایت «کهانی»، از سر گرفته می‌شود.

^t ر. ک. توضیح ۵:۲۲. ^{۱۵} تحتاللفظی: «هر گوشتشی بر روی زمین حل شده» و خدا آنها را «با زمین حل خواهد کرد». خدا در اینجا قانون قصاص را پیاده می‌کند. اما در پایان طوفان، از این منطق مقابله به مثل چشم پوشی خواهد کرد.

«تو وارد کشتی خواهی شد، تو، پسرانت، زنت و زنان پسرانت با تو. ^{۱۹} از هر آنچه که زندگی می‌کند، از هر گوشتی، دو از هر [نوع] را وارد کشتی خواهد ساخت تا [آنها] را با خود زنده نگاه داری؛ آنها نر و ماده خواهند بود. ^{۲۰} از پرنده‌گان بر حسب نوعشان، از چهار پیشان بر حسب نوعشان، آنها از هر یک، دو به سوی تو خواهد آمد تا [آنها] را زنده نگاه داری. ^{۲۱} و تو از تمامی خوراک‌هایی که خورده می‌شود برای خود تنهیه نما و آنها را انبار کن؛ این به کار خوراک تو خواهد آمد، و برای آنها. ^{۲۲} نوح در همه چیز مطابق آنچه خدا به او امر کرده بود انجام داد؛ همان گونه انجام داد.

^۱ یهوه به نوح گفت: «داخل کشتی ^۲ شو، تو و تمام خانواده ات، زیرا تو حک. ^{۳:۱} بـ^{۲۰:۳} را در این نسل، در برابر خود عادل دیده ام. ^۴ از تمامی حیوانات پاک، برای خود هفت جفت ^b برگیر، یک نر و ماده اش، ^{۵:۶} تـ^{۱۴:۱۱} و از تمام حیواناتی که پاک نیستند، یک جفت، یک نر و ماده اش؛ ^۳ از پرنده‌گان

۱۳ خدا به نوح گفت:

«پیان تمام انسان به حضور من رسیده است، ^{۲۰:۱۸} زیرا زمین به سبب آنان پر از خشونت شده است؛ اینک ایشان را نابود خواهم ساخت، همچنین زمین را.

مقدمات

^{۱۴} برای خود کشتی ای ^۷ از چوب سرو^w بساز. کشتی را به حجره‌ها^x مرتب نما. و آن را از درون و بیرون به قیر اندوده کن. ^{۱۵} آن را این گونه خواهی ساخت: سیصد ذراع طول کشتی خواهد بود، پنجاه ذراع عرضش، سی ذراع ارتفاعش. ^{۱۶} برای کشتی سقفی^y بساز و آن را به یک ذراع بر روی آن به اتمام برسان. مدخل کشتی را در پهلویش بگذار و طبقه اول و دوم و سوم بساز.

^{۱۷} «و من اینک بروی زمین طوفان سیل را خواهم آورد - آبهای^z را - تا از زیر آسمان هر گوشتی را که در خود دم حیات دارد نابود سازم؛ هر چه که بر زمین است از ^{۱۸} میان خواهد رفت. ^{۱۹:۹} اما عهد خود را با تو برقرار خواهم ساخت.

۷ اصطلاحی که در عبری به کار رفته ریشه مصری دارد و در اصل به یک صندوقچه دلالت دارد، مانند صندوقچه موسی در خروج (ر. ک. به توضیح این آید).

^w در عبری «گوفر» که نمی‌دانیم به چه چوبی دلالت دارد.

^x کلمه عبری «قینیم» (حجره) را می‌توان «قانیم» (نی) نیز خواند زیرا نی در روایت با بلی طوفان نقشی ایفا می‌کند. از نوشته هرودوت می‌دانیم^z که مصریان برای اندوختن کشتی‌ها با قیر، از نی استفاده می‌کردند. ^{۲۰:۲۹:۴}

و این توصیفات مطلقاً کشتی ای با دماغه و عقب و عرش را به یاد نمی‌آورد، و نه با کشتی‌های کهن شباخت دارد و نه با کشتی‌های

امروزی. آنها را فقط در پرتو عماری معابد می‌توان درک کرد (ر. ک. خصوصاً ۱- پاد ۶:۶ در مورد طبقه‌های آن)؛ همین امر

در مورد روایت با بلی طوفان نیز صدق می‌کند. مدخل آن مانند معابد بین النہرینی، در بعلوی طوبیل آن قرار دارد.

^z «آب‌ها» معنی اصطلاح طوفان (با سیل؛ به عبری «מִלְאָה») را که از زبان با بلی مشتق شده، افاده می‌کند.

^a نگاه خیرخواهانه خداوند بر نوح قرار می‌گیرد که توسط وی، او بشریت نابود شده را احبا خواهد کرد.

^b مطابق^{۲۰-۱۹:۶}، مسئله بر سر تضمین بقای انواع حیوانات بود، و برای این مقصود، یک جفت از هر حیوان کافی بود. در ^{۲:۸} این اندیشه اصلاح می‌شد چرا که برخی از حیوانات پاک می‌بايست قربانی شوند (ر. ک. ^{۲۰-۲۱:۸}).

آنان زن نوح و سه زن پسرانش،^{۱۴} ایشان و تمامی حیوانات بر حسب نوعشان، تمامی چهارپایان بر حسب نوعشان، تمامی خزندگان که بر روی زمین می‌خزند بر حسب نوعشان، تمامی پرندگان آسمان بر حسب نوعشان، تمام نسل بالداران.^{۱۵} آنها به سوی نوح در کشتی آمدند، دو به دو، از تمام گوشتی که در خود دم حیات دارد.^{۱۶} آنها بیکار می‌آمدند - یک نر و یک ماده از تمامی گوشت - مطابق آنچه که خدا به [نوح] امر کرده بود می‌آمدند. و یهوه در را به روی او بست.^f

^{۱۷} و به مدت چهل روز بر روی زمین طوفان سیل بود. آبها زیاد شد و کشتی را بلند کردند و آن از روی زمین بلند شد. ^{۱۸} آبها بزرگ شد و بر روی زمین زیاد شد، و کشتی بر سطح آبها می‌رفت.^{۱۹} و آبها بسیار بسیار بزرگ شد، بر روی زمین، و تمامی کوه‌های مرتفع که زیر تمام آسمان‌ها است پوشیده شد. ^{۲۰} آبها پانزده ذراع بالاتر بزرگ شده بود، و کوهها پوشیده شد.

^{۲۱} آنگاه هر گوشتی که بر روی زمین حرکت می‌کند هلاک شد: پرندگان، چهارپایان، حیوانات، هر موجود تکثیر شونده که بر روی زمین تکثیر می‌شود، و همه انسان‌ها.^{۲۲} هر چه که نفس حیات در بینی خود داشت، هر چه که بر روی زمین سخت بود مرد.^{۲۳} بدینسان هر موجودی که حرق^{۱۴} ایشان و

آسمان همچنین هفت جفت، نر و ماده، تا نژاد آنها بر سطح تمام زمین زنده نگاه داشته شود.^۴ زیرا هفت روز دیگر، به مدت چهل روز و چهل شب بر روی زمین باران خواهم بارانید، و از روی سطح زمین تمامی موجودات را که ساخته‌ام محو خواهم ساخت».

^۵ نوح در همه امور مطابق آنچه که یهوه او را امر کرده بود انجام داد.

^۶ نوح ششصد سال سن داشت آن هنگام که طوفان سیل - آبها - بر زمین واقع شد.

بلا

^۷ نوح داخل کشتی شد، و با او پسرانش، زنش و زنان پسرانش، به سبب آب‌های سیل.^۸ حیوانات پاک و حیواناتی که پاک نیستند، پرندگان و از هر آنچه که بر زمین می‌خرد،^۹ از آنها به سوی نوح آمدند، به کشتی، دو به دو، نر و ماده، مطابق آنچه که خدا به نوح امر کرده بود.^{۱۰} و بعد از هفت روز، آب‌های سیل بر روی زمین آمد.

^{۱۱} در سال ششصد زندگی نوح، ماه ایوب^{۱۲:۹-۱۰:} دوم، روز هفدهم ماه، در آن روز، تمامی مژ^{۱۳:۲} پیش^{۱۴:۶-۷:} چشم‌های لجه عظیم بُرون جهید و پنجره‌های^c آسمان گشوده شد.

^{۱۲} و به مدت چهل روز و چهل شب^d بر زمین باران بود.

^{۱۳} همان روز، نوح داخل کشتی شد، و نیز سام و حام و یافت، پسران نوح، و با

c طبق درک مردم مشرق زمین در دوران باستان، زمین و هوا را توده‌های آب احاطه می‌کرده است.

d این عددی است نمایدین که دلالت بر تماهیت دارد (ر.ک. چهل سال در بیابان).

e تحتاللفظی: «در جایی که دم برای حیات وجود دارد».

f نویسنده با ذکر این جزئیات، می‌خواهد حضور و شفقت الهی را نشان دهد.

g تحتاللفظی: «هر چه در بینی خود نفس هوا (یا دم برای حیات) داشت».

شد.^۱ سیپس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند آیا آبها از روی سطح زمین کاهش یافته؛^۹ اما کبوتر که برای کف پای خود هیچ جایی برای استراحت نیافتنه بود، به سوی او به کشتی باز گشت، زیرا با سطح تمام زمین آب بود. او دست خود را جلو برد و آن را گرفت و نزد خود به کشتی داخل کرد.^{۱۰} هفت روز دیگر نیز صبر کرد و بار دیگر کبوتر را به بیرون کشته رها ساخت.

^{۱۱} کبوتر شب هنگام به سوی او آمد، و اینک شاخه ای تازه از درخت زیتون در مقابل خود داشت. نوح دانست که آب ها از روی زمین کاهش یافته است.^{۱۲} باز هفت روز دیگر صبر کرد و کبوتر را رها ساخت؛ اما دیگر مجدداً به سوی او باز نیامد.

^{۱۳} باری، در سال شصتصد و یکم زندگی نوح، ماه اول، اول ماه، آب ها از روی زمین خشک شده بود. نوح پوشش کشتی را برداشت و نگریست؛ و اینک سطح زمین خشک شده بود.^{۱۴} ماه دوم، روز بیست و هفتم ماه^m، زمین خشک بود.

^{۱۵} خدا با نوح به این مضمون سخن گفت：^{۱۶} «از کشتی بیرون بیا، تو، زنت،

بر روی سطح زمین یافت می شد محو گردید، از انسان گرفته تا چهارپایان و خزنده‌گان و پرنده‌گان آسمان؛ آنها از زمین محو شدند؛ تنها نوح ماند و آنچه که با او در کشتی بود.

^{۱۷} آب ها بر روی زمین به مدت صد و پنجاه روز بزرگ می شد.

^{۱۸} خدا نوح را به یاد آورد^h و تمام حیوانات و تمامی چهارپایانی را که با او در کشتی بودند. خدا بادیⁱ بر روی زمین وزانید و آب ها آرام گرفت.^{۱۹} چشم‌های لجه و پنجره‌های آسمان بسته شد و باران از آسمان باز داشته شد.^{۲۰} آب ها به تدریج از روی زمین باز آمد؛ در پایان صد و پنجاه روز، آب ها پایین آمد.^{۲۱} ماه هفتم، روز هفدهم ماه، کشتی بر کوه‌های آرارات^j قرار گرفت.^{۲۲} تا ماه دهم آب ها به پایین آمدن ادامه داد؛ [ماه] دهم، روز اول ماه، قله کوه‌ها ظاهر شد.

^{۲۳} باری، در پایان چهل روز، نوح پنجره کشتی را که ساخت بود گشود،^{۲۴} و کلاغ^k را رها کرد. کلاغ خارج شد و می‌رفت و می‌آمد، تا آنکه آب ها از روی زمین خشک

^h این «به یاد آوردن» خدا در ۱۵:۹ در خصوص عهدی که او با نوح می‌بندد تکرار خواهد شد. این اصطلاح در متون کهانتی اهمیت بسیاری دارد و بیانگر شفقت الهی نسبت به فرد یا جامعه می‌باشد.

ⁱ در خصوص «باد» یا «دم» خدا، ر. ک. توضیح ۲:۱.

^j «آرارات» (یا «اورارتون» به بابلی) دلالت دارد بر کوه‌های شمال آشور، در جنوب قفقاز. روایات بین‌النهرینی برای محل قرارگیری کشتی به کوه‌های دیگری اشاره می‌کند.

^k در روایت بابلی، سه پرنده به طور متواتی رها می‌شوند: کلاغ، کبوتر و پرستو. «کلاغ» که در این روایت نقشی مهم ایفا می‌کرد، در روایت کتاب مقدس فقط ازباری است شاهد بر ساختاری قدیم‌تر. در روایت کتاب مقدس اهمیت بسیاری به کبوتر داده شده که نماد حاصل خیزی است.

^{۱۳} این عبارت، مانند آیه^{۱۳}، اشاره‌ای است به ظهور زمین خشک به هنگام آفرینش در ۹:۱.
^m در روایت کهانتی، فاصله زمانی میان آغاز سیل و برقراری مجدد زمین، یک سال و ده روز است (مطابق ترجمه یونانی، درست یک سال): سیل در روز هفدهم ماه دوم (پید ۱۱:۷) آغاز می‌شود و در بیست و هفتم ماه دوم (پید ۱۴:۸) خاتمه می‌یابد. در روایت «غیرمذهبی» سیل چهل روز به درازا می‌کشد (۱۷:۷).

۲۲ «در تمام روزهایی که زمین بپاید،
بذرپاشی و درو، سرما و گرما،
تابستان و زمستان، شب و روز
باز نخواهد ایستاد.»
ار ۳۱: ۳۵-۳۶؛ ۲۰: ۳۳

۹ خدا نوح و پسرانش را برکت داد
و به ایشان گفت: «بارور شوید و
فزونی یابید و تمام زمین را پرسازید.»
۲۸:۱ ۲ شما برای تمامی حیوانات وحشی و برای
تمام پرندگان آسمان، برای هر چه که بر
زمین می خزد^۴ و برای تمام ماهیان دریا،
[سبب] ترس و وحشت خواهید بود؛ آنها
به دستان شما سپرده شده اند. ۳ هر چه که
حرکت می کند و زنده است، به کار
خوارک شما خواهد آمد؛ نیز از سبزی^t روم ۱۰:۱۰-۱۱؛ ۱۶:۱۵-۱۶؛ ۳:۱۴
گیاهان همه را به شما می دهم.^۴ فقط
گوشت را با جانش- یعنی خون^۵-
مخورید. ۵ اما در مورد خون شما، لاو ۱۱:۱۰-۱۱
حسابش را به سبب جانهایتان خواهم
خواست؛ از هر حیوانی حسابش را خواهم
خواست، همچنین از هر انسانی، از جان
برادرش؛ حساب جان انسان را خواهم
خواست.

۶ «هر کس خون انسان ریزد، خونش به خروج ۲۱:۲۳-۲۵
دست انسان ریخته خواهد شد؛

پسرانت، وزنان پسرانت با تو. ^{۱۷} تمام
حیواناتی که با تو هستند، از هر گوشتی:
پرندگان، چهارپایان و تمامی خزندگانی که
بر روی زمین می خزند، آنها را با خود
بیرون آور؛ بادا که بر روی زمین تکشیر
شوند و شمر آورند و فروزی یابند بر روی
زمین». ^{۱۸} نوح بیرون آمد و نیز پسرانش،
زنش و زنان پسرانش با او. ^{۱۹} تمامی
حیوانات، تمامی چهارپایان، تمامی
پرندگان و تمامی خزندگان که بر روی
زمین می خزند، بر حسب خانواده هایشان،
از کشتی بیرون آمدند.

نتیجه

^{۲۰} نوح قربانگاهیⁿ برای یهوه ساخت، و
از تمامی حیوانات پاک و از تمام پرندگان
پاک بر گرفت و قربانی های سوختنی بر
قربانگاه تقدیم کرد. ^{۲۱} یهوه عطر
آرام بخش^۰ را تنفس کرد، و یهوه در دل
خود گفت: «دیگر هرگز زمین را به سبب
انسان لعنت خواهم کرد^p، زیرا آنچه که دل
انسان به آن شکل می بخشد، از جوانی اش
بد است^q؛ و دیگر هرگز تمامی زندگی را
خواهیم زد، آن گونه که کردم.

ⁿ در متون بین النہرینی نیز بازمانده سیل قربانی تقدیم می کند. قربانی در اینجا اولین قربانی سوختنی است، یعنی سوزاندن کامل جیوان بر قربانگاه.

^۰ این اصطلاح بیانگر پذیرش الهی است (ر.ک. مقدمه کتاب لاویان) در اینجا نویسنده نکته ای را که در روایت بین النہرینی سیل آمده حذف می کند؛ طبق آن، «خدایان مانند مگس ها بالای سر قربانی کننده گردد می آیند».

^p قربانی سوختنی ای که مورد پذیرش خدا واقع می گردد، لعنتی را که به سبب انسان بر زمین حکم فرما بود (۳۲:۳) برمی دارد.

^q ر. ک. توضیح ۵:۶.

^r این قطعه شعر گونه برداشی بودن قوانین طبیعت تأکید می گذارد. این قوانین دیگر تابع رفتار انسان نخواهد بود.

^s تحتاللفظی: «از هر آنچه که زمین از آن حرکت می کند.

^t مصرف گوشت حیوانی که در نظام خلقت پیش بینی نشده بود (ر.ک. پید ۱: ۲۹-۳۰)، پس از طوفان مشروع می گردد، اما قواعد سختگیرانه ای بر آن حاکم می شود- درخصوص «سبزی گیاهان» ر.ک. توضیح ۳۰:۱.

^{۱۱} سایر ترجمه های محتمل: «... که خونش حیاتش می باشد» یا «از گوشتش که حیات دارد، خونش را نخواهید خورد».

تحتاللفظی: «که در دم آن (هست) خونش». این ارتباط تنگاتنگ میان حیات و خون که برای سنت «کهانی» ارزشمند است، در لاو ۱۷:۱۱، ۱۴: یافت می شود (ر.ک. توضیحات). در خصوص «دم تنفس» یا «اصل حیاتی» ر.ک. توضیح پیدا شده است.

که میان خویش و شما قرار می دهم، و هر موجود زنده ای که با شما است، برای نسل هاتا ابد: ^۳ کمان خود را در ابر حزق: ^۱ مگا: ^۴ زمین خواهد، و این نشان عهد میان من و خواهم نهاد، و آن هنگام که ابری را زمین خواهد بود. ^۴ و آن هنگام که ابری را بر بالای زمین گرد آورم و کمان در ابر ظاهر شود، ^۵ عهدی را که میان من و شما و هر موجود زنده ای از هر گوشتی وجود دارد به یاد خواهم آورد^۶، و آب ها دیگر طوفان سیل نخواهد شد تا هر گوشتی را نابود اش: ^۵ کند. ^۶ کمان در ابر خواهد بود و با دیدن آن، عهد دائمی را میان خدا و هر موجود زنده از هر گوشتی که بر روی زمین است به یاد خواهم آورد». ^۷ خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که میان خویش و هر گوشتی که بر روی زمین است برقرار ساخته ام».

^{۲۶:۱} زیرا به صورت خدا او انسان را ساخته است.^۷

^۷ «اما شما بارور شوید و فرزونی یابید و بر روی زمین تکشیر شوید و بر آن سلطه برانید.

^۸ خدا به نوح و به پسرانش با او گفت:

^۹ ^{۱۸:۶} «و من اینک عهد خود را با شما و با بنسی ^{۱۷:۴۴} اعقابتان پس از شما برقرار می سازم، ^{۱۰} و

با تمام موجودات زنده که با شما هستند: پرندگان، چهارپایان، تمامی حیوانات وحشی که با شما هستند^۸، هر آنچه که از کشتی بیرون می آید، تمامی حیوانات زمین. ^{۱۱} عهد خود را با شما برقرار خواهم ساخت؛ هیچ گوشتی دیگر با آب های سیل نابود نخواهد شد، و دیگر طوفان سیل برای نابودی زمین نخواهد بود».

^{۱۲} خدا گفت: «این است نشان عهدی^۹

از نوح تا ابراهیم

است. ^{۱۰} این سه، پسران نوح هستند، و از ایشان است که (همگان) بر روی تمام زمین پراکنده شدند.^b

^{۱۰:۶} سام، حام، و یافث^z

^{۱۰:۱۰} ^{۱۸} پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند. حام پدر کنان^a

^۷ فقط خدا صاحب حیات است و آن را او عطا می کند. به علاوه، انسان نمی تواند به زندگی فردی دیگر تعرض کند بی آنکه به خود خدا تعرض کرده باشد، خدایی که انسان صورت او است (ر.ک. توضیح: ۲۶:۱).

^w در خصوص شرائکت حیوانات در عهدی که خدا با انسان بست، ر.ک. حزق: ^{۲۵:۳۴} هو ^{۲۰:۲} سایر بخش های کتاب مقدس نیز بر این طبقه نزدیک میان انسان و حیوان تأکید می گذارد (ر.ک. بول: ^{۱۸:۱} و توضیح).

^x در متون کهانی، هر دو عهدی که خدا در کتاب پیدایش می بندد، با نشانی همراه است که به گونه ای قابل رؤیت، عمل نجات بخش آن را به یاد می آورد: یکی رنگین کمان برای نوح (ولذا برای بشریت) می باشد که از میان طوفان نجات داده شد، و دیگری ختنه برای ابراهیم و اعقاب او است (بید: ^{۱۷}).

^y در خصوص «به باد آوردن» ر.ک. توضیح: ^{۸:۱}.

^z این متن، مانند فصل ^{۱۰}، یادآور پیدید آمدن و بخش شدن بشریت از سه پسر نوح می باشد. نام «کنان» از هزاره دوم ق.م. دلالت داشته به مردمان شهرنشین و بازرگان که ساکن سوریه - فلسطین بودند. نویسنده این متن، ^a کنان را به حام (یکی از نام های مصر) متصل می سازد و بدینسان او را از فرزندان ابراهیم که از نسل سام هستند، جدا می کند (^{۱۱:۳۲-۱۰}).

^b تحتاللفظی: «که تمام زمین پراکنده شد».

۲۸:۱

۲۶ سپس گفت:
 «مبارک باد یهود، خدای سام،
 و کنعان^f برده اش باشد!»
 ۲۷ بادا که یافت وسعت یابد^g،
 و در خیمه های سام ساکن شود،
 و کنعان برده او باشد!»
 ۲۸ پس از طوفان سیل، نوح سیصد و
 پنجاه سال بزرست. ۲۹ روزهای نوح در کل
 نهصد و پنجاه سال بود؛ سپس مرد.

جدول قوم‌ها^h

۱۰ ^۱ این است اعقاب^۱ پسران نوح،
 یعنی سام و حام و یافث که برای
 آنان پس از طوفان سیل پسران زاده شدند.

^۲ پسران یافث^۲: جومر و ماجوج و مادای و حرق^{۳:۳۸}
 یاوان و توبال و ماشک و تیراس. ^۳ پسران حرق^{۱۳:۲۷}

۲۰ نوح، مرد زمین^c، شروع کرد به کاشتن
 تاکستان. ۲۱ او شراب نوشید و مست شد و
 در میان خیمه خود برخene گردید. ۲۲ حام،
 پدر کنعان، برخene پدر خود را دید و آن
 را، بیرون، با دو برادر خود در میان
 گذارد^c. ۲۳ سام و یافث عبا^d را گرفتند و
 هر دو آن را بر روی شانه شان گذاشتند و
 در حالی که عقب عقب می رفتند، برخene
 پدر خود را پوشاندند^e؛ از آنجا که
 صورتشان به عقب برگشته بود، برخene
 پدر خود را ندیدند. ۲۴ چون نوح از شراب
 خویش بیدار شد، دانست که پسر جوانترش
 با او چه کرده است، ۲۵ و گفت:
 تث ۱۶:۲۷ «ملعون باد کنعان!
 بادا که برای برادرانش
 برده بردگان باشد!»

c کشف کشاورزی در اینجا بیشتر مریبوط می شود به پرورش تاک.

c* برخی از مفسران آیات ۲۳-۲۲ را همچون توصیف تجاوز جنسی تلقی می کنند.

d منظور عبایی است که به تن شخص می چسبد (ر. ک. ۱- سمو ۶:۲۴).

e اصطلاح «بیدن یا کشف برخene کسی» در جاهای دیگر (مثلًا لاؤ ۱۸)، به معنی روابط جنسی ای است که نامشروع تلقی می شود. این متن حالتی مناقشه آمیز با «کعبانیان» می گیرد. سام و یافث آنچه را که حام دید و کشف کرد، پوشاندند.

f این وحی دوم با افروزن فرمابنده داری کنعان بر سام و خدای او، وحی نخستین را تقویت می کند. کنعان در اینجا به مردمانی اشاره می کند که در فلسطین زندگی می کردند و همچون کسانی تلقی می شوند که به قوم بیهود تعلق ندارند. برخی از مفسران بهودی و مسیحی کوشیده اند آن را دلالتی تلقی کنند بر سیاه پوستان، اما چنین امری صحت ندارد.

g فرائت عبری: «بادا که خدا یافث را فربی دهد و در خیمه های سام ساکن شود»، این تنها موردی است که فعل «فریب دادن» به این شکل به کار می رود. ترجمه مابینی است بر فرائت یونانی. به نظر برخی از صاحب نظران، یافث در اینجا دلالت دارد بر فلسطینیان، و به نظر برخی دیگر، بر یونانیان.

h این فصل مرکب احتمالاً در دوره پارس ها نوشته شده و از سنت کهانی جدیدتر است، اما عناصری از آن را در خود جای داده. هدف آن این است که همه اقوام شناخته شده را به سه پسر نوح، سام و حام و یافث متصل سازد.

i ر. ک. ۴:۲ و ۹:۶ همین فرمول را در ۱۰:۱۱، ۱۰:۲۷، ۱۲:۲۵؛ ۹:۹، ۱:۳۶ و ۲:۳۷ و ۹ باز می یابیم.

j می توان کوشید اقوام و سرزمین هایی را که به یافث نسبت داده شده به این شکل تعیین کرد: سیمری های آسیای صغیر شرقی («جومر»، ر. ک. حرق ۳:۶)، لیدیهای گیگس («ماجوج»، اما تعیین این امر حالتی فرضی دارد، ر. ک. حرق ۳:۸ و توضیحات)، مادها («مادای») یونانیان ایونی (یاوان) اقوام مجاور دریای سیاه (توبال، ر. ک. ۲:۴ و «ماشک») تیرنی های دریای اژه (تیراس) احتمالاً سکتی ها («اشکاز» ر. ک. ار ۲۷:۵)، قبرس («الیشه» ر. ک. حرق ۷:۲۷ و شاید «کیتیم» نیز، ر. ک اعد ۲۴:۲۴)، اسپانیا («ترشیش»، ر. ک. یو ۳:۱)، و رودس («دودانیم» مطاب قمنز عبری ای که بیشتر از همه متدائل است؛ فرائت یونانی و سامری و چند نسخه عبری و ۱- تو ۷:۱ آورداند «رودانیم»). احتمال زیادی هست که در نظر نویسنده این آیات، یافث دلالت دارد بر امپراطوری پارس.

می‌گویند: «به سان نمرود، شکارچی نیرومند در برابر یهوه». ^{۱۰} بابل و آرک و آکد^۱ و کلنه، در سرزمین شنوار، نقطه آغاز امپراطوری او بود. ^{۱۱} از این سرزمین، او به نا:۱۹:۳-۱:۱۹ اشور عبور کرد و نینوا و رحویوت- عیر و کالح را بنا نمود، ^{۱۲} و ریسَن^۹ را بین نینوا و کالح: این شهر بزرگ است.^p

^{۱۳} مصراییم تولد کرد لودیم‌ها و عنامیم‌ها و لهابیم‌ها و نفتوجم‌ها^{۱۴}، فتروسیم‌ها^{۱۵} و کسلوحیم‌ها و کفتوریم‌ها^{۱۶} را که از آنجا فلسطینیان بیرون آمدند.

^{۱۵} کنعان^{۱۷} صیدون، نخست زاده خود را تولید کرد، سپس حت^۷، ^{۱۶} و یبوسی و اموری و جرجشی، ^{۱۷} و حوى^w و عرقی و

جومر: اشکناز، ریفات و توجرمه. ^۴ پسران یاوان: الیشه و ترشیش، کتیم و رودانیم. ^۵ از اینان است که مردمان در جزیره‌های ملت‌ها جدا شدند. چنین هستند پسران یافت، برحسب سرزمینشان، هر یک مطابق زبانش^k، مطابق طایفه‌هایشان، برحسب ملت‌هایشان.

^۶ پسران حام^۱: کوش و مصراییم و فوط و کنعان. ^۷ پسران کوش: سبا و حویله، سبته و رعمه و سبتکا. پسران رعمه: شبا و ددان.

^۸ کوش^m نمرود را تولید کرد؛ وی نخستین (شخص) قدرتمند بر روی زمین بود. ^۹ او در برابر یهوهⁿ شکارچی ای نیرومند بود؛ از این سبب است که

k برخلاف پید:۱۱، این آیه فرض را بر این می‌گیرد که تنوع زبان‌ها از ابتدا وجود داشته است.

۱ این متن، نوبه، حیشه (کوش)، مصر (مصرایم)، لیسی (فوط) و قبایل عربستان شمالی را به حام نسبت می‌دهد.

m به نظر می‌رسد که آیات ۷-۶ تعلق داشته باشد، زیرا اعقابی را به «کوش» نسبت می‌دهد که بینانگذاران شهرهای بزرگ بین النهرين و خصوصاً آشور می‌باشند.

n آیه می‌گوید «در برابر یهوه» زیرا پادشاه مستبد باستان، چه آشوری و چه مصری، برای پیروزی‌های خود بر حیوانات خود بر حیوانات وحشی، ارزشی مذهبی قائل بودند. در بین النهرين «نمرود» همچون پادشاه شناخته نشده است.

۰ بعضی‌ها «اکد» را «کلنه» ترجمه می‌کنند (ر.ک. عا:۲۶) اما این شهر در بین النهرين (شنوار) نیست. «اوروک» و «اکد» دو شهر باستانی و افسانه‌ای هستند. اوروک (ورقه امروزی) شهری بود که گیگمیش در آن سلطنت می‌کرد؛ اکد که محل آن مشخص نیست، به دست سارگون اول، نخستین پادشاه آشوریان بنیان گذاشتند.

q شاید همان رأس‌العنین باشد که نام چندین شهر شناختی است که یکی از آنها در شمال آشور واقع بود. متن ظاهراً مخدوش است و ممکن است «ریسِن» در اصل در یکی از پاراگراف‌های بعدی قرار داشته است.

r شهر «نینوا» احتمالاً بهترین نیاد قدرت امپراطوری آشور می‌باشد (ر.ک. یو:۳ و نح) که مدت‌های مديدة پایتخت آن بود. این شهر در سال ۶۱۲ ق.م. به دست بابلی‌ها ویران شد. «کالح» در سده سیزدهم ق.م. بنا شد و تا سده هشتم ق.م. پایتخت آشور بود.

s تعیین مشخصات نام‌های مذکور برای اعقاب «مصراییم» (مصر) بسیار دشوار است: «لعاَبِم» ممکن است لیسی باشد و «نفتوجم» شاید بر دلتای مصر دلالت داشته باشد (نو-پناه نامی است بر امغیض).

t سرزمینی در جنوب مصر (اش:۱۱:۱۱) به زبان مصری «بُو-تو-رسی» است که به عبری «فتروس» نوشته می‌شود. نویسنده، فلسطینیان و جزیره کرت («کفتور»، ر.ک. عا:۹) را به مصر مرتبط می‌سازد. شاید خواسته مردمانی را که از کناره دریا هجوم آورده بودند، در یک گروه جمع کند.

u مانند:۹، کنعان در اینجا پسر حام است. در آیات ۲۰-۱۵، کنعانیان کل فئیقیه (صیدون) بخشی از سواحل سوریه و فلسطین تا دره اردن را در بر می‌گیرند.

v نام حات، دنیای حتی‌ها، در کتاب مقدس اغلب به مردمان غیر اسرائیل اشاره می‌کند. از سده‌های هفتم و ششم ق.م. این نام تبدیل می‌شود به عنوان کلی مردان سوریه و فلسطین، مانند همین آیه.

w طبق نظر منی، «یبوسیان» مردمان اولیه شهر اورشلیم را تشکیل می‌دهند. «اموری» و «جرجشی» و «حوى» اغلب در کنار نام «حتی» و «یبوسی» در فهرست‌های اقوامی دیده می‌شود که در کتاب تثنیه جزو اقوام ساکن کنعان پیش از تصرف آن به دست اسرائیلیان به شمار می‌آیند.

^{۳۰} مسکن ایشان از میشا در جهت سفاره تا کوه شرقی بود.

^{۳۱} چنین هستند پسران سام، مطابق طایفه هایشان، مطابق زبان هایشان، برحسب سرزمین شان، مطابق ملت هایشان.

^{۳۲} چنین هستند طایفه های پسران نوح، مطابق اعقابشان، برحسب ملت هایشان. از آنان بود که ملت ها روی زمین بعد از ^{۳۲}:۸ آغاز بودند ^z.

برج بابل^a

^۱ تمامی زمین را زبانی واحد و ^{۱۱} همان کلمات بود. ^b باری، انسان ها ^b از مشرق حرکت کردند و دشتی در سرزمین شنوار یافتند، و در آنجا مستقر شدند. ^c ایشان به یکدیگر گفتند: «بیایید آجر بسازیم و آن را به آتش بپزیم» آجر برای ایشان جای سنگ را گرفت و قیر جای ملاط را گرفت. ^c گفتند: «بیایید برای خود شهری بنا کنیم و برجی که نوکش در آسمان ها باشد^c، و برای خود نامی درست

سینی، ^{۱۸} آروادی و صماری، حماتی را؛

سپس طایفه های کنعانی پخش شدند.

^{۱۹} مرز کنunanian از صیدون در جهت جرار تا غزه می رفت، و از جهت سدوم و عموره و آدمه و صوبیم تا به لاشع.

^{۲۰} چنین هستند پسران حام، مطابق

طایفه هایشان، مطابق زبان هایشان، برحسب

سرزمین هایشان، برحسب ملت هایشان.

^{۲۱} همچنین پسران زاده شدن برای سام،

پدر تمامی بنی عابر و برادر بزرگتر یافث.

^{۲۲} پسران سام^x: عیلام و آشور و آرفکشاد

و لود و آرام. ^{۲۳} پسران ارام: عوص و حول و

جاتر و ماش. ^{۲۴} آرفکشاد شالح را تولید

کرد و شالح عابر را تولید کرد. ^{۲۵} برای عابر

دو پسر زاده شدند: نام یکی از فالح^y بود،

زیرا در روزهای او زمین تقسیم شد؛ نام

برادرش یقطان بود. ^{۲۶} یقطان المداد و

شالف و حصرموت و یارح، ^{۲۷} و هدورام و

اوزال و دقله، ^{۲۸} و عوبال و ابیمائل و شبا،

^{۲۹} و اوپیر و حوابله و یوباب را تولید کرد.

همه اینها پسران یقطان می باشند^z.

^X مطابق سنتی که در آیات ۲۴-۳۰ وجود دارد، ایران باستان (عیلام)، آشور، مردمان بین النهرين علیا («ارفکشاد»، احتمالاً آرام در شرق دجله، اما اغلب با بابل یکی دانسته شده)، لیدیه، ارامیان و شرق اردن، حتی عربستان با سرزمین عوص که در کتاب ایوب آمده، همگی به سام تعلق دارند.

^۱ این کلمه به عبری، یعنی «تقسیم کردن» و می تواند اشاره ای باشد به تقسیم زمین های چراگاه و زمین های کشاورزی. سنتی کهانی، ابراهیم را از نسل فالح به شمار می آورد (ر.ک. ۱۸:۱).

^۲ اعقاب یقطان شامل مردمان عرب می گردد، نظیر سبائیان (آیه ۲۶) که در اثر ماجراه ملکه سبا مشهور شده (۱۰ پاد، ۱۰)، حضرموت («حصرموت» آیه ۲۸) در جنوب شبه جزیره عربستان، اوپیر (آیه ۲۹) که به حاطر طلایش مشهور است.

^۳ تکرار آیه ۵.

^a روایت برج بابل می خواهد نوع زبان ها و فرهنگ ها را توضیح دهد. برخلاف «جدول ملت ها» در فصل ۰، این روایت از این اندیشه حرکت می کند که بشیوه ای ابتدا منحد بود و به یک زبان سخن می گفتند.

^b بر اساس ۱۰:۱۰، نسرود از قبل در سرزمین شنوار بوده و بابل یکی از پایتخت های او بوده است.

^c بابلی ها سنگ کم داشتند، اما قیر به فراوانی در اختیار داشتند.

^{c*} ممکن است روایت بنای شهر اشاره ای باشد به بنای پایتختی جدید، یعنی دور - شاروکین به دست سارگون، پادشاه آشور؛ بنای این شهر در سال ۷۰۵ ق.م. به نگاه متوقف شد - منظور از «برج» معابد برج مانند بابلی است که دارای طبقات مختلف بود و به زیگورات معروف است.

^{۱۲} ارفکشاد سی و پنج سال بزیست و شالح را تولید کرد.^{۱۳} ارفکشاد پس از آنکه شالح را تولید نمود، چهار صد و سه سال بزیست و پسران و دختران تولید کرد.^{۱۴} شالح سی سال بزیست و عابر را تولید کرد.^{۱۵} شالح پس از آنکه عابر را تولید نمود، چهارصد و سه سال بزیست و پسران و دختران تولید کرد.^{۱۶} چون عابر سی و چهار سال بزیست، فالج را تولید کرد.^{۱۷} عابر پس از آنکه فالج را تولید نمود، چهارصد و سی سال بزیست و پسران و دختران تولید کرد.^{۱۸} چون فالج سی سال بزیست، رعورا تولید کرد.^{۱۹} فالج پس از آنکه رعورا تولید نمود، دویست و نه سال بزیست و پسران و دختران تولید کرد.^{۲۰} چون رعوسی و دو سال بزیست، سروچ را تولید کرد.^{۲۱} رعوس پس از آنکه سروچ را تولید نمود، دویست و هفت سال بزیست و پسران و دختران تولید کرد.^{۲۲} چون سروچ سی سال بزیست، ناحور را تولید کرد.^{۲۳} سروچ پس از آنکه ناحور را تولید نمود، دویست سال بزیست و پسران و دختران تولید کرد.^{۲۴} چون ناحور بیست و نه سال بزیست، تارح را تولید کرد.^{۲۵} ناحور پس از آنکه

کنیم^d، مبادا که بر سطح زمام زمین پراکنده شویم».

^۵ یهوه فرود آمد تا شهر و برجی را که بنی آدم می ساختند ببیند.^۶ یهوه گفت: «اینک همگی قومی واحد هستند و زبانی واحد دارند؛ اگر این کار را برای آغازشان کردن، از این پس هیچ چیز برای ایشان از هر آنچه که تصمیم به انجامش بگیرند، تحقق ناپذیر نخواهد بود.^۷ بباید^e فرود آییم و در آنجا زبانشان را بر هم زنیم به گونه ای که زبان یکدیگر را نفهمند».^۸ و یهوه ایشان را از آنجا بر سطح تمامی زمین پراکنده ساخت، و ایشان از بنای شهر باز ماندند.^۹ به همین سبب است که آن را حک.^{۱۰} بابل نام نهادند؛ زیرا در آنجا است که یهوه بیان تمام انسان ها را بر هم زد^f، و از آنجاست که یهوه ایشان را بر سطح تمامی زمین پراکنده ساخت.

از سام تا ابراهیم^g

^{۱۰} این است اعقاب سام:

تولو^۱:۱۷-۱۷:۲۷-۲۷

سام چون به صد سالگی رسید، ارفکشاد را دو سال پس از طوفان سیل تولید کرد.^{۱۱} سام پس از آنکه آرفکشاد را تولید نمود، پانصد سال بزیست و پسران و دختران تولید کرد.

^d در خصوص اهمیت نام، ر.ک. ۴:۶ (توضیح) و ۲:۱۲. این آیه آشکار کننده وسوسه تحکیم وحدت بشریت به واسطه امیریالیسی سیاسی- مذهبی است که آشور و بابل نمونه هایی از آن می باشند.

^e ر.ک. ۲۲:۳ و توضیح. خدا رؤیاها قدرت جویی را که به واسطه تفاوت زبان ها و تندن ها خشنی می سازد.

^f نویسنده برای انکه از ادعاهای بابل در زمینه سلطه جویی جهانی انتقاد کند، کلمه بابل (یعنی دروازه خدایان، به بابلی: «باب - ایلانی») را به ریشه «بال» (یعنی مغشوش ساختن و بر هم پیوند می دهد).

^g این شجره نامه مریوط به متنت کهانی است، بجز احتمالاً آیات ۲۷-۳۰ باب. باید به کاهش طول عمر بشر توجه کرد، گرچه از ۱۲ سال مذکور در پید ۳:۶ بیشتر است. اعداد مذکور در متن سامری یونانی با متن عبری اختلاف زیادی دارد.

هاران، پدر ملکه و پدر یسکنه ^ج . ^{۳۰} سارای نازا بود و فرزندی نداشت ^ک . ^{۳۱}	تارح را تولید نمود، صد و نوزده سال بزیست و پسران و دختران تولید کرد. ^{۲۶}
۱۲-۱۱:۱۸ ۱۷:۱۷	چون تارح هفتاد سال بزیست، آبرام و ناحور و هاران ^h را تولید نمود. ^{۲۷}
۱۲-۱۱:۱۸ ۱۷:۱۷	این است اعقاب تارح: تارح، آبرام و ناحور و هاران را تولید کرد. هاران لوط را تولید کرد. ^{۲۸}
۷:۱۵ ۱۵:۱۵-۱۶:۱۳ ۱۷:۲۲:۴:۱۷ ۱۱:۳۵:۴:۲۶ ۱۶:۳:۲۵:۱	هاران در حضور تارح، پدر خود، در زادبوم خویش، اور کلدانیان مرد. ^{۲۹} آبرام و ناحور برای خود زن گرفتند؛ نام زن آبرام، سارای بود و نام زن ناحور، ملکه بود، دختر

ابتدای روزگار ابراهیم (آبرام)

اش: ۹-۸:۴۱
بنسی: ۲۱-۱۹:۴۴
حک: ۵:۵
اع: ۴-۲:۷
عیر: ۱۰-۸:۱۲

دعوت آبرامⁿ

^۱ یهوه به آبرام گفت: «از سرزمین خود و از خویشانت و از خانه پدرت

۱۲

به سوی سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، روانه شو.^۲ تو را به ملتی عظیم تبدیل خواهم کرد؛ تو را برکت خواهم داد و نامت را

اش: ۲:۲۵:۱

h آیات ۲۷-۲۶ در مقایسه با آیات ۲۵-۲۳ جایگاه متفاوتی برای ناحور قائل می‌شود، مگر آنکه به دو شخص متفاوت با نامی واحد اشاره بکند.

^۱ «اور کلدانیان»؛ ر. ک. پید ۱۵:۷؛ این شهری بزرگ در بین النهرين سفلی بود که در هزاره اول ق.م. کلدانیان در آن ساکن بودند و از این رو نقش آن در سده ششم ق.م. به اوج رسید.

z «سارای» یعنی شاهزاده خانم و «ملکه» (ر. ک. ۲۰: ۳۳-۲۰) یعنی «ملکه». هر دو نام را می‌توان مرتب ساخت با عبادت ستارگان (ر. ک. توضیح ۱). زن خدای ماه یعنی سین، «ساراتو» نام دارد، و «ملکه» یکی از نام‌های الهه ایشتار است.

* اشاره به نازایی سارای در چارچوب شجره نامه تعجب آور است. علت ذکر آن، آماده کردن مقدمات برای ماجراهی ابراهیم است که در آن مسئله ایجاد نسل، جای اصلی را اشغال می‌کند.

k متن عربی دشوار است: به طور تحتاللطی چیزی می‌گوید: «تارح پسر خود آبرام را گرفت، و نوه خود لوط، پسر هاران، و عروس خود، سارای، زن پسرش آبرام را که با ایشان خارج شدند از اور کلدانیان...» احتمالاً باید چنین درک کرد که تمام اعضای طایفه همراه تارح و آبرام و لوط و سارای از اور بیرون آمدند. ترجمه ما ممتنی است بر متن یونانی.

۱ این «حران» در نزدیکی حران امروزی، در پیچ و خم فرات، قرار دارد، در شمال اور؛ حران و اور با هم مناسبت‌منذھی و اقتصادی داشتند. در هزاره اول ق.م. حران شهری مهم بود و در انجا خدای ماه پرستیشه می‌شد. خانواده ابراهیم را بعدها در منطقه حران باز خواهیم یافت (فصل ۲۴).

m متن سامری طول عمر تارح را فقط ۱۴۵ سال ذکر می‌کند. پس طبق این متن، تارح پیش از جدا شدن آبرام فوت کرده است.

n این حرکت به سوی سرزمینی ناشناخته، آغازگر «خاندان» یا خانواده‌ای است که ابراهیم بنیان خواهد گذاشت. بشریتی که به دنبال ماجراهی بابل (پید ۱۱) پراکنده شده، دور این پاتریارخ بار دیگر گرد خواهد آمد. در واقع، پید ۱۲ همچون «پاسخی»

به پید ۱۱ ساخته شده: در ابراهیم خدا حرکت جدیدی برای تمام بشریت تدارک می‌بینند. حرکت ابراهیم از جنوب بین النهرين به طرف شمال به حران، سپس به سوی فلسطین آکنرا از سوی مفسران همچون بازتابی از جایجا بهی جماعت‌ها در هزاره دوم ق.م. تلقی شده است. این امکان نیز کاملاً وجود دارد که در مسیری که این پاتریارخ در پیش گرفت، اشاره‌ای به مسیری یافت که یهودیان تبعیدی به بابل در پیش خواهند گرفت.

ابرام در کنعان و در مصر

^{۱۹} ابرام از سرزمین عبور کرد تا به مکان شکیم، تا بلوط موره^{۲۰}. آن زمان کنعنایان

در سرزمین بودند. ^۷ یهوه بر ابرام ظاهر

شد و گفت: «این سرزمین را به اعقاب

تو خواهم داد^۵.» او در آنجا قربانگاهی

برای یهوه که بر او ظاهر شده بود بنا

کرد.^۶

^۸ از آنجا به کوهستان گذر کرد، در شرق

بیت ئیل، و خیمه خود را گسترد، در حالی

که بیت ئیل در غربش بود و عای^۴ در

شرقش. در آنجا قربانگاهی برای یهوه بنا

کرد و نام یهوه را خواند^۶. ^۶ سپس، مرحله

به مرحله، به نگب^۷ رسید.

بزرگ خواهم ساخت^{n*}، تو برکت خواهی

بود. ^۳ برکت خواهم داد آنان را که تو را
برکت دهند، و هر کس را که به تو اهانت

کند، لعنت خواهم کرد. تمامی خانواده‌های

زمین خود را از تو برکت خواهد یافت.^۰

^۴ ابرام روانه شد مطابق آنچه یهوه به او

گفته بود، و لوط با او روانه شد.

ابرام ^P هنگامی که از حران بیرون آمد،

هفتاد و پنج ساله بود. ^۵ ابرام زن خویش

سارای، و لوط، پسر برادرش، و تمامی

اموالی را که به دست آورده بودند و

مردمانی^۹ که در حران کسب کرده بودند،

گرفت. ایشان بیرون آمدند تا به سرزمین

کنعان بروند و به سرزمین کنunan رسیدند.

^{n*} نام بزرگ از خصوصیات پادشاه است (ر.ک. ۲- سمو ۷:۹) که در اینجا به پاتریارخ نسبت داده شده؛ این امر احتمالاً بعد از دوره سلطنت اسرائیل صورت گرفته است. این آیه پاسخی است به پید ۱۱:۴. طرح انسان‌ها برای کسب نام و شهرت به دست خودشان، با شکست مواجه شد؛ خدا در مقابل آن، طرح خود را برای ابراهیم و تمام اعقابش پیش می‌نهد.

^۰ منظور از «زمین» می‌تواند تمام جهان باشد یا فقط مردمان سرزمین سوریه - فلسطین. در هر حال، نویسنده این آیه می‌خواهد نشان دهد که برکتی که خدا برای ابراهیم اعلام کرده، فقط محدود به قوم اسرائیل نمی‌باشد. از همان فصل‌های اولیه کتاب مقدس، وعده خدا بعدی جهانی دارد.

^p آیات ۴-۵ بیانی است خلاصه وار با خصوصیات نوشته‌های کهانتی. لوط در اینجا برادرزاده ابراهیم معرفی شده (ر.ک. ۲۷:۱۱)، حال آنکه در ۱۳:۸ ابراهیم او را «برادر» می‌خواند.

q اشاره به برده‌های او است.

^۱ شکیم در تقاطع راه‌های طبیعی واقع شده و در چند روایت مربوط به دوره پیش از سلطنت به آن اشاره رفته است (ر.ک. پید ۳۴: یوشع ۲۴؛ داور ۹). پس از مرگ سلیمان، برای مدتی مرکز مملکت شمالی می‌گردد (۱- پاد ۱۲). این شهر در دوره تبعید بابل نیز نقشی مهم ایفا می‌کند (ر.ک. ار ۵:۴۱). شاید نام «سوخار» در یو ۵:۵ نیز اشاره‌ای به آن باشد. ویرانه‌های آن در نزدیکی نابلوس قرار دارد. در این متن، به پرستشگاه شکیم در ارتیاط با درخت بلوط اشاره شده. تکریم درختان در مذاهب متعددی رواج داشته. بلوستان موره (ر.ک. ثث ۱۱:۳۰) شاید همان بلوط «طالع بینان» در داور ۳۷:۹ باشد، چرا که «موره» می‌تواند «طالع بین» معنی دهد. اما در ضمن می‌توان در آن بازی ای با کلمات الهیاتی را مشاهده کرد، زیرا «موره» می‌تواند «تورات» (یعنی تعلیم) را تداعی کند.

^۲ این نخستین اشاره به بخشش سرزمین به اعقاب ابراهیم می‌باشد. این موضوع همچون بندگردانی است که در ماجراهای ابراهیم و اسحاق و عقوب تکرار می‌شود (ر.ک. ۱۳: یوشع ۲۴-۳:۲۶؛ ۱۵:۱۵؛ ۱۸:۱۵؛ ۲۸:۲۸ وغیره).

^۳ «بیت ئیل» به معنی خانه خدا، در دوره سلطنت اسرائیل، مرکز مذهبی مهمی بود و اهمیت خود را تا دوره پارس‌ها نیز حفظ کرد (در مورد این محل، ر.ک. پید ۱۰-۲۸، ۲۲-۱۰)، در خصوص عای، ر.ک. یوشع ۸-۷.

^۴ بر پا کردن قربانگاه به شکلی نمادین به معنی به ملکیت در آوردن است. توجه داشت باشیم که ابراهیم در اینجا نام یهوه را می‌شناسد (ر.ک. ۲۶:۴) حال آنکه مطابق خروج ۳، خدا خود را فقط در زمان موسی با نام واقعی اش مکشف می‌سازد.

^۷ نگب ناحیه جنوبی و بیابانی فلسطین است.

که او زن تو است؟^{۱۹} چرا گفتی: این خواهر من است. به گونه‌ای که او را به زنی گرفتم؟ و اینک این زن تو؛ او را بگیر و برو!»^{۲۰} فرعون درباره او به مردمانش فرمان‌هاد و ایشان او را روانه کردند، او را وزنش را و هر آنچه را که داشت.

۱۳ ^{۱۰} ابرام از مصر به نگب برآمد، او و زنش و هر آنچه داشت؛ لوط با او بود.

ابرام و لوط^a

^{۱۱} ابرام از نظر گله و نقره و طلا بسیار شروع‌می‌بود. ^{۱۲} او با طی مراحل، از نگب تا به بیت‌ثیل رفت، تا به آن مکانی که ابتدا خیمه‌اش در آنجا بود، بین بیت‌ثیل و عای، ^{۱۳} به سوی مکان قربانگاه که قبلًا ساخت بود. در آنجا ابرام نام یهوه را خواند.

^{۱۴} لوط که با ابرام می‌رفت نیز احشام کوچک و بزرگ داشت، همچنین خیمه‌ها. ^{۱۵} سرزمین به ایشان اجازه نمی‌داد ^{۱۶} با هم ساکن شوند: ایشان بیش از آن ^{۱۷} دارایی داشتند که بتوانند با هم ساکن شوند. ^{۱۸} میان چوبیانان گله‌های ابرام و

^{۱۹} در سرزمین قحطی ای حادث شد^w، و ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا مسکن گزیند، زیرا قحطی در سرزمین بسیار سخت بود.^x ^{۲۰} ۱۱ باری، به هنگام ورود به مصر، او به زنش، سارای گفت: «ببین، می‌دانم که تو زنی هستی که برای دیدن زیبایی.^y ^{۲۱} پس چون مصریان تورا ببینند، خواهند گفت: این زن او است، و مرا خواهند کشت و تورا زنده نگاه خواهند داشت.^{۲۲} خواهش می‌کنم بگو که خواهر من هستی، تا به سبب تو به من نیکویی برسد و به خاطر تو زنده بمانم».

^{۲۳} ^{۲۴} پس چون ابرام وارد مصر شد، مصریان دیدند که آن زن زیبا است. ^{۲۵} صاحب منصبان فرعون^z او را دیدند و نزد فرعون از او تعریف کردند، و آن زن به خانه فرعون برده شد. ^{۲۶} وی با ابرام به سبب آن زن خوش‌رفتاری کرد؛ او احشام بزرگ و کوچک به دست آورد و الاغان و بردگان - هم مرد و هم زن - و الاغان ماده و شتران.^{۲۷} اما یهوه فرعون و خاندانش را به سبب سارای، زن ابرام، با بلاهای عظیم زد.^{۲۸} فرعون ابرام را فرا خواند و گفت: «با من چه کردی! چرا به من اعلام نکردی

^w گونه‌های مشابه این ماجرا را در فصل‌های ۲۰ و ۲۶ باز می‌یابیم. این فصل‌ها، به سوالاتی پاسخ می‌دهند که در پیدا ۱۲ میهم باقی می‌ماند؛ مثلاً پیدا ۲۰:۱۲ تصریح می‌کند که سرا در واقع خواهر ناتی ابراهیم بوده است. مطابق پیدا ۱۲، ممکن است این تصور ایجاد شود که ثروت ابراهیم ناشی از مهره‌ای بوده که فرعون در ازای سارا به او می‌دهد، حال آنکه نویسنده پیدا ۲۰ اموالی را که پادشاه بیگانه به این زوج پاتریارخ‌ها می‌دهد همچون غرامت تلقی می‌کند. این سه روایت مقدمه‌ای است بر این امکان که اعقاب ابراهیم نیز می‌توانند در سرزمینی بیگانه رحل اقامت بیفکنند.

^x رفتن به مصر به علت قحطی بازتابی است از واقعیتی اجتماعی - اقتصادی مربوط به هزاره‌های دوم و اول پیش از میلاد. همین موضوع را در ماجراهای یوسف مشاهده می‌کیم.

^y «فرعون» (معنی تحت‌اللفظی: خانه بزرگ)، عنوان پادشاهان مصر است. ^z در مت، ماهیت بلاهای (معنی تحت‌اللفظی: «ضریبهایی») که خدا بر فرعون وارد می‌آورد تصریح نشده است. در آنها می‌توان اشاره‌ای به بلاهای وارد بر مصر در خروج ۱۲-۷ مشاهده کرد؛ اما برخلاف روایت خروج، از فرعون تصویری منفی ترسیم نشده است.

^a این روایت احتمالاً در اصل ماجراهای مستقل را با فصل‌های ۱۸ و ۱۹ تشکیل می‌داده است.

ساکن شد؛ او خیمه‌های خود را تا به سدهم منتقل ساخت.^{۱۳} باری، مردمان سدهم بد بودند و بسیار گناهکار بر علیه یهوه.

^{۱۴} و یهوه به ابرام، پس از آنکه لوط از او جدا شد، گفت: «چشمان خود را بلند کن و از مکانی که در آن هستی، به سوی شمال و جنوب، و به سوی شرق و غرب بنگر؛^{۱۵} زیرا تمام سرزمینی که می‌بینی، آن را به تو خواهم داد، به تو و به اعقاب تو، برای همیشه.^{۱۶} اعقاب تو را همچون غبار زمین خواهم ساخت، اگر می‌شد غبار زمین را شمرد، اعقاب تو را نیز خواهند شمرد.^{۱۷} به پاخیز! در طول و عرض سرزمین گردش کن؛ زیرا آن را به تو می‌دهم».^{۱۸}

۱۸ ابرام خیمه‌های خود را منتقل ساخت و رفت و در بلوطستان مَمْرِی^e که در حیرون^{۲۲:۲۳} است ساکن گردید. در آنجا قربانگاهی^{۲۲:۱۳} برای یهوه بنا کرد.

چوپانان گله‌های لوط نزاعی در گرفت.

کنعانیان و فرزبان^b در آن زمان در آن سرزمین ساکن بودند.^{۱۹} ابرام به لوط گفت: «خواهش می‌کنم، میان من و تو، و میان چوپانان من و چوپانان تو نزاعی نباشد؛ زیرا ما برادریم.^{۲۰} آیا تمام سرزمین در برابر تو نیست؟ پس از من جدا شو. اگر به چپ بروی، من به راست خواهم رفت؛ و اگر به راست بروی، من به چپ خواهم رفت.^c»^{۲۱}

لوط چشمان خود را بلند کرد و تمام ناحیه اردن را دید که تماماً آبیاری شده بود. پیش از آنکه یهوه سدهم و عموره^d را ۹:۲ ویران سازد، آن همچون باغ یهوه بود، همچون سرزمین مصر، تا مجاورت صوغر.^{۲۲} لوط برای خود تمام ناحیه اردن را برگزید و لوط به سمت شرق حرکت کرد. بدینسان از یکدیگر جدا شدند:^{۲۳} ابرام در سرزمین ۱۷:۱۹ کنعان ساکن شد و لوط در شهرهای ناحیه

ابرام، پادشاهان و ملکیصدق^f

^{۱۴} ^۱ باری، در روزگار آمرافل^g، پادشاه شنوار، و آریوک، پادشاه الاسار، و کَدُرْلَاْعْمَر، پادشاه عیلام، تَدْعَال، پادشاه

^b این قوم قابل شناسایی نیست؛ از نام آن می‌توان در خارج از شهرها زندگی می‌کرده‌اند.^c در اینجا، زندگی ابراهیم به شکل چوپانی است که از راه گله داری زندگی می‌کرده. منظور این متن، تأکید بر بزرگواری ابراهیم و آمادگی او برای مذاکره و حل اختلاف است.

^d این روایت مقدمه‌ای است بر فصل ۱۹. در خصوص «سدوم و عموره» ر. ک. توضیح ۱۸:۱۸.^e پرستشگاه مَمْرِی در ۳ کیلومتری شمال حیرون واقع است؛ این مکان نقش مهمی در تثیت سنن مربوط به ابراهیم، و بعدها، برای سنت یهودی و نیز مسیحی و اسلامی ایفا کرده است.

^f این فصل پیچیده با بقیه روایات مربوط به ابراهیم تفاوت بسیار دارد و تاریخ گذاری آن دشوار است. دو ماجرا در آن کنار هم قرار گرفته‌اند: یکی جنگ با پادشاهان متعدد است که محل وقوع آن جنوب فلسطین می‌باشد؛ و دیگری ملاقات ابراهیم با پادشاه سالیم است که احتمالاً اشاره‌ای است به اورشلم.

^g تعین هوتیت پادشاهان دشوار است و اکثر مفسران از این کار چشم پوشیده‌اند. برخی نام‌ها احتمالاً ارزش نمادین دارند (مانند «گوییم» به معنی «اقوام بتپرست» و «بارع» به معنی «در بدی»).

پادشاه الاسار، چهار پادشاه بر علیه پنج پادشاه.^{۱۰} باری، وادی سدیم چیزی جز چاه های قیر نبود؛ پادشاه سدوم و پادشاه عموره، به هنگام فرار، در آنها افتادند، و آنانی که باقی ماندند، به کوهستان گریختند.^{۱۱} [فاتحان]^۱ تمام دارایی های سدوم و عموره را گرفتند، و نیز تمام معاش ایشان را، و رفتند.^{۱۲} ایشان همچنین لوط و دارایی هایش را گرفتند - او برادر زاده ابرام بود - و رفتند؛ او در سدوم ساکن بود.

^{۱۳} یکی از رهایی یافتگان، آمد و ابرام عبرانیⁿ را اطلاع داد؛ وی در بلوستان ممری اموری، برادر اشکول^۵ و عانر، ساکن بود؛ ایشان هم پیمانان ابرام بودند.^{۱۴} ابرام به مجرد اینکه آگاه شد که برادرش P اسیری برده شده، مردان کارآزموده خود را به پا خیزاند، آنان را که در خانه او زاده شده بودند، [به تعداد] سیصد و هجده نفر^۹، و تا به دان به تعاقب پرداخت. او ایشان را در شب مورد حمله قرار داد^{۱۵}، او و خدمتگزارانش، و ایشان را شکست داد و

پادشاه بالع یعنی صوغر^h جنگ کردند.^{۱۶} جمیع ایشان در وادی سدیم، یعنی دریای نمک^۱، متصرف شدند.^{۱۷} ایشان دوازده سال کدر لاعمر را خدمت کرده بودند، اما سال سیزدهم طغیان کردند.^{۱۸} در سال چهاردهم، کدر لاعمر آمد، و نیز پادشاهانی که با او تث^{۱۰}:۲ بودند. ایشان رفاییم را در عشتروت - قرناییم، و زوزیم را در هام، و ایمیم را در دشت قیریاتیم زند،^۹ و حوری ها را در کوهستان ایشان (یعنی) سعیر، تا ایل -

فاران که در نزدیکی بیابان است.

^۷ سپس وقتی از آنجا باز می گشتند، به چشممه «داوری» یعنی قادش آرسیدند، و تمام بزرگان عمالیقیان^k و نیز اموریان را که در حصصون - تامار ساکن بودند، زدند.^{۱۹} آنگاه پادشاه سدوم و پادشاه عموره و پادشاه ادمه، و پادشاه صوبیم و پادشاه بالع یعنی صوغر بیش آمدند و در وادی سدیم بر علیه آنان صفات آرایی کردند،^۹ بر علیه کدر لاعمر، پادشاه عیلام، و تدعال، پادشاه گوییم، و امرافل، پادشاه شتعار، و اریوک،

^h «صوغر» (ر. ک. پید ۲۲:۱۹) شهری کوچک در جنوب شرقی دریای مرده. در خصوص «ادمه» و «صوبیم»، ر. ک. هو ۱:۸. ⁱ «دریای نمک» همان دریای مرده است که به علت نمکین بودن آبش مشهور است. ^j قادش واحد ای است در نگب که در روایات مربوط به اقامات اسرائیلیان در بیابان مورد اشاره قرار گرفته است (اعد ۱۳-۲۰:۱۴). در مورد سایر محل های جای بحث وجود دارد. «عشتروت - قرناییم» قاعدها باید در شرق دریاچه کنرت واقع شده باشد؛ «قیریاتیم» یکی از شهرهای موآبیان است؛ «ایل - فاران» شاید همان «ایلت» باشد. «تامار» در جنوب شرقی دریای مرده قرار دارد. تعیین هویت اکثر این اقوام هیچ گاه میسر نخواهد بود.

^k در خصوص «عمالیقیان» ر. ک. ۱۲:۳۶، ۱۶ و توضیح خروج ۱۷:۸. در خصوص «اموریان» ر. ک. توضیح ۱۵:۱۶.

^l در متن عبری، فعل فعل مشخص نشده؛ این امر نشانه ای است از مرکب بودن این روایت. ^m ابراهیم با صفت «عبرانی» توصیف شده است. این اصطلاح احتمالاً بیشتر معنایی جامعه شناختی دارد تا تزادی؛ می توان آن را به کلمه مصری «عپیرو» نزدیک ساخت، اصطلاحی که برای اشخاص یا گروه هایی که در حاشیه جامعه بودند به کار می رفت. ترجمه یونانی، «عبرانی» را به ریشه «عبور کردن» نزدیک ساخته، آن را چنین ترجمه کرده: «مردی که از آن سوی فرات می آید».

ⁿ «اشکول» نام دره ای در نزدیکی حبرون بود که فرستادگان موسی آن را مورد تجسس قرار دادند (ر. ک. اعد ۱۳).

^o در زمینه اشاره به لوط به عنوان «برادر» ابراهیم، ر. ک. پید ۸:۱۳.

^q سنت یهود در تعداد رزمندگان ابراهیم (۳۱۸)، اشاره ای به نام «العاذر» (ر. ک. ۲:۱۵) مشاهده می کند. با جمع زدن ارزش عددی هر یک از حرفایی که این نام را تشکیل می دهد (در عبری هر حرف دارای ارزش عددی می باشد) در واقع عدد ۳۱۸ به دست می آید.

^r تحت اللفظی: «شب هنگام، او و مردانش، بر علیه ایشان تقسیم شدند».

که دشمنان را به دستانت سپرده است!»
 [ابرام] ده یک همه چیز را به او داد.
 ۲۱ پادشاه سدوم به ابرام گفت: «افراد را
 به من بده و دارایی‌ها را برای خود
 برگیرد». ۲۲ ابرام به پادشاه سدوم گفت:
 «دست خود را به سوی یهوه، خدای تعالی،
 خالق آسمان و زمین بلند می‌کنم: نه^{۲۳}
 حتی یک نخ یا یک تسمه نعلین، نه، از
 آنچه که از آن تو است چیزی نخواهم
 گرفت؛ بدینسان، نخواهی گفت که ابرام را
 من شروتمند ساختم. ۲۴ برای من هیچ چیز!
 فقط آنچه را که جوانان خورده اند و سهم
 مردانی که با من راه رفته اند، (یعنی) عائز
 واشکول و ممری؛ ایشان سهم خود را
 خواهند گرفت^{۲۵}.

تا به حوبه تعاقب کرد که در شمال دمشق
 است.^{۲۶} او تمامی دارایی‌ها را باز آورد؛
 همچنین لوط، برادر خود را و دارایی‌هایش
 را باز آورد، و نیز زنان و مردمان را.

۱۷ چون [ابرام] باز می‌گشت، پس از
 آنکه کدلرلاعمر و پادشاهانی را که با وی
 بودند شکست داد، پادشاه سدوم در وادی
 شاوه، یعنی وادی «پادشاه» به استقبال او
 بیرون آمد.

۱۸ و ملکیصدق^{۲۷}، پادشاه سالیم، نان و
 شراب آورد؛ او کاهن خدای تعالی بود.^{۲۸}

۱۹ او [ابرام را] برکت داد و گفت:
 «مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی،
 خالق آسمان و زمین!^{۲۹}

۲۰ مبارک باد خدای تعالی^{۳۰}

:۱۷-۱۴:۱۳
 :۷:۱۲
 :۷:۲

خدا و ابرام: وعده و عهد^۷

۱۵ ^۱ پس از این رویدادها، کلام یهوه
 در رؤیایی به این مضمون بر ابرام
 ۲:۲۹:۳:۳ تشدید: «ابرام، مترس، من سپر تو هستم؛^{۳۱}
 ۷:۲۸:۷ مز

۸ «ملکیصدق» مانند حاکمان مشرق زمین هم پادشاه است و هم کاهن. یکی دیگر از پادشاهان کعنی اورشلیم، نامی شبیه او
 دارد: «ادونی صدق» (یوش ۱:۱۰): این امر باعث می‌شود تصور کنیم که احتمالاً در اورشلیم خدایی به نام «صدق» یا
 «صدیقو» وجود داشته است. در عبری، نام «ملکیصدق» مفاهیم پادشاهی و عدالت را تداعی می‌کند (ر.ک. مز ۱۱۰ و در
 عهد جدید، عبر ۷ که در آن، ملکیصدق همچون یکی از نمونه‌های مسیح موعود تلقی شده است). در پید ۱۴ او در نقش
 کهانتی خود ظاهر می‌شود؛ او نان و شراب تدارک می‌پید (در شکل تحت‌اللفظی: «بیرون می‌آورد») و از ابراهیم ده یک
 دریافت می‌کند و برکت را اعلام می‌دارد. او کاهن خدای تعالی (به عبری «ایل علیون» یعنی خدای بسیار رفیع؛ ر.ک. تث
 ۸:۲۲) می‌باشد که به نظر می‌رسد مدتی مددی در اورشلیم مورد تکریم بوده، اما در نظر نویسنده این متن، او همان خدای
 اسرائیل است.

۹ تحت‌اللفظی: «زاییدن - تولید کردن فرزند» (ر.ک. ۴:۱). «تولید کردن آسمان و زمین» از مفهوم خلقت از طرق زاییدن
 می‌آید؛ به این مفهوم در جاهای دیگر در مشرق زمین باستان برخورده می‌کیم.
 ۱۰ امتناع ابراهیم از شروتمند شدن، راه را برای آغاز باب ۱۵ باز می‌کند که در آن، خدا به ابراهیم وعده «غنیمت» عظیمی را
 می‌دهد.

۱۱ در این فصل، موضوع‌های اصلی مربوط به زندگی نامه ابراهیم خلاصه شده: وعده ایجاد نسل، بخشش زمین به او، و عهد الهی.
 این فصل همچنین ارتباط میان سنت خروج و سنت ورود به سرزمین را برقرار می‌سازد (ر.ک. آیات ۱۳-۱۶).
 ۱۲ تحت‌اللفظی: «غنیمت تو» باید توجه داشت که در اینجا واژگان نظامی به کار رفته که با فصل پیشین به خوبی سازگار است.
 ۱۳ واژه وارت به طور تحت‌اللفظی به معنی کسی است که «هدیه ریختنی می‌ریزد» (بر سر مزار متوفی).

و یک قمری و یک کبوتر جوان».

^{۱۰} [ابرام] برای او تمایی این حیوانات را برگرفت و از میان تقسیم کرد و هر نیمه را در مقابل دیگری قرار داد، اما پرندگان را تقسیم نکرد.^{۱۱} لاشخورها^۲ بر لشه ها فروندند، اما ابرام آنها را دور کرد.

^{۱۲} چون خورشید غروب می کرد، سستی ابرام را فرو گرفت، و اینک وحشتی و

تاریکی عمیقی وی را در گرفت.^{۱۳} [خداد]

به ابرام گفت: «این را خوب بدان: اعقاب تو در سرزمینی که از آن او نیست غریب

خواهند بود؛ ایشان را به مدت چهارصد سال^۴ به خدمت خواهند گمارد و درمانده

خواهند ساخت^{۱۴} اما ملتی که ایشان آن را خروج^{۴۰:۱۲} غلام^{۱۷:۳۳}

خدمت کنند، آن را نیز به نوبه خودش داوری خواهم نمود، بعد از آن، با اموال بسیار خواهند رفت.^{۱۵} اما درباره تو، تو در آرامش به سوی پدرانت خواهی رفت و در سالخوردگی پرسعادت دفن خواهی شد.^{۱۶} فقط در نسل چهارم^f است که ایشان به

این ایلعاذر دمشقی است^۳.» ابرام گفت:

«اینک تو مرا نسلی نداده ای و یکی از افراد خانه ام از من ارت خواهد برد»^۴ و

اینک این کلام یهوه بر او [فرا رسید]: «او نیست که از تو ارت خواهد برد، بلکه آن که از احسای تو بیرون آید، وی از تو

ارت خواهد برد». ^۵ او وی را به بیرون آورد و گفت: «به سوی آسمان بنگر و

ستارگان را بشمار، اگر می توانی آنها را عرب^{۱۲:۱۰} بشماری»؛ و به وی گفت: «نسل تو چنین

خواهد بود». ^۶ [ابرام] به یهوه ایمان آورد^۷ چنین^۸ که او آن را برای وی همچون عدالت به حساب آورد.^۹

^۷ به او گفت: «من یهوه هستم که تو را از

۳۱:۱۱ اور کلدانیان بیرون آورده ام^b تا این

سرزمین را به مالکیت تو ببخشم».

^۸ [ابرام] گفت: «ای خداوند یهوه، به چه

چیز بدانم که آن را مالک خواهم شد؟»^۹ او

را گفت: «برای من گوساله ماده سه ساله برگیر، و بز ماده سه ساله، قوچی سه ساله،

y متن انتهای این آیه به گونه ای جیران نایذیر مخدوش است و معنای رضایت بخشی به دست نمی دهد؛ می گوید: «و پسر (کلمه ای ناشناخته) خانه ام، دمشق العاذار است».

^z این آیه بر ایمان ابراهیم گواهی می دهد، ایمانی که مبتنی است بر اعتماد او به وعده های الهی. پولس و یعقوب هر دو از این آیه در بخششان در خصوص عدالت به واسطه ایمان استفاده کرده اند (روم ۱:۴-۳:۶-۷:۲-۲:۲).

a تحتاللفظی: «او را همچون عادل تلقی کرد». آنچه که اینجا «تلقی کردن» ترجمه شده، در یونانی «به حساب گذاشت» برگردانده شده. در متن عربی، فاعل فعل مشخص نشده. به طور سنتی، فاعل را خداوند فرض می کنیم، اما ممنظر می تواند ابراهیم نیز باشد که عملکرد خدا در قبال خوبیش را «عادله» تلقی می کند. در عهد عتیق، «عدالت» در وهله اول فضیلتی اخلاقی نیست، بلکه عملکردی متناسب با رابطه است (رابطه میان انسان ها، یا میان انسان ها و خدا).

b خدا خود را آن گونه به ابراهیم معرفی می کند که به موسی و به قوم، به هنگام مکشوف ساختن خوبیش را سینا خواهد کرد (من یهوه هستم که ... تو را بیرون آورده ام).

c اینها احتمالاً پرندگان بدین بودند: ماجرا اعلام می کنند که چه روی خواهد داد.

d این آیه اشاره دارد به ستمی که عبرانیان در مصر و به هنگام خروج متتحمل شدند. خروج ۴۰:۱۲ تصریح می کند که مدت اقامت در مصر ۴۳۰ سال بوده است.

e ر. ک. توضیح خروج ۲۱:۳-۲۲:۱۱-۱۲:۲-۳۵:۳۶-۳۷.

f این آیه به نظر می رسد که تاریخ نگاری ای متفاوت با تاریخ نگاری آیه ۱۳ را مدنظر دارد، مگر آنکه نویسنده در اینجا هر نسل را یک صد سال محاسبه کند (زیرا ابراهیم اسحاق را در صد سالگی می آورد).

عهدی^j با ابرام به این مضمون بست: «این ۲:۱۷ سرزمین را به اعقاب توداده ام، از سیلا^b مصر تا نهر بزرگ، رود فرات: ^{۱۹} قبیان و خروج^{c:۱۷،۸:۳} قنّیان و قدمونیان، ^{۲۰} و حتیان و فرزیان و تث^{:۱۷،۳:۳} رفاییم، ^{۲۱} و اموریان و کنعانیان و جرجاشیان و بیوسیان را.^k»

اینجا باز خواهند گشت، زیرا تا کنون خطای اموریان^g کامل نشده است.^h آن هنگام که خورشید غروب کرد و تاریک شد، اینک تنوری دودافشان و مشعلی از آتش از میان تکه های [قربانی ها] عبور کرد.ⁱ در آن روز، یهوه

ابرام، سارای و اسماعیل

غلایق: ۲۱-۲۱:۴۱

شده بود، سارای، زن ابرام، هاجر مصری، کنیز خود را گرفت و او را به زنی به ابرام، شوهر خود داد.^۴ وی به سوی هاجر رفت که باردار شد. وقتی خود را باردار دید، بانویش دیگر در نظرش به حساب نمی آمد.^۵ سارای به ابرام گفت: «بادا ناسازی که به من شده، بر تو بیفتند! من بودم که کنیز را در آغوش

^۱ سارای، زن ابرام، به فرزندی نداده بود. او کنیزی مصری داشت که نامش هاجر^۱ بود. ^۲ سارای به ابرام گفت: «ببین، یهوه مرا از زاییدن باز داشته. پس به سوی کنیزم برو؛ شاید به وسیله او فرزندی داشته باشم.^m» ابرام دعوت سارای را گوش گرفت، ^۳ و ده سال بعد از آنکه ابرام در سرزمین کنعان مستقر

g «اموریان» در اینجا دلالت دارد بر تمام ساکنان سرزمین. از عصر نو-آشوری، اصطلاح «آمورو» به شکلی کلی برای اشاره به سوریه - فلسطین به کار رفته است. طبق تث ۲:۲۲-۳:۳، شروع تصرف کنunan همراه است با پیروزی اسرائیل بر پادشاهی اموری.

h تحت اللفظی: «تحقیق نیافته» (در عبری، کلمه «شالم» می تواند نوعی بازی با کلمات با «اورشلیم» باشد). ۱ در زمینه آیینی مشابه، ر.ک. ار. ۳۴. تنور دودافشان و مشعل آتش نشانه های حضور خدا هستند، همان گونه که بوته فروزان (خروج ۲:۳) و کوه غرق در آتش (خروج ۱۹) نشانه چینن امری خواهند بود. ۲ در مشرق زمین باستان، فرمانروا و رعیت معمولاً عهد را با وعده محافظت (از سوی فرمانروا) می سنتند؛ رعیت نیز سوگندی یاد می کرد که گاه همراه بود با لعنت (که از سوی رعیت بیان می شد)؛ سپس دو طرف عهد با یکدیگر غذا صرف می کردند. در این ماجرا، لعنت تلویح^j به واسطه ذبح حیوانات اعلام می شود و این امر نماد مجازاتی است که در صورت ناطاعی، بر رعیت وارد خواهد آمد (ر.ک. ار. ۱۸:۳۴-۱۹:۱۸). طرف مهد ابراهیم در اینجا، خود خداست و هم او است که با سوگند، متعهد می شود عهد خود را نسبت به پاتریارخ نگاه دارد؛ بدینسان، روایت تأکید می کند که ابتکار عمل و آینده عهد وابسته به خداوند است.

k فهرست اقوامی که در سرزمینی ساکنند که خدا به اسرائیل وعده داده، معمولاً شامل شش یا هفت عضو می شود. اینجا تنها بخش در عهد عتیق است که این تعداد را به ده عضو می رساند. بیوسیان که در آخر فهرست آمده اند، ساکنان قدیمی شهر اورشلیم می باشند.

l این امر که سارای کنیزی «مصری» داشت، به پید ۱۶:۱۲ باز می گردد. این دور روایت احتمالاً از نویسنده ای واحد است. معنی نام هاجر روش نیست؛ شاید به معنی «فاراری» یا «شاهراد خانم ثانی» (بر اساس نامی موازی در مصری) باشد. m طبق قوانین بین النهرينی، و خصوصاً نو-آشوری، همسری نازا می توانست کنیز خود را به شوهر خود بدهد و بعد، فرزند او را به فرزندخواندگی بپذیرد. این مجوز قضایی به منظور دفاع از حقوق زن نازا وضع شده بود، اما قطعاً منشاء میان بانو و کنیز نیز بوده است (ر.ک. همچنین به روایت پید ۲۱:۹-۲۱).

«اینک تو بارداری و پسری خواهی زاید
و او را اسماعیل^۹ نام خواهی نهاد،
زیرا یهوه [فرياد] تبره بختی تو را شنیده
است.
۱۲ وی مردی (چون) گورخر خواهد بود،
دستش بر علیه همه خواهد بود و دست
همه بر علیه او،
و در مقابل تمامی برادرانش مسکن^{۱۳-۱۴:۲۵}

خواهد گرفت.»
۱۳ [هاجر] یهوه را که با او سخن
می‌گفت، «انت-ايل-روئی» نامید؛ زیرا
گفت: «آیا در اينجا او را که مرا می‌بیند،
ندیدم؟»^{۱۴} به اين سبب است که اين چاه
را «چاه لحی روئی» نامیده‌اند. آن در ميان^{۱۵:۱۹}
قادش و بارد واقع است.^{۱۵}

هاجر برای ابرام پسری زاید و ابرام
پسر خود را که هاجر برایش زایده بود،
اسماعیل نام نهاد.^{۱۶} ابرام هنگامی که
هاجر اسماعیل را برای ابرام زاید، هشتاد و
شش ساله بود.

تو گذاردم، و از زمانی که خود را باردار
ديده، من ديگر در نظرش به حساب
نمی‌آيم. بادا که يهوه ميان من و تو داوری
کند!»^{۱۷} ابرام به ساراي گفت: «اینک
كبيزك در ميان دستان تو است؛ هر چه که
به نظرت می‌آيد، با او بكن». آنگاه
ساراي او را خوار ساخت و [هاجر] از نزد
او بگريخت.

^۷ فرشته یهوهⁿ در نزديکي چشمها آبي در
بيابان به او بخورد، چشمهاي که بر سر راه
شور^۰ است.^۸ گفت: «هاجر، كنيز
خروج^{۱۵:۱۵} ساراي، از کجا می‌آيی و به کجا
می‌روی؟» گفت: «از نزد بانيوم ساراي
می‌گریزم». ^۹ فرشته یهوه به او گفت: «نzd بانيوم
باز گرد و خود را زير دستانش خوار ساز». ^{۱۰}

فرشته یهوه به او گفت: «اعقام تو را
فزوئي خواهم بخشید آن سان که نتوان
ايشان را شمارد، آنقدر که زياد خواهند
بود». ^{۱۱} فرشته یهوه به او گفت:

ⁿ تحت اللفظي: «فرستاده» در كتاب مقدس، فرستادگان الهي می‌توانند موجوداتي آسماني باشند که از ظاهرشان فوراً قابل تشخيص بودند، اما اغلب شبيه انسان‌ها بودند، مانند موردي که در اينجا داريم. در الواقع، هاجر فقط در خاتمه گفتار فرشته است که بي مي برد با يمام آوري الهي سرو و كار دارد.

۰ «شور» که در سرحدات مصر واقع بود، شايد همان «ديواری» باشد (به عبري «شور») که مصریان برای جلوگیری از تهاجم سامیان ساخته بودند.

p چين فرمولی برای آغاز گفتار فرشته، مشابه آيات ۹ و ۱۰ و ۱۱ می‌باشد. اين امر بياenger اين است که ويراستاري روی متن اوليه کار کرده است، متنی که فقط شامل گفتار موجود در آيات ۱۱-۱۲ بوده است. متن نو-آشوری سده هشتم ق.م. به اتحادي از قبایل عرب اشاره می‌کند به نام «شومونیل». متن با همانند ساختن خدا (ايل) با یهوه، بر اين نكته تاکيد دارد که خدای اسرائیل همان خدای اسماعیل نيز هاست.

۹ «اسماعیل» (يا اسمائیل به عبري) يعني «خدا می‌شنود». به اين ترتيب، نام اسماعیل به فعل «شَمَّه» مرتبط شده به معنى شنیدن، ادراك کردن، و اجابت کردن.

۱۰ «انت-ايل-روئی» يعني «تو- خدا رؤيا» يعني اينکه «تو خدایي هستي که می‌بیني و می‌گذاري که دیده شوي» انتهاي آيه به طور تحت اللفظي می‌گويد: «پشت آن که مرا می‌بیند» (اما معنى متن فاقد قطعیت است): ما در ترجمه، «پشت» را حذف کرده‌اند. ر.ک. خروج ۲۳:۳۳ که می‌فرماید: «مرا از پشت سر خواهی دید» (اين دو کلمه با هم قرابت دارند).

۱۱ «لحی- روئی» احتملا اشاره می‌کند به خدایي باستانی و محلی که نامش اکنون به موضوع رؤیت خدای اسرائیل مرتبط شده است (ر.ک. آيه ۱۳ که در آن با فعل «يدين» بازي کلمات صورت گرفته) «بارد» محلی است ناشناخته؛ شايد باید آن را «زارد» خواند که بر طبق ث^۲، همراه با قادش، دو نقطه مقابل در اقامت اسرائیل در بیابان را تشکیل می‌دهد.

عهد و ختنه^t

۱۵

غربت را خواهم داد، تمامی سرزمین
کنعان را، به مالکیت ابدی، و خدای
ایشان خواهم بود.»

^۹ خدا به ابراهیم گفت: «و تو عهد مرا
نگاه دار، تو اعقابت پس از تو، در تمامی
نسل هایش. ^{۱۰} و این است عهديکه میان
من و شما، واعقابت پس از تو، نگاه
خواهید داشت: هر ذکوری نزد شما ختنه
خواهد شد.^x ^{۱۱} در گوشت قلفه خود ختنه خروج: ۴۸، ۱۲: ۳۵
خواهید شد و این نشان عهد میان من و ^{۱۲} کوی: ۱۱: ۲
^{۱۳} شما خواهد بود. ^{۱۲} در سن هشت روزگی هر
ذکوری نزد شما ختنه خواهد شد، در تمامی ^{۱۴} لاو: ۱۲: ۳
^{۱۵} نسل های شما. خواه در خانه ات زاده شده
باشد، خواه به بهای نقره از هر پسر بیگانه خروج: ۴۲: ۱۲
که از تزاد^y تو نیست به دست آمده باشد،
^{۱۶} آن کس را که در خانه ات زاده شده و آن
را که به نقره ات به دست آمده، باید ختنه
کرد؛ و عهد من در گوشت شما عهدي ابدی ^{۱۷} مز: ۱۰-۸: ۱-۰
خواهد بود. ^{۱۴} شخص ختنه نشده، (یعنی) ^{۱۸} روم: ۲۹: ۱۱
ذکوری که در گوشت قلفه اش ختنه نشده،

^{۱۷} چون ابرام به نود و نه سالگی ^{۱۹} رسید، یهوه بر ابرام ظاهر شد و به ^{۲۰} خروج: ۶: ۳: ۲۸
من^z او گفت: «من ایل - شدای^{۲۱} هستم؛ در برابر ^{۲۲} من^{۲۳} راه برو و کامل باش. ^{۲۴} عهد خود را
^{۲۵} میان خوبیش و تو خواهم گذارد، و تو را
بی نهایت فروزی خواهم بخشید». ^{۲۶}
^{۲۷} ابرام به روی صورت خود افتاد و خدا
به این مضمون با او سخن گفت: ^{۲۸} «اینک
عهد من با تو است و تو پدر انبوی از ^{۲۹} ملت ها خواهی شد. ^{۳۰} و دیگر تو را به نام
ابرام نخواهم خواند؛ نام تو ابراهیم خواهد
بود، زیرا من تو را پدر انبوی^w از ملت ها ^{۳۱}
خواهم ساخت.^x تو را بی نهایت بارور
خواهم ساخت؛ از تو ملت ها خواهم
^{۳۲} ساخت، و از تو پادشاهان بیرون خواهند
آمد. ^{۳۳} عهد خود را میان خوبیش و تو، و
اعقابت پس از تو، در تمامی نسل هایش،
برقرار خواهم ساخت، عهدي ابدی، تا
خدای تو باشم و خدای اعقابت پس از تو.
^{۳۴} به تو و به اعقابت پس از تو، سرزمین

^t این فصل منشأ کهانی دارد، و نیز دو آیه آخر فصل ۱۶.

^{۱۱} معنی این عنوان مورد بحث قرار دارد. شاید منظور «خدای کوهستان» یا «خدای محافظ» است. ترجمه های قدیمی عموماً آن را « قادر مطلق » برگردانده اند.

^۷ در ۲۴: ۵ ^۹: ۶ اصطلاحاتی مشابه می یابیم.

^W در این روایت، عهد میان خدا و ابراهیم همچون عطایی یک جانبه از سوی خدا توصیف شده است. با این عهد، خدا ابراهیم را «پدر انبوی مردم» (به عبری «هامون») که اشاره ای است به نام جدید پاتریارخ، و «پدر ایمانداران» می سازد. در واقع، ابرام و ابراهیم ظاهرا اشکال مختلف نامی واحد است در لهجه های متفاوت که معنی آن «پدر رفع شده است» می باشد («پدر» احتمالاً لقب خدای محافظت کننده طایفه است).

^x همانطور که نشان عهد با نوح و تمام بشریت، در عالم هستی قرار دارد و رنگین کمان است (۱۳-۱۲: ۹)، نشان عهد با ابراهیم و اعقابش مبنی بر انتخاب ایشان نیز در گوشت انسان قرار دارد و ختنه می باشد. ختنه نزد بسیاری از اقوام، عملی است که پیش از ازدواج صورت می گرفت: در اسرائیل، ختنه تبدیل می شود به نشانه تعلق به قوم برگزیده و اندکی پس از تولد صورت می گیرد. تبدیل این آیین که نشانه بلوغ بود، به آیینی که مرتبط به تولد می باشد، در مورد اسماعیل بازتاب می باشد، و مشاهده می کنیم که متن نیز تصریح می کند که او به هنگام ختنه سیزده سال داشت.

لا تمام کسانی که در یک خانه زندگی می کنند، باید در حیاتی واحد شراکت داشته، و لذا مشمول آیینی واحد باشند.

بارور خواهم ساخت و بی نهایت فزونی
خواهم بخشید؛ او دوازده رئیس تولید
خواهد نمود و از او ملتی بزرگ خواهم
سخت.^{۲۱} اما عهد خود را با اسحاق برقرار
خواهم ساخت که سارا، در این دوره، سال^{۱۴:۱۸}
آینده برایت خواهد زایید». ^{۲۲} خدا چون
سخن گفتن با او را به پیان رساند، از نزد
ابراهیم به بالا رفت.^{۲۳}

ابراهیم پسر خود اسماعیل را گرفت،
و تمامی آنانی را که در خانه اش زاده شده
بودند، و تمامی آنانی را که به نقره اش به
دست آورده بود - تمام ذکوران را از میان
مردمان خانه ابراهیم - و گوشت قلفه ایشان
راخته کرد، در همان روز مطابق آنچه خدا
به او گفته بود.^{۲۴} ابراهیم وقتی در گوشت
قلفه اش ختنه شد، نود و نه ساله بود.

اسماعیل، پیش، وقتی در گوشت^{۱۶:۱۶}
قلفه اش ختنه شد، سیزده ساله بود.^{۲۶} در
همان روز، ابراهیم و اسماعیل، پیش،
ختنه شدند؛^{۲۷} و تمام مردمان خانه اش،
خواه آنان که در خانه زاده شده بودند و
خواه آنان که از پسری بیگانه به نقره به
دست آمده بودند، با او ختنه شدند.

این مرد از میان افراد تو منقطع خواهد شد؛
او عهد مرا شکسته است».^{۲۸}

^{۱۵} خدا به ابراهیم گفت: «سارای، زن^{۱۵-۹:۱۸}
خواند، بلکه نامش سارا^۲ خواهد بود.^{۱۶}
من او را برکت خواهم داد و حتی از او
پسری به تو خواهم داد. من (سارا) را
برکت خواهم داد و او تبدیل به ملت‌ها
خواهد شد؛ پادشاهان قوم‌ها از او خواهند
آمد».^{۱۷} ابراهیم به روی صورت خود افتاد؛
او خنده دید و در دل خود گفت: «آیا برای^{۱۸:۱۸}
مردی به سن صد سالگی می‌تواند پسری^{۹-۶:۲۱}
زاده شود؟ و سارا، زنی به سن نود سالگی^{۵۶:۸}
آیا می‌تواند بزاید؟»^{۱۸} ابراهیم به خدا
گفت: «کاش که اسماعیل می‌توانست در
برابر روی تو زیست کند!»^{۱۹} اما خدا
گفت: «به هیچ وجه! سارا، زن تو، او است
که برایت پسری خواهد زایید، و او را
اسحاق^a خواهی نامید. من عهد خود را با
او برقرار خواهم ساخت، به شکل عهدي
ابدی، تا خدای او و خدای اعقابش پس از
او باشم.^b اما درباره اسماعیل، تو را
شنیدم^c. اینکه او را برکت می‌دهم؛ او را

Z «سارا» مانند «سارای» به معنی «شاهزاده خانم» می‌باشد. تغییر نام او، مانند تغییر نام ابراهیم، دلالت بر اهمیت او در نقشه نجات الهی دارد.

a نام اسحاق، اول بادآور خنده ابراهیم است و سپس خنده سارا (۱۲:۱۸). در خصوص این خنده ر.ک. توضیح ۶:۲۱.

b ر.ک. توضیح ۱۱:۱۶.

c یعنی اینکه به آسمان بالا رفت. مسکن خدا در آسمان به معنی برتری او بر خلق است.

خدا، ابراهیم و سدوم^d

شیر و نیز گوساله‌ای را که آماده کرده بودند گرفت و همه را در برابر ایشان قرار داد، و در حالی که وی نزدیک ایشان زیر درخت ایستاده بود، ایشان خوردند.

^e ایشان به وی گفتند: «زن سارا کجا است؟» گفت: «در خیمه است». ^f گفت:

«در چنین تاریخی^g نزد تو باز خواهم گشت، و اینک سارا، زن تو، پسری خواهد داشت». سارا در مدخل خیمه می‌شنبد؛ ^{۱۵:۲۱-۴:۲} او پشت وی بود. ^{۱۱} اما ابراهیم و سارا پیر روم^{۹:۹}

و سالخورده بودند، و سارا از داشتن آنچه که بر زنان اتفاق می‌افتد، باز ایستاده بود.

^{۱۲} سارا در خود خندید^h و گفت: «اینک که ناتوان شده‌ام، آیا لذت خواهم داشت، حال آنکه سرورم پیر است!» ⁱ یهوه به ابراهیم گفت: «چرا سارا خندید و گفت:

آیا به راستی می‌توانم بزایم حال آنکه پیر شده‌ام؟ ^{۱۳} آیا امری برای یهوه محال است؟ در این دوره، به سوی تو در چنین تاریخی باز خواهم گشت، و سارا پسروی خواهد داشت». ^{۱۵} سارا دروغ گفته، ^j گفت: «نخندیدم»؛ زیرا ترسید. اما او گفت: «چرا! خندیدی».

ظهور خدا در مری

۱۸

[ابراهیم] ظاهر شد، آن هنگام که

او در گرمای روز، در مدخل خیمه اش نشسته بود. ^۲ چون چشمانت را بلند کرد، اینک سه مرد^k را در کنار خود ایستاده دید. به محض اینکه ایشان را دید، از مدخل خیمه خود به استقبال ایشان دوید و در حالی که بر زمین سجده می‌کرد، ^۳ گفت: «خداؤندا، اگر در نظر تو فیض یافته‌ام، خواهش می‌کنم به دور از خدمتگزار خود عبور منما». ^۴ باشد که کمی آب بباورند؛ پای‌های خود را بشویید، سپس زیر درخت دراز بکشید. ^۵ تکه‌ای نان روم^{۱۳:۱۲} خواهی آورد؛ دل خود را تقویت بخشید، سپس دورتر خواهید رفت، ^۶ چرا که نزد خدمتگزار خود عبور کرده‌اید^l. ^m ایشان گفتند: «آنچنان که گفتی، بکن.

^۶ ابراهیم به سوی خیمه، نزد سارا شتافت و گفت: «زوود سه کیل آرد تازه برگیر و خمیر کن و کلوچه بساز». ^۷ سپس ابراهیم به سوی احشام فربه رفت و گوساله‌ای نرم و خوب گرفت و به خدمتگزار داد؛ وی شتافت تا آن را آماده سازد. ^۸ او خامه و

ⁿ فصل‌های ۱۹-۱۸ در اصل یک واحد را با فصل ۱۳ تشكیل می‌داده‌اند. آیات ۲۲-۲۱ متن از ویرانی اورشلیم (به سال ۵۸۷ ق.م.) به متن اضافه شده است: ^{۱۹:۲۵} تذکری است که منشاً کهاناتی دارد. بخش اول آیه ۱، عنوان روایت را که تا آیه ۱۴ ادامه می‌یابد، تشكیل می‌دهد.

^۵ روایت گاه در وجه مفرد است و گاه در وجه جمع، زیرا گاه تها به خدا اشاره می‌کند و گاه به سر مرد؛ اما توصیت‌دهنده در خصوص شیوه تجلی حضور خدا چیزی نمی‌گوید. اغلب تصور می‌شود که یهوه همراه با دو فرشته مدنظر می‌باشد.

^f متن بر میهمان نوازی ابراهیم تأکید می‌گذارد که پیش درآمدی است بر میهمان نوازی لوط در فصل ۱۹. میهمان نوازی که یکی از ارکان جوامع باستانی است، در اینجا پاداش می‌یابد؛ پاداش آن همانا اعلام این نکته است که وعده در مورد نسل ابراهیم تحقق خواهد یافت.

^g تحت اللطفی: «زمان حیات» (یعنی بهار یا پاییز) که در آن باران‌هایی می‌بارد که حیات به همراه می‌آورد.

^h این روایت بار دیگر موضوع خنده را به نام اسحاق نزدیک می‌سازد. ر.ک. توضیح ۲۱:۶.

ⁱ ترجمه دیگر: انکار کرده.

ساخت؟^{۲۴} شاید پنجاه عادل در میان شهر اعد ۲۲:۱۶
باشد. آیا به راستی ایشان را هلاک خواهی ساخت؟ آیا به سبب پنجاه عادل که در آنجا یافت می شود، این مکان را نخواهی بخشید؟^{۲۵} دور از تو که به این شیوه عمل نمایی که عادل را با بدکار هلاک سازی، طوری که بر عادل همان رود که بر بدکار^m! دور از تو! او که تمامی زمین را داوری می کند، آیا راستی را به عمل نخواهد آورد؟»^{۲۶} یهوه گفت: «اگر در سدوم پنجاه عادل در میان شهر بیابام، به سبب ایشان تمام این مکان را خواهم بخشید».

^{۲۷} ابراهیم رشته سخن را به دست گرفت و گفت: «اینک جسارت ورزیده، با مز ۳-۲:۱۴۴ خداوند خود سخن گفتم، من که خاک و خاکسترن!^{۲۸} شاید از پنجاه عادل، پنج تن کم باشد: آیا برای این پنج تن تمام شهر را ویران خواهی ساخت؟» گفت: «اگر در آنجا آن چهل و پنج تن را بیابام، ویران خواهم ساخت». ^{۲۹} [ابراهیم] بار دیگر رشته سخن را به دست گرفت و به او گفت: «شاید در آنجا چهل تن از ایشان یافت شود؟» گفت: «به سبب آن چهل تن، این کار را نخواهم کرد».

شفاعت ابراهیم

خروج: ۱۱:۳۲
ع: ۶-۱۷
ا: ۱:۱۵
ش: ۱۲:۵-۳
ب: ۲:۰-۱۷
ی: ۱۶:۵
می رفت تا مشایعتشان کند.^{۱۷} و یهوه گفت: «آیا باید کاری را که خواهی کرد از ابراهیم پنهان کنم،^{۱۸} حال آنکه ابراهیم باید ملت بزرگ و نیرومندی شود و به واسطه او تمامی ملت های زمین، خود را برکت خواهند داد؟»^{۱۹} زیرا که او ممتاز ساخته ام^k تا به پسرانش و به خاندانش پس از خوبیشتن امر کند تا طریق یهوه را حفظ کنند و عدالت و راستی را به عمل آورند،^{۲۰} تا اینکه یهوه آنچه را که در مورد ابراهیم گفته است، بر وی بیاورد».

^{۲۰} یهوه گفت: «فریاد بر علیه سدوم و عموره چه شدید است و گناهشان چه هولناک!^{۲۱} پس فرود خواهد آمد و خواهم دید که آیا هیاهویی که بر علیه آنها تا به نزد من رسیده، مطابق آنچه کرده اند می باشد یا نه؛ و گرنه، خواهم دانست».

^{۲۲} آن مردان از آنجا حرکت کردند و به مز ۶:۱۰-۲۳ سوی سدوم رفتند، در حالی که یهوه هنوز در مقابل ابراهیم استاده بود.

^{۲۳} ابراهیم جلو آمد و گفت: «آیا به راستی عادل را با بدکار هلاک خواهی

ز سدوم شهری است ویران شده که بادگارش در رشته کوه های جبل السدوم کنونی، در جنوب دریای مرده حفظ شده است.

^k تحتاللفظی: «شناخته ام». این کلمه در کتاب مقدس، به معنی برگزیریده، مشخص شده و دوست داشته شده می باشد (ع:۳:۲؛ ه:۱۳:۴؛ ار:۱:۵؛ قث:۲۴:۹؛ حک:۵:۱)؛ و نیز به معنی رابطه ای است شخصی و بسیار صمیمی.

^۱ به عمل آوردن عدالت و راستی و درستی، دو فضیلت بنیادین نزد انسان درستکار است: در خاور نزدیک باستان، در وله اول، وظیفه پادشاه است که این دورکن جامعه را به عمل آورد، و بعد به شکلی گسترده تر، وظیفه هر انسان درستکاری که در اینجا ابراهیم نمونه ای از آن است.

^m ابراهیم در اینجا برای سدوم شفاعت می کند. خدا حاضر است شهر را نجات دهد چنان چه «بازمانده کوچکی» از عادلان در آن بیابد (در خصوص موضوع بازمانده، ر.ک. توضیح اش ۹:۱). بحث میان ابراهیم و خدا بازتابی است از مسئله الهیاتی عدالت خدا در قبال مصائب، مصائبی نظری ویرانی اورشلیم به سال ۵۸۷ ق.م.

«نه! شب را در میدان خواهیم گذراند.»^{۳۰}
 اما او چنان سخت به ایشان اصرار کرد که
 به سوی او منحرف گردیدند وارد
 خانه اش شدند. او برای ایشان ضیافتی
 ترتیب داد و نان بی خمیر مایه پخت، و
 ایشان خوردندا.

^۴ ایشان هنوز نخوابیده بودند که مردان
 شهر- یعنی مردان سدوم - خانه را احاطه داور^{۱۹:۲۲-۲۴}
 کردند، از جوانان گرفته تا به پیر مردان،
 تمامی قوم بدون استثنای^۵ ایشان لوط را
 صدای زده به او گفتند: «کجا بیند آن مردان
 که امشب نزد تو داخل شدند؟ ایشان را به
 سوی او بیرون آور تا آنان را بشناسیم.^۶»

^۶ لوط به سوی ایشان در مدخل بیرون آمد^{۷:۲۰-۱۳} لاو^{۱۴:۲۷}
 و در را پشت سر خود بست. ^۷ گفت: «نه روم^{۱:۲۴}

^۸ اینک دو دختر دارم که مردی را
 نشاخته اند، پس آنان را نزد شما بیرون
 می آورم. با آنان هر طور که به نظرتان پسند
 می آید، رفتار کنید. فقط به این مردان هیچ
 مکنید، چرا که وارد سایه سقف من
 شده اند». ^۹ گفتند: «از اینجا برو کنار.
 این همان کسی است که همچون بیگانه آمد
 نزد ما مسکن گزیند، و اکنون داور شده
 است! بسیار خوب! با تو بدتر از ایشان
 خواهیم کرد». ایشان بر آن مرد، یعنی بر
 لوط سخت هجوم آوردند و جلو آمدند تا در
 را بشکنند. ^{۱۰} اما آن مردان دست خود را

و چنان چه سخن گویم، خشمگین نشود:
 شاید در آنجا سی تن از آنان یافت شود». ^{۱۱}
 گفت: «اگر در آنجا سی تن از آنان بیابم،
 این کار را نخواهم کرد». ^{۱۲} [ابراهیم]
 گفت: «اینک جسارت ورزیده، با خداوندم
 سخن می گویم؛ شاید در آنجا بیست تن از
 آنان یافت شود». ^{۱۳} گفت: «به سبب بیست
 تن، ویران نخواهم ساخت». ^{۱۴} [ابراهیم]
 گفت: «خداوندم لطف کند و چنانچه یک
 حز^{۱۵:۲} بار دیگر سخن گویم، خشمگین نشود؛ شاید
 در آنجا ده تن از آنان یافت شود». ^{۱۶} گفت:
 «به سبب ده تن، ویران نخواهم ساخت».
^{۱۷} یهوه چون سخن گفتن با ابراهیم را به
 پایان برد، رفت، و ابراهیم به خانه خود
 بازگشت.

لوط و سدومⁿ

۱۹

آن دو فرشته شب هنگام به سدوم
 رسیدند. لوط به دروازه شهر نشسته
 بود. لوط به محض اینکه ایشان را دید،
 برخاست تا به استقبال ایشان برود و در
 حالی که چهره برخاک سجده می کرد،
 گفت: «سروران من، از سر لطف، به سوی
 خانه خدمتگزار خود منحرف شوید،
 خواهش می کنم، و شب را در آنجا به سر
 ببرید، پای هایتان را بشویید و بعد فردا
 صبح به راه خود خواهید رفت.» ^{۱۸} گفتند:

ⁿ نویسنده در اینجا رفتار ساکنان سدوم در قبال میهمانانشان و میهمان نوازی لوط را به گونه ای برجسته به نمایش می گذارد.
 میهمان نوازی لوط به میهمان نوازی ابراهیم در فصل ۱۸ تشبیه شده است.

^{۱۰} می توان چنین بروداشت کرد که ساکنان سدوم می خواهند در مورد اصل و نسب و نیات این بیگانگان اطلاعاتی کسب کنند؛ اما
 بیشتر احتمال دارد که «شناختن» در اینجا دلالتی جنسی داشته باشد (ر.ک. ۴:۱). در زبان های غربی، اصطلاح «سدومی
 کردن» (عنی لوط کردن) از همین روایت ناشی شده است.

او را خارج ساختند و بیرون از شهر مستقر نمودند.

^{۱۷} هنگامی که ایشان را به بیرون آوردند، گفت: «به خاطر حیات، بگریز، مت ۱۸-۱۵:۲۴ پست سرت را نگاه مکن و در تمام ناحیه^۹ در هیچ کجا مایست؛ به کوهستان بگریز، مبادا که هلاک شوی». ^{۱۸} لوط به ایشان گفت: «نه خواهش می کنم سرورم. ^{۱۹} اینک خدمتگزارات در نظرت فیض یافته، و تولطف بزرگی در حق من کردی که جانم حفظ نمودی؛ اما من نمی توانم به کوه برگریزم بی آنکه مصیبت به من برسد و بسیرم. ^{۲۰} اینک این شهر برای گریختن به آن نزدیک است، و چیز اندکی است. اجازه بدی که به آنجا بگریز - آیا چیز اندکی نیست؟ - تازنده بمانم». ^{۲۱} به او گفت: «باشد! این فیض را نیز به تو می بخشم^۵؛ شهری را که درباره اش سخن می گویی، واژگون نخواهم ساخت. ^{۲۲} بشتاب تا به آنجا بگریزی، زیرا تا به آن داخل نشوی، هیچ کاری نمی توانم بکنم». به همین سبب است که آن شهر را صوغرا^t اش ۵:۱۵ نامیدند.

^{۲۳} هنگامی که لوط به صوغرا رسید، خورشید بر روی زمین بیرون می آمد. ^{۲۴} و یهوه گوگرد و آتشی که از یهوه، از آسمان ^{۲۳:۲۹} لوط ^{۲۹:۱۷} می آمد، بر سر دوم و عموره بارانید. ^{۲۵} او

دراز کرده، لوط را نزد خود به خانه داخل آوردند و در را بستند.

^{۱۱} اما آن مردان را که در مدخل خانه بودند، ایشان آنان را به کوری زدند، از کوچک ترین گرفته تا به بزرگترین، آن سان که ناگزیر از یافتن در چشم پوشیدند.

^{۱۲} آن مردان به لوط گفتند: «دیگر چه کسانی را در اینجا داری؟ پسرانت^p، دخترانت و هر چه که در شهر از آن تو است، آنها را از این مکان خارج ساز. ^{۱۳} در واقع ما این مکان را ویران خواهیم ساخت؛ زیرا هیاهویی که بر علیه آنان برمی خیزد، در برابر یهوه عظیم است، و یهوه ما را فرستاد تا ایشان را نابود کنیم». ^{۱۴} لوط بیرون آمد و با دامادانش که می بایست با دخترانش ازدواج می کردند، سخن راند و گفت: «به پا خیزید! از این مکان خارج شوید؛ زیرا یهوه شهر را ویران خواهد ساخت» اما در نظر دامادانش آمد که او مزاح می کند.

^{۱۵} و چون پگاه برآمد، فرشتگان به لوط اصرار کردند و گفتند: «به پا خیز! زن و دو دخترت را که [در اینجا] یافت می شوند بر گیر، مبادا در مجازات شهر هلاک شوید». ^{۱۶} چون او تأخیر می کرد، مردان دستش را گرفتند و دست زن و دست دو دخترش را، زیرا یهوه می خواست او را برها ند؛ ایشان

^p در این آیه در متن اصلی، آمده: «داماد، پسرانت،...» ما این را در ترجمه حذف کرده ایم. شاید این توضیحی باشد مبنی بر آیه ^{۱۴}.

^q «ناحیه» اسمی عام است که تبدیل شده به نام خاص جغرافیایی (ر.ک. ۱۰:۱۲-۱۳).

^s تحتاللفظی: «صورت را بلند می کنم».

^t «صوغرا» از واژه عبری «صغری» یعنی «کوچک و ناچیز» مشتق شده است (همان صغير در عربی /م).

ما آید.^{۳۲} بیا و پدرمان را شراب بنوشانیم حب:۲
 و با او بخوابیم، بدینسان، از پدرمان به
 نسلی حیات خواهیم بخشید.^{۳۳} آن شب به
 پدر خود شراب نوشاندند و دختر بزرگتر
 رفت و با پدرش خوابید، بی آنکه وی نه از لاو:۱۸-۷-۶:
 خوابیدن [دختر] خود مطلع شود و نه از
 برخاستنش.^{۳۴} باری، روز بعد، بزرگتر به
 کوچکتر گفت: «اینک دیروز با پدرم
 خوابیدم؛ امشب نیز به او شراب بنوشانیم،
 و تو برو و با او بخواب، بدینسان، از
 پدرمان به نسلی حیات خواهیم بخشید».
^{۳۵} باز در آن شب، به پدر خود شراب
 نوشاندند و دختر کوچک تر برخاست و با
 او خوابید، بی آنکه وی نه از خوابیدن
 [دختر] خود مطلع شود نه از برخاستنش.
^{۳۶} دو دختر لوط از پدر خود باردار شدند.
^{۳۷} دختر بزرگتر پسری زایید و او را موآب
 نام نهاد؛ این پدر موآبیان است [که] تا به
 امروز [وجود دارند].^{۳۸} دختر کوچکتر نیز
 پسری زایید و او را بن عَمَّی نام نهاد، این
 پدر بنی عمُون است [که] تا به امروز
 [وجود دارند].

این شهرها و تمام ناحیه و نیز تمام ساکنان
 شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت.

^{۲۶} زن [لوط] به عقب نگریست و تبدیل
 شد به ستونی از نمک.^{۳۹}

^{۲۷} ابراهیم صبح زود برخاست و به مکانی
 که در حضور یهوه ایستاده بود، [رفت].

^{۲۸} او به جانب سدهم و عمره و به سوی
 تمام سرزمین ناحیه نگریست، و اینک دید
 که دود زمین همچون دود کوره بالا می آید.

^{۲۹} بدینسان، هنگامی که خدا شهرهای
 ناحیه را ویران ساخت، خدا ابراهیم را به
 یاد آورد، و لوط را از میان واژگونی بیرون
 کشید، آن هنگام که شهرهایی را که لوط در
 آنها ساکن بود واژگون ساخت.

لوط و دخترانش^۷

^{۳۰} لوط از صوغر برآمد و با دو دخترش در
 کوهستان ساکن شد، زیرا از سکونت در
 صوغر می ترسید. او در غاری مسکن
 گرفت، او و دو دخترش.

^{۳۱} دختر بزرگتر به کوچکتر گفت:
 «پدرمان پیر است و در سرزمین مردی
 نیست که طبق عادت تمامی زمین^W به سوی

^۷ در منطقه متلاطم و گوگردی جبل السدوم، ستون هایی با اشکال عجیب و غریب وجود دارد که انسان را به یاد مجسمه می اندازد.
 این روایت کوتاه توضیحی است درباره مشاً و نام های موآبیان و عمونیان (شاید هم توضیحی استهزاء آمیز باشد). نویسنده

نشان می دهد که این اقوام با اسرائیل پیوند خویشاوندی دارند، زیرا اعکاب برادر زاده ابراهیم هستند.

W ترجمه احتمالی دیگر: «تمامی سرزمین». در اینجا بازتاب سنتی را می باییم که بر اساس آن تمامی زمین به واسطه آتش ویران
 می شود و بازماندگان آن، فقط یک پدر و دو دختر می باشند.

ابراهیم در جنوب

به او دست بزنی.^۷ و حال، زن این مرد را باز پس ده، زیرا او نبی^a است: او برای تو دعا خواهد کرد و تو خواهی زیست. اما اگر او را باز پس ندهی، بدان که به یقین خواهی مرد، تو و خوبشانت».

^۸ ابیملک صبح زود برخاست و تمامی خدمتگزارانش را فرا خواند و همه این امر را با ایشان در میان گذاشت. افراد بسیار ترسیدند.^۹ ابیملک ابراهیم را فرا خواند و به او گفت: «به ما چه کردی! به توجه گناهی کرده ام که بر من و بر مملکتم چنین گناه عظیمی وارد آوردي؟ در حق من چیزهایی ناکردنی کردی!»^{۱۰} ابیملک باز به ابراهیم گفت: «چه در نظر داشتی که این کار را کردی؟»^{۱۱} ابراهیم گفت: «به خود گفتم: یقیناً در این مکان هیچ ترسی^b از خدا است»^{۱۶:۶}

نیست، و مرا به سبب زنم خواهند کشت.

^{۱۲} و تازه، او واقعاً خواهر من است، دختر پدرم، ولی نه دختر مادرم، وزنم شد.^{۱۳} پس هنگامی که خدا^c مرا به دور از خانه پدرم سرگردان ساخت، به او گفت: این است لطفی

ابراهیم و ابیملک^x

۱ ابراهیم از آنجا به سرزمین نگب

۲۰ رفت و میان قادش و سورا^y ساکن

شد؛ سپس در جرار اقامات گزید.^۲ از آن

سبب که ابراهیم درباره سارا می گفت:

«این خواهر من است»، ابیملک، پادشاه

جرار فرستاد تا سارا را برگیرند.^۳ اما خدا

۲۴:۳۱ در خوابی، شب هنگام، به سوی ابیملک

آمد و به او گفت: «اینک به سبب زنم که

گرفته ای خواهی مرد؛ زیرا او متأهل

است». ^{۱۳:۲} ابیملک که به آن زن نزدیک

نشده بود، گفت: «سرور من، آیا حتی

مردمانی را که عادل اند خواهی کشت؟

^۵ مگر این مرد نگفت: این خواهر من است؟

و این زن نیز خودش گفته است: این برادر

من است. من این کار را با دلی کامل و

دست هایی بی گناه کردم.^۷ ^۶ خدا در

خوابی به او گفت: «من نیز می دانم که این

کار را با دلی کامل کردی، و نیز من بودم

^{۷:۳۱} ^{۱:۲۵} ^{۲:۲۵} ^{۱:۲۶} ^{۲:۲۴} که تو را باز داشتم که بر علیه من

گناه ورزی، به این سبب است که نگذاشم

X این فصل را می توان به عنوان بازخوانی ۱۲-۱۰:۲۰ یا تفسیری دیگر از آن تلقی کرد. Under خصوص این مکان ها، ر.ک. ۷:۱۴ و ۷:۱۶. محل قرارگیری «جرار» ناشی از این است: احتمالاً نوعی بازی با کلمات میان آن

و کلمه «کر» عربی به معنی «اقامت گزیدن در سرزمین غریب» که در همان آیه مورد استفاده قرار گرفته، وجود دارد.

Z برخلاف بید ۱۲:۱۷، ابیملک مکافنه ای الهی دریافت می کند و می تواند در خصوص بی گناهی خود لب به اعتراض بگشاید.

a در اینجا ابراهیم نبی معرفی شده. برای قوم اسرائیل، نبی پیش از آنکه پیشگو باشد، کسی بود که خدا انتخاب می کرد تا به نام او سخن گوید و برای دیگران شفاعت کند (ر.ک. دعای ابراهیم در ۲۰:۱۸-۳۳). در خصوص انبیا، ر.ک. توضیح خروج

b در مشرق زمین باستان، «ترسیدن» از یک خدا یا پادشاه، تصدیق کردن او به عنوان خداوند و اعتماد کردن به او و اطاعت از او می باشد. بنابراین، ترس از یهود بیانگر حالت قبلی و درست شخص مؤمن در حضور خدا می باشد. در مورد این اصطلاح، ر.ک. توضیحات امث ۱:۷ و ۳:۸.

c تحت اللفظی: «خدایان» فعلی «سرگردان کردن» نیز در وجه جمع می باشد. این یک فرمول چندگانه پرستی است. شاید نویسنده می خواهد تلویحاً بگوید که باعث سرگردانی ابراهیم، خدای وی نبوده است: یا شاید هم می خواهد نشان دهد که ابراهیم از واژگانی چندگانه پرستی استفاده می کند چون فکر می کرد در سرزمینی است که در آن ترس خدا وجود ندارد. اما رفتار ابیملک و خدمتگزارانش حاکی از احترام ایشان به خدا می باشد.

۲ سارا باردار شد و پسری برای ابراهیم در پیری او زایید، در دوره‌ای که خدا اعلام داشته بود^g. ^۳ ابراهیم پسری را که برای او زاده شده بود، (پسری) که سارا زاییده بود، اسحاق نامید. ^۴ ابراهیم پسر خود اسحاق را در سن هشت روزگی ختنه کرد، اع ۸:۷ مطابق آنچه خدا به او امر کرده بود^g.

^۵ ابراهیم هنگامی که پرسش اسحاق برایش زاده شد، صد ساله بود.

۶

سارا گفت:
«خدا به من سبب خنده داده است؛ هر که از آن مطلع شود، درباره من خواهد خنید^h.»

^۷ وی نیز گفت: «چه کس می‌توانست به ابراهیم اعلام کند: سارا پسران را شیر خواهد داد! زیرا در پیری اش پسری زاییده‌ام.»

^۸ کودک بزرگ شد و از شیر گرفته شد، ^{۱۶} ^{۳۱-۲۲:۴۲} ^{۳۱-۲۲:۳۲} و ابراهیم در روزی که اسحاق را از شیر گرفتند، ضیافتی بزرگ ترتیب داد. ^۹ سارا دید که پسری که هاجر مصری برای ابراهیم زاییده بود، در حال بازی کردن^۱ با اسحاق،

^d این حرکت برای اعاده حیثیت سارا و شهادت بر وفاداری او به شوهرش می‌باشد. این احتمالاً عملی نماید و قضایی بود. برای مثال، نزد اعراب، حجاب و سیله‌ای است برای مشخص ساختن زنان متأهل از دیگران (ر.ک. تamar، فصل ۳۸).

^e این تنها آیده در این روایت است که در آن از اسم خاص خدای اسرائیل استفاده شده است. در اینجا تصریح شده که یهوه به کدام وسیله آن سرزمهین را دچار بلا ساخته بوده. اما در ضمن، اشاره به عقیم شدن زنان، پیش درآمدی است بر فصل بعدی که به شرح تولد اسحاق می‌پردازد.

^f در این فصل، سنت‌هایی با منشأهای گوناگون گردآوری شده. روایت ولادت اسحاق عمده‌تاً متاثر از سبک کهانی است؛ بیرون راندن هاجر گونه‌ای موازی با پیدا^{۱۶} یا بازخوانی آن است؛ روایت عهد میان ابراهیم و ابیملک، یا دست کم بخشی از آن، مربوط به همان نویسنده پیدا^{۲۰} است.

^g ر.ک. ۱۴:۱۸. در مورد فرمان ختنه ر.ک. ۱۲:۱۷.

^h گفته سارا با نام اسحاق نوعی بازی با کلمات انجام می‌دهد؛ معنی دقیق نام اسحاق این است: باشد که خدا «بخند» یا «لختند بزنند» یا «نیکو باشد». در پیدایش، اشارات دیگری به نام اسحاق و خنده‌ای که به آن مربوط می‌گردد یافت می‌شود، خصوصاً در ۱۷:۱۷؛ ۱۸:۱۲؛ ۱۸:۲۶.

ⁱ تحتاللغظی: «خندیدن» باز این اشاره دیگری است به نام اسحاق. عبارت «با اسحاق، پرسش» در متن عبری نیست و در ترجمه یونانی و وولگات اضافه شده است. این «بازی کردن» برای سارا مطوفون به نظر می‌رسد. سنت یهود و غالا^{۲۹:۴} در این امر نوعی آزار می‌بینند که بیرون کردن مادر و پسر را توجیه می‌کند؛ اما متن کتاب مقدس هیچ نشانه‌ای از نیت خصم‌انه اسماعیل نسبت به اسحاق به دست نمی‌دهد.

که در حق من خواهی کرد؛ هر جا که برسیم، درباره من بگو؛ این برادر من است.»

^{۱۴} ابیملک احشام کوچک و بزرگ و

برده‌ها گرفت. مرد و زن. و آنها را به ابراهیم داد؛ و زنش سارا را به او باز پس

داد. ^{۱۵} ابیملک گفت: «اینک سرزمهین من در برابر تو است؛ هر جا که به نظرت پسند

آید ساکن شو». ^{۱۶} و به سارا گفت: «اینک هزار [مشقال] نقره به برادرت

می‌دهم؛ این تورا حجابی بر روی چشمانت خواهد بود برای تمامی آنانی که با تو هستند، و تو تماماً عادل شمرده‌ای^d.»

^{۱۷} ابراهیم نزد خدا شفاعت کرد و خدا

ابیملک و زنش و کنیزانش را شفا داد که خروج^{۳۲:۳۹} ^{۱۵:۲۶} با^{۲۰:۵}

توانستند بزایند. ^{۱۸} زیرا یهوه هر بطنی را در خانه ابیملک عقیم^e ساخته بود، به سبب

سارا، زن ابراهیم.

اسحاق و اسماعیل^f

^۱ یهوه مطابق آنچه گفته بود، سارا

^{۲۱} را ملاقات کرد؛ یهوه برای سارا

^{۱۷:۱۵-۱۵:۲۱} ^{۱۸:۹-۱۵} مطابق آنچه اعلام داشته بود، به عمل آورد.

^d این حرکت برای اعاده حیثیت سارا و شهادت بر وفاداری او به شوهرش می‌باشد. این احتمالاً عملی نماید و قضایی بود. برای

مثال، نزد اعراب، حجاب و سیله‌ای است برای مشخص ساختن زنان متأهل از دیگران (ر.ک. تamar، فصل ۳۸).

^e این تنها آیده در این روایت است که در آن از اسم خاص خدای اسرائیل استفاده شده است. در اینجا تصریح شده که یهوه به کدام

وسیله آن سرزمهین را دچار بلا ساخته بوده. اما در ضمن، اشاره به عقیم شدن زنان، پیش درآمدی است بر فصل بعدی که به

شرح تولد اسحاق می‌پردازد.

^f در این فصل، سنت‌هایی با منشأهای گوناگون گردآوری شده. روایت ولادت اسحاق عمده‌تاً متاثر از سبک کهانی است؛ بیرون

راندن هاجر گونه‌ای موازی با پیدا^{۱۶} یا بازخوانی آن است؛ روایت عهد میان ابراهیم و ابیملک، یا دست کم بخشی از آن،

مربوط به همان نویسنده پیدا^{۲۰} است.

^g ر.ک. ۱۴:۱۸. در مورد فرمان ختنه ر.ک. ۱۲:۱۷.

^h گفته سارا با نام اسحاق نوعی بازی با کلمات انجام می‌دهد؛ معنی دقیق نام اسحاق این است: باشد که خدا «بخند» یا «لختند

بزنند» یا «نیکو باشد». در پیدایش، اشارات دیگری به نام اسحاق و خنده‌ای که به آن مربوط می‌گردد یافت می‌شود،

خصوصاً در ۱۷:۱۷؛ ۱۸:۱۲؛ ۱۸:۲۶.

ⁱ تحتاللغظی: «خندیدن» باز این اشاره دیگری است به نام اسحاق. عبارت «با اسحاق، پرسش» در متن عبری نیست و در

ترجمه یونانی و وولگات اضافه شده است. این «بازی کردن» برای سارا مطوفون به نظر می‌رسد. سنت یهود و غالا^{۲۹:۴} در

این امر نوعی آزار می‌بینند که بیرون کردن مادر و پسر را توجیه می‌کند؛ اما متن کتاب مقدس هیچ نشانه‌ای از نیت خصم‌انه

اسماعیل نسبت به اسحاق به دست نمی‌دهد.

خواهم ساخت.»^{۱۹} خدا چشمان او را باز کرد و او چاه آبی دید؛ اورفت و مشک را از آب پر کرد و به پسر نوشاند.

^{۲۰} خدا با آن پسر بود و او بزرگ شد. او در بیابان ساکن شد و کمانگیر گردید. ^{۲۱} او در بیابان فاران اقامت گزید و مادرش برای او زنی از مصر گرفت.

۲۵-۱۵:۲۶

عهد در بئرشبع^k

^{۲۲} باری، در آن زمان، ابیملک که فیکول^{*}، رئیس لشکرشن، او را همراهی می کرد، به ابراهیم گفت: «خدا در هر آنچه می کنی، با تو است.»^{۲۳} پس اکنون در اینجا برایم به خدا سوگند یاد کن که نه مرا، نه دودمان و نه اعقابم را فریب نخواهی داد، بلکه نسبت به من و نسبت به سرزمینی که در آن اقامت داری، همان وفاداری را خواهی داشت که من نسبت به تو داشته ام». ^{۲۴} ابراهیم گفت: «سوگند یاد می کنم».

^{۲۵} ابراهیم درباره چاهی که خدمتگزاران ابیملک به زور گرفته بودند، ابیملک را سرزنش کرد. ^{۲۶} ابیملک گفت: «اطلاع ندارم چه کسی این کار را کرده است؛ تو خودت مرا مطلع نساختی، و خودم نیز تا امروز چیزی درباره آن نشنیده بودم».

^{۲۷} ابراهیم احشام کوچک و بزرگ گرفت و

پسرش می باشد؛^{۱۰} و او به ابراهیم گفت: «این کنیز و پسرش را دور کن؛ زیرا یو:۸-۳۳:۲۵ پسر این کنیز با پسر من، با اسحاق، ارت ببرد». ^{۱۱} این امر ابراهیم را بسیار ناخشنود کرد، به سبب پسرش. ^{۱۲} اما خدا به ابراهیم گفت: «برای پسر و برای کنیز ناخشنود روم:۹:۷ میاش؛ هر چه سارا به تو بگوید، او را گوش عبر:۱۱:۱۸ کن، زیرا از اسحاق است که نسلی به نام خود خواهی داشت.^{۱۳} و اما درباره پسر کنیز، از او نیز ملتی بزرگ خواهم ساخت، چرا که او نسل تو است.»

^{۱۴} ابراهیم صبح زود برخاست و نان و مشک آبی گرفت و آنها را به هاجرداد، سپس کودک را بردوشش^ل گذاشت و او را ببرون کرد. او از آنچه در بیابان بئرشبع سرگردان شد. ^{۱۵} چون آب مشک تمام شد، کودک را زیر یکی از بوته ها اندادخت، ^{۱۶} و رفت و در مقابل او، در فاصله پرتاب کمان نشست؛ زیرا می گفت: «مردن طفل را نبینم!» پس در مقابل او نشست. و پسر شروع به بلند کردن صدا و گریستان کرد. ^{۱۷} خدا صدای پسر را شنید، و فرشته خدا از آسمان هاجر را صدا زد و به او گفت: «چه شده، هاجر؟ مترس؛ زیرا خدا صدای پسر را از آنجا که هست، شنیده. ^{۱۸} به پا خیز! پسر را بلند کن و او را محکم در دست خود بگیر، زیرا از او ملتی بزرگ

ج تحت الفظی: «او بردوشش گذاشت و فرزند و او را ببرون کرد». برای اینکه متن قابل درک شود، اصلاح اندکی ضروری بوده است؛ شاید متن ماسورتی سعی کرده از تناقض با ۱۷:۲۵ اجتناب کند؛ بچه ۱۴ ساله را بردوش مادرش نمی گذارند.

k این روایت دو سنت مختلف را سوگند را در هم ادغام می کند، سوگندی که یا ابیملک از ابراهیم درخواست کرد، یا سوگندی که ناشی از تنشی بوده که بر سر موضوع چاه پدید آمده بود (ر. ک. توضیح ۱). ابراهیم حق خود را بر چاه به دست می آورد.

*k این نام منشأی مصر یا آناتولیایی دارد.

^۰ابراهیم قربانی می کند^۱ عبری: ۱۷:۱۱-۱۶:۱۹
^۱باری، بعد از این رویدادها، خدا بع: ۲۱-۲۳:۲۳

^{۲۲}ابراهیم را آزمایش کرد. او به وی ۵۲:۲ میگفت^۲: «ابراهیم!» وی گفت: «لبیک». [خدا]^۳ گفت: «پسرت را برگیر، یگانه ات^۴ را که دوست می داری، اسحاق میک: ۶:۳۷-۷:۳۷ مت

را، و به سرزمین موریا^۵ برو؛ در آنجا او را همچون قربانی سوختنی^۶، بریکی از کوه هایی که به تو خواهم گفت، تقدیم کن.

^۷ابراهیم صبح زود برخاست و الاغ خود را زین کرد و دو خدمتگزار خود و اسحاق پسر خود را با خود گرفت؛ او چوب قربانی سوختنی را خرد کرد و برای رفتن به مکانی که خدا به او گفته بود، به راه افتاد. ^۸ روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرد و آن

به ابیملک داد، و هر دو عهدی بستند.^۹ چون ابراهیم هفت بره ماده از گله جدا می کرد، ^{۱۰} ابیملک به ابراهیم گفت: «این هفت بره ماده که جدا کرده ای اینجا چه می کند؟» ^{۱۱} گفت: «این هفت بره ماده را از دست من بگیر تا برای من شهادتی باشد که این چاه را من حفر کرده ام». ^{۱۲} به این سبب است که این چاه را بئرشیع^۱ نامیده اند، زیرا در آنجا هر دو سوگند یاد کرده بودند.^{۱۳} چون در بئرشیع عهد بستند، ابیملک با فیکول، رئیس لشکر شرمن، رفت و ایشان به سرزمین فلسطینیان^{۱۴} باز گشتند.^{۱۵} ابراهیم درخت گزی در بئرشیع کاشت و در آنجا نام یهوه، خدای ابدیت^{۱۵} را خواند.^{۱۶} ^{۱۶:۴-۲۶:۴} ابراهیم روزگاری طولانی در سرزمین فلسطینیان اقامت گزید.

^۱ «بئرشیع» را می توان یا «چاه سوگند» یا «چاه هفت» ترجمه کرد. دو سننی که در توضیح k ذکر شده، به یکی از این دو معنی مربوط می گردد.

m جنوب فلسطین مستقر گردیدند. در مورد ایشان ر. ک. کتاب داوران و پید. ۱۰:۱۴

n به عبری «ایل اولاد» این عنوان برای خدا فقط در این آیه به کار رفته است. روش است که در نظر نویسنده، این نامی بوده که خدای اسرائیل به واسطه آن خود را متجلی می کرده است (بیز. ر. ک. «ایل-شدای» و «ایل روئی»).

o این روایت مشهور که معمولاً «قربانی اسحاق» نامیده می شود، تلویحاً قربانی انسان ها را در اسرائیل محکوم می کند؛ این عمل ظاهراً تا سده ششم ق.م. در مواقع بحرانی در اسرائیل مورد اجرا بوده است. روایت بیانگر ایمان ابراهیم است، ایمانی که سبب اطاعت او از خدا می شود، حتی اگر او چیزی را بطبلید که برای او عزیزترین است. «بسن» اسحاق نقش مهمی در مباحث دینی یهود ایفا می کند؛ پدران کلیسا نیز قربانی اسحاق را نمونه ای از قربانی عیسی مسیح تلقی خواهند کرد. قرآن نیز به این روایت اشاره می کند بدون آنکه از پسری که ابراهیم باید قربانی کند نام ببرد؛ در سنن اسلامی خدا اسماعیل را از پدرش می طلبد.

p بخش اول آیه ۱ برای آن است که خواننده از نیت الهی آگاه شود.

آفرین یافته، آن را با اصطلاح «عزیز» برگردانده است.

q طبق سنن، این کوه را یا همان سرزمین اموریان تلقی کرده اند (ترجمه سریانی پیرو این سنن است)، یا تپه صهیون (ر. ک. ۲-۱:۳). متن سامری چنین قرائت می کند: «سرزمین حاصل خیزی» این نام ممکن است ابداعی الهیاتی باشد که یادآور تعلیم یهوه است.

r تحتاللفظی: «او را به سریالی برآور» این اصطلاحی است فنی برای قربانی سوختنی که مستلزم این بود که تمام قربانی به افتخار خدا سوزانده شود.

می دانم که از خدا می ترسی و اینکه پسرت،
یگانه ات را از من دریغ نداشتی.»

^{۱۳}ابراهیم چشمان خود را بلند کند و

نگریست: قوچی آنجا بود که از شاخ هایش ^{۱۴}قرن ۱۰:۱۳

در خارستانی گیر کرده بود. ابراهیم رفت و
قوچ را گرفت و آن را همچون قربانی
سوختنی به جای پسر خود تقدیم کرد.
^{۱۴}ابراهیم این مکان را یهوه - بیهه نامید؛ به
همین سبب است که امروز می گویند: «بر

کوه یهوه، تدارک دیده خواهد شد.»

^{۱۵}فرشته یهوه برای بار دوم ابراهیم را از
آسمان صدا زد، ^{۱۶}و گفت: «به خود

سوگند یاد می کنم - وحی یهوه - : چون این ^{۱۷}عبر:۱۳

کار را کردی و پسرت، یگانه ات را دریغ
نداشتی، ^{۱۷}تو را پر از برکات خواهم

ساخت و اععقابت را به سان ستارگان
آسمان و همچون ریگی که روی ساحل دریا

^{۱۸}:۱۲:۲۱:۵

است فروزنی خواهم بخشید. اععقابت دروازه
دشمنانشان را مالک خواهد شد، ^{۱۸}و از

اععقاب تو تمامی ملت های زمین خود را
برکت خواهند داد، در مقابل اینکه از

صدای من اطاعت کردي^{۱۹}.»

^{۱۹}ابراهیم به سوی خدمتگزاران خود
بازگشت، و به راه افتادند تا با هم به

بشرشیع بروند. ابراهیم در بشرشیع ساکن
شد.

مکان را از دور دید. ^{۲۰}ابراهیم به
خدمتگزارانش گفت: «شما اینجا با الاغ
بمانید؛ من و پسر تا آنجا می رویم تا
پرستش کنیم؛ سپس به سوی شما باز
خواهیم گشت.»

^{۲۱}ابراهیم چوب قربانی سوختنی را گرفت
و آن را بر پسر خود، اسحاق گذارد؛ او

آتش و چاقور را به دست خود گرفت، و هر
دو با هم روانه شدند. ^{۲۲}اسحاق به ابراهیم،

پدر خود گفت: او گفت: «پدرم!»
[ابراهیم] گفت: «لبیک، پسرم.»

[اسحاق] گفت: «اینک آتش و چوب، اما
گوسفند قربانی سوختنی کجا است؟»

^{۲۳}ابراهیم گفت: «خدا خودش برای خود
گوسفند قربانی سوختنی را فراهم خواهد
ساخت، پسرم^{۲۴}.» ایشان هر دو با هم رفتند.

^{۲۵}چون به مکانی که خدا به او گفته بود،
رسیدند، ابراهیم در آنجا قربانگاهی بنا

کرد؛ چوب را مرتب ساخت و اسحاق، پسر
خود را بست و او را بر قربانگاه، بر روی

چوب ها گذارد. ^{۲۶}سپس ابراهیم دست خود
را دراز کرد و چاقور را بر گرفت تا پسر خود را

ذبح کند. ^{۲۷}اما فرشته خدا او را از آسمان
صدا زد و گفت: «ابراهیم! ابراهیم! وی

گفت: «لبیک». ^{۲۸}[فرشته] گفت: «دست
بر پسر مبر و با او هیچ مکن، زیرا اکنون

^{۲۹}یو:۳:۲۲:۸ روم

t این جمله برای آن است که نامی را که در آیه ۱۴ آمده توضیح دهد. آن را می توان در دو معنا درک کرد: عبارت «پسرم» می تواند به این معنا باشد که «خداؤند پسرم را همچون قربانی فراهم خواهد آورد»، یا اشاره ای است به اینکه ابراهیم علی رغم تمام شواهد و قرائی، باور داشت که خدا گوسفندی را به جای پسرش انتخاب خواهد کرد.

u تکرار و عده ها در آیات ۱۴-۱۵ احتمالاً بعدها به روایت اضافه شده. نویسنده در اینجا شیوه یاد کردن سوگند را مشخص می سازد (آیه ۱۶)، شیوه ای که در سنت تثنیه ای مکرراً به چشم می خورد. اشغال دروازه دشمنان حالتی جنگی را به وعده می افزاید، حالتی که در تثنیه نیز یافت می شود.

سرانجام ابراهیم

سخن گفت: ^۴ «من در میان شما غریب و میهمان هستم؛ ملک آرامگاهی ^a را در میان خود به من بدھید تا میته خود را دفن کنم [و او را] از مقابل خود [بردارم]». ^۵ پسران حت به ابراهیم پاسخ داده، به او گفتند: ^۶ «ما را گوش کن، سرور من. تو در میان ما رئیسی از خدا می باشی؛ میته خود را در زیباترین آرامگاه های ما دفن کن. هیچ یک از ما آرامگاه خود را از تو در بین نخواهد داشت تا میته خود را در آن دفن کنی». ^b

^۷ ابراهیم برخاست و در مقابل مردمان سرزمین، و در مقابل پسران حت سجد کرد، ^۸ و به این مضمون با آن سخن گفت: «اگر مورد پسند شما است که میته خود را دفن کنم [و او را] از مقابل خود [بر دارم]، به من گوش دهید و برای من نزد عفرون^c پسر صوحار وساطت کنید، ^۹ تا غار مکفیله خود را به من بدهد که در انتهای مزرعه اش می باشد. آن را همچون ملک تشییع جنازه در میان شما، در مقابل ارزش کاملش به نقره، بدهد».

تولد رفقه^۷

^{۱۰} باری، بعد از این رویدادها، به ابراهیم اعلام داشتند: «اینک ملکه نیز پسرانی برای ناحور، برادرت زاییده است: ^{۱۱} ایوب ۱:۱ عوص، نخستزاده اش، و بوز، برادرش، و قموئیل، پدر ارام، ^{۱۲} و کاسد و حَزو و فلداش و یَدلاف و بتَوئیل». ^{۱۳} بتَوئیل رفقه را تولد کرد. این هستند ^{۱۴:۲۴} هشت (فرزنده) که ملکه برای ناحور برادر ابراهیم زایید. ^{۱۵:۲۵} زن صیغه ای او، به نام رئومه نیز فرزندانی داشت: طَبَح و جَاحَم و تَاحَش و معَكَه».

آرامگاه سارا^w

^{۱۶} عمر سارا صد و بیست و هفت سال بود - این چنین است سال های عمر سارا؛ ^{۱۷} و سارا در قریه - اربع^x - یعنی حبرون - در سرزمین کنعان درگذشت. ابراهیم رفت تا برای سارا نوحه گری کند و برای او بگردید.

^{۱۸} سپس ابراهیم از مقابل میته خود برخاست و به این مضمون با پسران حت^z

^۷ این فهرست شجره نامه ای دنباله فهرست ۱۱:۲۷-۳۲ می باشد. به این ترتیب، ناحور ارامی صاحب ۱۲ پسر می شود که از آنها رفقه، زن اسحاق، زاده می شود؛ یعقوب نیز ۱۲ پسر داشت (۲۶:۲۲-۲۶:۳۵) و همچنین اسماعیل (۲۰:۲۵-۱۷:۲۰) و عیسو (۳۶:۱۰-۱۴) هر دو ۱۲ پسر داشتند.

^w این فصل مربوط به سنت کهانی است.

^x تحت اللطفی: «شهر چهار» طبق یوش ۱۴:۱۵ و داور ۱:۱۰ این نام قدیمی حبرون است.

^z حت (یا حتی) در متون آشوری و بابلی دلالت دارد بر مجموعه سرزمین های سامی غرب؛ بنابراین، «پسران حت» در اینجا آن حتی های امپراتوری آنانولیابی نیستند که در حدود ۱۲۰۰ ق.م. از میان رفت (ر. ک. توضیح ۱۵:۱۰).

^a برآساس نگرش کهانی، ابراهیم در کنعان موقعیت مهاجری را دارد که صاحب زمین نیست (اما ر. ک. پید ۱۳) و باید برای آرامگاه خانوادگی، زمینی برای خود بخرد؛ موضوع آرامگاه خانوادگی در روزگار باستان نقش بسیار مهمی ایفا می کرد (ر. ک. توضیح ۱:۲۲-۱:۱۳).

^b کسانی که طرف صحبت ابراهیم بودند نیز او را همچون «رئیسی از جانب خدا» قبول داشتند.

^c در یوش ۹:۱۵ و جاهای دیگر، عفرون نام یک ناجیه است.

دارد،^{۱۸} به مالکیت ابراهیم درآمد، در مقابل چشمان پسران حت، و تمام آنانی که از دروازه شهر داخل می شدند.

^{۱۹} پس از این، ابراهیم سارا، زن خود را در غار مزرعه مکفیله که در مقابل مرمری- یعنی حرون- در سرزمین کنعان است، دفن کرد.^{۲۰} بدینسان، مزرعه و غاری که در آن یافت می شود، از پسران حت به مالکیت ابراهیم برای تشییع جنازه منتقل شد.

:۱۰-۱:۲۸
۲۰-۱:۲۹

ازدواج اسحاق و رفقه^f

^۱ ابراهیم پیر و سالخورده بود، و **۲۴** یهوه ابراهیم را در هر چیز برگت داده بود.^۲ ابراهیم به خدمتگزار خود که پیر خانه اش بود و بر هر چه که از آن وی بود اختیار داشت، گفت: «دست خود را زیر ران من بگذار^۳، و تورا به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین قسم خواهم داد که برای پسرم زنی از میان دختران کنعانیان که در میانشان ساکن ممکن است.^۴ بلکه خواهی رفت و زنی برای پسرم اسحاق از سرزمین من و خویشان من خواهی گرفت».^۵ خدمتگزار به او گفت: «شاید آن زن نخواهد به این سرزمین به دنبال من بیاید. آیا آنگاه باید پسرت را به سرزمینی ببرم که از آن بیرون آمدی؟»^۶ ابراهیم به او گفت: «زنهر پسرم را آنچا مبری.^۷ یهوه، خدای

^{۱۰} باری، عفرون در میان پسران حت نشسته بود. عفرون حتی به ابراهیم پاسخ داد طوری که پسران حت بشنوند، و همه آنان

که از دروازه شهر^d داخل می شدند:
^{۱۱} «نه، سرور من، به من گوش کن: مزرعه را به تو می دهم، و غاری را که در آنجا یافت می شود، آن را به تو می دهم؛ در مقابل چشمان پسران قوم آن را به تو می دهم؛ میته خود را دفن کن».

^{۱۲} ابراهیم در مقابل مردمان سرزمین سجد کرد،^{۱۳} و اینچنین با عفرون سخن گفت، طوری که مردمان سرزمین بشنوند: «فقط لطف نما و به من گوش کن. پول سمو^{۲۴:۲۴} مزرعه را می دهم؛ آن را از من بپذیر^e تا میته خود را آنچا دفن کنم». ^{۱۴} عفرون به ابراهیم پاسخ داد و به او گفت: ^{۱۵} «سرور من، به من گوش کن. زمینی (به بهای) چهارصد مثقال نقره میان من و تو چیست؟ میته ات را، آن را دفن کن». ^{۱۶} ابراهیم به عفرون گوش کرد و ابراهیم برای عفرون نقره ای را که گفته بود وزن کرد، طوری که همه پسران حت بشنوند: چهارصد مثقال نقره که نزد بازرگان رایج است.

^{۱۷} بدینسان، مزرعه عفرون واقع در مکفیله، در مقابل مرمری، مزرعه و غاری که در آن یافت می شود، و نیز تمامی درختان که در مزرعه است، که در پیرامون آن قرار

^d این اشخاص، مقامات بلندپایه شهر بودند که می توانستند بر آنچه شییده یا دیده بودند، شهادت دهند. «دروازه» محلی عام بود که در آن امور تجاری رتق و فرق می شد و عدالت مورد اجرا قرار می گرفت.

^e نویسنده بر این نکته تأکید نام دارد که ابراهیم اصرار داشت که بهای آرامگاه را بپردازد. تمام این صحنه، به گونه ای بسیار واعقی، پادآور تعارفاتی است که به هنگام معامله ملک، در خاور نزدیک صورت می گیرد.

^f تاریخ نگارش این روایت احتمالاً به دوره پارس ها باز می گردد، در آن بازتاب مشغله های فکری مشابه با آنچه را که در کتاب های عزرا و نوحیا یافت می شود مشاهده می کنیم، خصوصاً موضوع ممنوعیت ازدواج های مختلط را.

^g این حرکت باعث می شود سوگند با تشریفات بیشتری همراه باشد، چرا که پای نیروی جنسی مرد را به میان می آورد.

را نیز خواهم نوشانید - این همان دختری خواهد بود که برای خدمتگزارت اسحاق در نظر گرفته ای، و به این خواهم دانست که در حق اربابم و فاداری نشان داده ای.^۱

^{۱۵} باری، او هنوز از سخن^۱ گفتن فارغ اش^{۲۴:۶۵} نشده بود که رقصه، دختر بتوئیل، پسر ملکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون می آمد؛ او کوزه اش را بردوشش داشت.^{۱۶} دختر جوان برای دیدن بسیار دلپذیر بود؛ او با کرده بود و مردی او را نشناخته بود. او به چشمی فرود آمد و کوزه خود را پر کرد و بالا آمد.

^{۱۷} خدمتگزار به مقابله دوید و گفت: یو^{۷:۴} «خواهش می کنم کمی آب از کوزه ات به من بچشان». ^{۱۸} او گفت: «بنوش، سرور من» و تعجیل کرد تا کوزه را روی دست خود پایین بیاورد و او را بنوشاند.^{۱۹} چون از آب دادن به او فارغ شد، گفت: «برای شترانت نیز آب خواهم کشید تا آن هنگام که از نوشیدن فارغ شوند». ^{۲۰} او تعجیل کرد تا کوزه خود را در آبشخور خالی کند و باز به سر چاه دوید تا آب بکشد و برای همه شتران آب کشید. ^{۲۱} آن مرد در سکوت او را نگاه می کرد تا بداند آیا یهوه مفرش را کامیاب ساخته یا نه.

^{۲۲} هنگامی که شتران از نوشیدن فارغ شدند، آن مرد حلقه طلا به وزن نیم مثقال حرق^{۱۶:۱۱}

آسمان، که مرا از خانه پدرم و از زادگاهم
دان^{۲:۲۸} برگرفت و با من سخن^{۳:۲۸} h گفته و با سوگند به
من گفته: این سرزمین را به اعقاب تو خواهم

داد، هم او است که فرشته^۱ خود را در مقابل^{۷:۱۲} تو خواهد فرستاد تا از آنجا زنی برای پسرم
بگیری.^۸ و اگر آن زن خواهد به دنبال تو
بوشع^{۲:۲۰} بباید، از سوگندی که به تو می دهم مبرا
خواهی بود. در هر حال، پسرم را به آنجا
میر». ^۹ خدمتگزار دست خود را زیر ران
ابراهیم، ارباب خود نهاد و در این باره برای
او سوگند یاد کرد.

^{۱۰} خدمتگزار ده شتر از شتران ارباب خود گرفت و از بهترین چیزهایی که اربابش داشت برداشت و به راه افتاد و به سوی ارام نهرایم^{۱۱} k به سوی شهر ناحور رفت. ^{۱۱} او شترها را بیرون شهر، نزدیک چاه آبی، به هنگام غروب، زمانی که زنانی خروج^{۲:۲۹} ^{۱۶:۲} که آب می کشند بیرون می آیند، نشاند. ^{۱۲} گفت: «ای یهوه، خدای ارباب ابراهیم، لطف فرما و امروز ملاقاتی برایم ترتیب ده و در حق اربابم ابراهیم و فاداری نشان بده. ^{۱۳} من اینک کنار چشمی آب ایستاده ام، و دختران مردم شهر برای آب کشیدن بیرون می آیند. ^{۱۴} بسیار خوب! دختر جوانی که به او بگوییم: خواهش می کنم کوزه ات را خم کن تا بنوشم، و او بگویید: بنوش و شترانت

^۱ این یادآوری ای است از ۳:۱۲، ۷ که در ۱۶:۲۲ تکمیل شده است.

^۲ منظور فرشته حافظی است که اشخاص را به هنگام مسافرت همراهی می کند، مانند ماجراهی کتاب طوییاس.

^۳ این اصطلاح دلالت دارد بر بین النهرين شمالی، یعنی منطقه ای که خویشاوندان ابراهیم در آن زندگی می کردند.

^۴ مشخص نیست که آیا منظور نام دیگری برای شهر حران است (جایی که خانواده ناحور در آن ساکن اند)، یا شهر دیگری. در واقع، متون ماری و مدارک آشور به شهری به این نام در نزدیکی حران اشاره می کنند.

^۵ در تمام این روایت، خدا سخنی نمی گوید، اما رویدادها و دعای خدمتگزار تلویحاً بیانگر عمل الهی می باشد. این روش را به طور خاص در ماجراهای یوسف مشاهده می کنیم.

آنچه را که برای گفتن دارم نگفته باشم،
نخواهم خورد». [لابان] گفت: «سخن
بگو».

^{۳۴} گفت: «من خدمتگزار ابراهیم هستم.
^{۳۵} یهوه ارباب مرا از برکات مملو ساخته و
او شروتمند شده است؛ به او احشام کوچک
و بزرگ، نقره و طلا، و بردۀ مرد وزن - و
۲:۱۳ شتران و الاغان داده است. ^{۳۶} سارا، زن
اربابم، در پیری خود، پسری برای اربابم
زاییده و او هر آنچه را که دارد به وی داده
است. ^{۳۷} اربابم مرا قسم داده و گفت: برای
پسرم زنی از میان دختران کنعانیان که در
سرزمین ایشان ساکنم مگیر. ^{۳۸} بلکه به
خانه پدرم و نزد خانواده ام برو و زنی برای
پسرم بگیر. ^{۳۹} من به اربابم گفتم: شاید آن
زن به دنبال من نیاید. ^{۴۰} اما او به من
گفت: یهوه که در برابر او راه رفته ام،
فرشته خود را با تو خواهد فرستاد؛ او سفر
تورا کامیاب خواهد ساخت و برای پسرم
زنی از خانواده ام و از خانه پدرم خواهی
گرفت. ^{۴۱} آنگاه از لعنت من مبرا خواهی
بود، چون که به خانواده ام رفته ای. و اگر به
تو زن ندهند، از لعنت من مبرا خواهی بود.
^{۴۲} «پس امروز به سر چاه رسیدم و گفتم:
ای یهوه، خدای اربابم ابراهیم، اگر لطف
کرده، سفری را که می کنم کامیاب سازی،
^{۴۳} اینک نزدیک چاه می ایستم؛ دختر
نوجوانی که برای آب کشیدن بیرون بباید و
من به او بگویم: خواهش می کنم کمی آب
از کوزه ات بده تا بنوشم، ^{۴۴} و او به من
بگویید: خودت بنوش و برای شترانت نیز امث ۱۹:۱۴

گرفت و دو النگو^m برای دستش به وزن ده
[مشقال] طلا، ^{۲۳} و گفت: «دختر چه کسی
هستی؟ خواهش می کنم مرا آگاه ساز. آیا
در خانه پدرت جایی هست تا شب را در
آنجا سر کنیم؟» او وی را گفت: «من دختر
بتوئیل هستم، پسری که ملکه برای ناحور
زاده است». ^{۲۵} سپس وی را گفت: «نزد ما
کاه و علوفه به فراوانی هست و جا برای
گذراندن شب». ^{۲۶} آن مرد خم شد و در
برابر یهوه سجده کرد، ^{۲۷} و گفت: «مبارک
باد یهوه، خدای اربابم ابراهیم که وفاداری
و امانت خود را در حق اربابم ترک نکرده!
یهوه مرا در را، به سوی خانه برادران
اربابم هدایت کرده است».

^{۲۸} دختر جوان دوید و خانه مادرش را از
آنچه رخ داده بود آگاه ساخت. ^{۲۹} رفقه
برادری داشت به نام لابان. لابان بیرون، به
سر چاه به سوی آن مرد دوید. ^{۳۰} او به
مجرد اینکه انگشتی و النگوها را بر دست
خواهش دید و سخنان رفقه، خواهر خود را
شنید که «این مرد این گونه با من سخن
گفت»، به سوی آن مرد رفت که هنوز
نزدیک شتران بر سر چاه ایستاده بود. ^{۳۱} او و
وی را گفت: «داخل شو، ای مبارک یهوه؛
چرا بیرون ایستاده ای، حال آنکه من خانه
را خالی کرده ام و برای شتران جا هست؟»
^{۳۲} او آن مرد را داخل خانه ساخت و شتران
را باز کرد و به شتران کاه و علوفه داد، و به
وی و کسانی که با او بودند، آب برای
شستن پای هایشان (داد). ^{۳۳} سپس در
مقابل او خوراک گذارندند اما او گفت: «تا

^m «حلقه» و «النگو» جزو جواهرات زن شرقی است. متن سامری تصویر کرده که این حلقه برای بینی دختر جوان است، همانطور که این امر در آیه ۴۷ ذکر شده است.

^{۵۲} پس چون خدمتگزار ابراهیم سخنان ایشان را شنید، بر زمین در برابر یهوه سجده کرد، ^{۵۳} سپس خدمتگزار اشیا نقره و اشیا طلا و جامه‌ها بیرون آورد و به رفقه داد؛ همچنین پیشکش‌هایی گرانبها به برادر و مادر او داد. ^{۵۴} ایشان خوردند و نوشیدند، او کسانی که با او بودند و شب را به سر بردن.

بامدادان، چون برخاستند، گفت: «بگذارید به سوی اربابم روانه شوم». ^{۵۵} برادر و مادر [رفقه] گفتند: «دختر جوان چند روزی با ما بماند، حدود ده روز، بعد از آن خواهد رفت». ^{۵۶} او به ایشان گفت: «مرا به تأخیر میندازید، چرا که یهوه سفر مرا کامیاب ساخته؛ بگذارید بروم، بروم به سوی اربابم». ^{۵۷} گفتند: «دختر جوان را صدا بزنیم و نظر او را بپرسیم». ^{۵۸} رفقه را صدا زند و به او گفتند: «آیا می‌خواهی با این مرد بروی؟» گفت: «خواهم رفت».

^{۵۹} ایشان گذاشتند که رفقه، خواهرشان برود، همچنین دایه‌اش، و خدمتگزار ابراهیم و کسانش. ^{۶۰} ایشان رفقه را برکت داده، او را گفتند:

تبدیل شو، تو، ای خواهر ما،
به هزاران کرور!
و بادا که اعقابت مالک شوند
در واژه نفترت کنند گانشان را.^p

۳:۲۸

آب خواهم کشید این آن زنی است که یهوه برای پسر اربابم در نظر گرفته است! ^{۴۵} هنوز از سخن گفتن در دلم فارغ نشده بودم که رفقه بیرون می‌آمد و کوزه‌اش بر دوشش بود. او به چاه فرود آمد و آب کید. به او گفت: خواهش می‌کنم آب بده تا بنوش. ^{۴۶} او تعجیل کرد که کوزه‌اش را از روی خودش پایین بباورد و گفت: بنوش و به شترانت نیز خواهم نوشاند. من نوشیدم و به شتران نیز آب داد. ^{۴۷} از او سؤال کرده، گفت: دختر چه کسی هستی؟ گفت: دختر بتولیل، پسر ناحور، همان پسر که ملکه برای او زایید. من حلقه را بر بینی اش گذاشتم و النگوها را بر دستش. ^{۴۸} سپس خم شدم و در برابر یهوه سجده کردم و یهوه، خدای اربابم ابراهیم را مبارک خواندم که مرا از راه واقعی آورده تا برای پسرش، دختر برادر اربابم را بگیرم. ^{۴۹} پس الان، چنانچه می‌خواهید وفاداری و امانت در حق ارباب من روا دارید، آن را به من اعلام نمایید، اگر نه، آن را نیز به من اعلام کنید تا به طرف راست یا چپ برگردم.ⁿ ^{۵۰} لابان و بتولیل^۰ رشته سخن را به دست گرفته، گفتند: «این امر از یهوه می‌آید، و ما نمی‌توانیم به تو بد یا نیک بگوییم. ^{۵۱} اینک رفقه در مقابل تو است: او را برگیر و برو، و او زن پسر اربابت باشد، مطابق آنچه که یهوه گفته است».

ⁿ تکرارهایی این چنین طولانی (آیات ۴۸-۳۶) در جای دیگری در پیدایش دیده نمی‌شود. این سبک ادبی به طور خاص در برخی از روایات کتاب مقدس متعلق به دوره پارس‌ها به کار رفته است (ر.ک. خروج ۲۱-۲۵ و ۴۰-۳۵).

^۰ به نظر می‌رسد که روایت مفروض می‌دارد که بتولیل پیش از این فوت کرده است. شاید متن عبری اصلی، به جای بتولیل، قرائت می‌کرده: «خانواده‌اش» این امر که لابان، برادر دختر، در خانواده صاحب اختیار است، این تصور را تأیید می‌کند که بتولیل نمی‌توانسته زنده باشد.

^p ر.ک. ۱۷:۲۲ توجه داشته باشید که این وعده صراحتاً به زن مربوط می‌شود.

مرگ ابراهیم: اعقاب او^۱

^۱ ابراهیم بار دیگر زنی گرفت به نام اتو^۱ ۳۲:۳۳-۳۴

۲۵ قطوره.^۲ وی برای او زمران و

یُقْشَان و مدان و مدیان و يشاق و شوحا را

زایید.^۳ یُقْشَان، شبا و ددان را تولید کرد و

پسران ددان، اشوریم و لطوشیم و لئومیم

بودند.^۴ پسران مدیان، عیفَا و عیفر و

حنوک و ایبداع والداعه بودند. همه اینها

پسران قطوره بودند.^۵

^۵ ابراهیم هر چه داشت به اسحاق داد. ۲۴:۳۶

^۶ اما به پسران زنان صیغه‌ای خود، ابراهیم

به ایشان هدایایی داد و ایشان را آن هنگام

که زنده بود به دور از اسحاق، پسرش، به

شرق، به سرزمین مشرق زمین فرستاد.^۷

^۷ این است طول سال‌های زندگی که

ابراهیم زیست: صد و هفتاد و پنج سال.

^۸ سپس ابراهیم در گذشت و در پیری

سعادتمند، سالخورده و سیر شده از روزها ۱۵:۱۵

^۹ مرد و به خویشانش پیوست.^۹ اسحاق و

اسماعیل، پسرانش، او را در غار مکفیله،

در مزرعه عفرون، پسر صوحار حتی، در

مقابل ممری دفن کردند،^{۱۰} مزرعه‌ای که

ابراهیم از پسران حتی خریده بود. در آنجا

ابراهیم دفن شد، و نیز سارا، زنش.

^۹ متن عبری به طور موجز آورده: «شب هنگام» عبارت «بیابان» بر اساس ترجمه‌های قدیمی به کار رفته.

^{۱۰} این همان مکانی است که فرشته، ولادت اسماعیل را به هاجر اعلام داشته بود (۱۶:۱۴).

^۸ ترجمه این عبارت مورد بحث است. می‌توان ترجمه کرد: «تفکر کند» به هنگام بازگشت خدمتگزار، ابراهیم دیگر در صحنه نیست، این دو نسل به طور قطع از یکدیگر جدا شده بودند.

^{۱۱} این فصل حالت ترکیبی دارد. آیات ۱۹-۱ که بیان بخش ماجراهای ابراهیم است، تحت تأثیر سنت کهانتی قرار دارد.

^{۱۲} در مورد نام «قطوره» شاهد دیگری یافته نشده؛ این نام احتمالاً به معنی «بخار» است. او مادر قبایل عرب می‌شود که به تجارت بخار می‌پرداختند. این فهرست اعقاب برای روابط آتنی اسرائیل و مدیان (ر.ک. خروج ۲:۱۵) قابل توجه است.

(دادان) در شجره نامه دیگری نیز آمده است (در پید ۱۰:۷).

^۷ این آیه وجود زنان ثانوی دیگر ابراهیم را مفروض می‌گیرد که در جای دیگری به آنان اشاره نشده است. «شرق» در عبری (قدم) است که در برخی ترجمه‌ها همچون نام یک منطقه به کار برده شده، منطقه‌ای که احتمالاً در شمال شرقی اسرائیل واقع بوده است.

^{۱۳} این اصطلاح از این واقعیت نشأت گرفته که میت معمولاً در مقبره خانوادگی دفن می‌شد.

عیسو و یعقوب

^{۱۹} این است تاریخچه اسحاق، پسر ابراهیم. ابراهیم اسحاق را تولید نمود.

^{۲۰} اسحاق چهل ساله بود که رفقه، دختر بتوئیل ارامی اهل فدان - ارام و خواهر لابان

^{۲۳:۲۲} ارامی را به زنی گرفت. ^{۲۱} اسحاق از یهود درباره زنش التماس کرد، زیرا وی عقیم بود^۲: یهود او را اجابت کرد و زنش رفقه

^{۲۰-۲۷:۳۸} باردار شد. ^{۲۲} چون پسران در بطنش به هم بر می خوردند، وی گفت: «اگر چنین است، پس چرا باید زنده بود!^۳! و وی رفت تا به یهود مشورت کند. ^{۲۳} یهود به او گفت:

«در بطن تو دو ملت هست:

دو قوم که از احشای تو بیرون آیند، از یکدیگر جدا خواهند شد.

^{۵:۱۱:۱۲} ملائکه از آن دیگر نیرومندتر خواهد بود ^{۵:۱۲:۹} روم و بزرگتر کوچکتر را خدمت خواهد کرد».

^{۲۴} چون روزهایی که او می بایست بزاید تکمیل شد، اینک در بطنش دوقلو بودند.

^{۲۵} اولی بیرون آمد: او تمامًا سرخ بود همچون ردای پشمی؛ او را عیسو^۶ نام نهادند. ^{۲۶} پس از این، برادرش بیرون

^{۱۱} باری، پس از مرگ ابراهیم، خدا

پسرش اسحاق را برکت داد؛ و اسحاق ^{۶۲:۲۴} نزدیک چاه لحی - رویی ساکن شد.

^{۱۲} این است اعقاب اسماعیل، پسر ^{۱۰:۱۶} ابراهیم، که هاجر مصری، کنیز سارا، برای

^{۳۱-۲۹:۱۱} ابراهیم زایید. ^{۱۳} این است نام های پسران اسماعیل، بر حسب نام های ایشان، مطابق ^{۷:۶} اعقاب ایشان: نخست زاده اسماعیل،

نبایوت، سپس قیدار و ادیبل و میسام، ^{۱۴} و مشماع و دومه و مسا، ^{۱۵} و حداد و تیما و

یطور و نافیش، و قدمه. ^{۱۶} این چنین هستند پسران اسماعیل، و این چنین است

نام های ایشان، بر حسب روستاهای ایشان و بر حسب اردوگاه های ایشان: دوازده رئیس از همان تعداد قبیله ها^۷.

^{۱۷} این است سال های عمر اسماعیل: صد و سی و هفت سال. سپس درگذشت و مرد،

و به خویشان خود پیوست. ^{۱۸} او از حوله تا ^{۷:۱۶} شور ساکن بود که در مقابل مصر است، در

^{۱۲:۱۶} جهت آشور^۸. او در مقابل تمام برادرانش گسترش یافت.

X برخی از نام های اعقاب اسماعیل در متون سده های هشتم و هفتم ق.م. مورد تصدیق قرار گرفته، برخی دیگر در متون دوره تبعید و پس از تبعید در کتاب مقدس یافت می شود؛ برخی دیگر نیز ناشناخته است. این اسامی دلالت دارد به برخی از گروه های عرب که اختنالاً در شمال عربستان زندگی می کردند. نویسنده ۱۲ مورد از آنان را نام می برد تا توانی ای ایجاد کند با ۱۲ قبیله اسرائیل (ر. ک. توضیح ۲۴:۲۲).

Y بنا به دلیل دستور زبانی و جغرافیایی، احتمال کمی هست که «آشور» در اینجا همان امپراتوری «آشور» باشد؛ منظور بیشتر منطقه ای است که در اعد ۲۲ به آن اشاره شده. اما این مکان نیز هست که این توضیح تاریخ گرایانه کاتسی باشد که از روابط نزدیک میان اتحادیه «شوموئیل» (ر. ک. پید ۱۶) و امپراتوری آشور آگاهی داشته است.

Z عقیم بودن رفقه عقیم بودن سارا را به یاد می آورد، شفاعت اسحاق نیز شفاعت ابراهیم را.

a تحتاللغی: «چرا مرا این؟» ترجمه ما مبتنی است بر ترجمه سریانی. رفقه تبدیل خواهد شده به چهره مادری دردمند. b نام «عیسو» (که معنی آن را نمی دانیم) را به کلمه عبری «سعار» (یعنی پشم آلو) مرتبط می سازند، و نیز به کوه سعیر که او بعدها در آنجا مسکن خواهد گزید. عیسو نیای ادومیان است زیرا «ادوم» یعنی «سرخ» (آیه ۳۰). رابطه اسرائیل - یهودا و ادوم، از اوائل دوره سلطنت در اسرائیل، و به دنبال کنترل ادوم از سوی اسرائیل، دشوار و مناقشه آمیز بوده است. ادوم در حدود سده هشتم ق.م. تبدیل به مملکتی سلطنتی شد.

بیلعم، از این سرخ، زیرا که درمانده‌ام» به همین سبب است که او را ادوم^d نام نهادند.^{۳۱} یعقوب گفت: «بی درنگ حق تث ۱۷:۲۱ ارشدی ات را به من بفروش». ^e ۳۲ عیسو گفت: «اینک خواهم مرد؛ حق ارشدی چه اهمیتی برایم دارد؟» یعقوب گفت: «بی درنگ سوگند یاد کن». ^f ۳۳ او برای او سوگند یاد کرد و حق ارشدی خود را به یعقوب فروخت.^{۳۴} آنگاه یعقوب به عیسو نان و آش عدس داد. او خورد و نوشید و ^{۱۳:۲۲} اش ^{۱۶:۲۲} برخاست و رفت. بدینسان است که عیسو حق ارشدی خود را خوار شمرد.

آمد، و دستش پاشنه عیسو را گرفته بود؛ او را یعقوب نام نهادند.^۴ اسحاق به هنگام ولادت ایشان شصت ساله بود.

^{۲۷} پسرها بزرگ شدند. عیسو شکارچی ماهری شد، مردی صحرایی؛ یعقوب مردی آرام بود که در خیمه‌ها ساکن بود.^{۲۸} اسحاق عیسورا دوست می‌داشت چرا که شکار باب میلش بود، اما رفقه یعقوب را دوست می‌داشت.

^{۲۹} چون یعقوب آشی می‌جوشاند، عیسو از صحراء، درمانده بازگشت.^{۳۰} عیسو به یعقوب گفت: «بگذار از این (آش) سرخ

ماجراهای زندگی اسحاق^f

زیرا تمام این سرزمین‌ها را به تو و به اعقاب تو خواهم داد، و سوگندی را که برای پدرت ابراهیم یاد کردم نگاه خواهم داشت.^۴ اعقارب را همچون ستارگان آسمان فروزنی خواهم بخشید، و تمام این سرزمین‌ها را به اعقارب خواهم داد و به واسطه اعقاب تو تمامی ملت‌های زمین خود را برکت خواهند داد،^۵ در مقابل اینکه ابراهیم از صدای من اطاعت کرد و اینکه فریضه و احکام و اوامر

اسحاق نزد ابیملک

^۱ در سرزمین قحطی شد - به غیر از **۲۶** قحطی اول که در روزگار ابراهیم واقع شد - و اسحاق به جرار، نزد ابیملک، پادشاه فلسطینیان رفت.^۲ یهوه بر او ظاهر شد و گفت: «به مصر فرود میا؛ در سرزمینی که به تو خواهم گفت ساکن بنسی ۲۲:۴۴؛ باش». ^۳ در این سرزمین اقامت گزین؛ من با تو خواهم بود و تو را برکت خواهمنداد،

^c نام «یعقوب» در اسناد بین‌النهرین مقارن با هزاره دوم ق.م. و در اسناد سوری - فلسطینی هزاره اول ق.م. مورد تصدیق واقع شده؛ احتمالاً معنای آن «(خدا) محافظت کنند» می‌باشد؛ در اینجا، این نام با دو اصطلاح عبری مرتبط شده که معنی آنها «پاشنه» و «جای کسی را گرفتن» می‌باشد.

^d در اینجا با نام «ادوم» (یعنی سرخ) بازی با کلمات انجام می‌شود؛ ادوم آش سرخ رنگی را که برادرش تهیه کرده بود، درخواست می‌کند.

^e فروش حق ارشدی در مقابل کاسه‌ای عدس، جزیی از روش نویسنده است که از هجو استفاده می‌کند تا تصویری منفی از برادر یعقوب به دست دهد. روایت دزدی برکت نخست زادگی به دست یعقوب ظاهراً بودن آگاهی از ۳۴-۲۹:۲۵ نوشته شده است.

^f یگانه فصلی که صحنه‌هایی از زندگی اسحاق را بازگو می‌کند، از روایاتی تشکیل شده که مشابه ماجراهای زندگی ابراهیم است.

^g آیات ۱-۲ خواننده را به پید ۱۰:۲۰ و پید ۱۸:۲۰ ارجاع می‌دهند. برخلاف اسحاق، ابراهیم پیش از فرود آمدن به مصر هشداری دریافت نکرد.

اعتراض و عهد

^{۱۵} تمام چاههایی که خدمتگزاران پدرش حفر کرده بودند، در روزگار پدرش ابراهیم، فلسطینیان آنها را مسدود کرده‌اند و با خاک پر کرده بودند.^{۱۶} ابیملک به اسحاق گفت: «از اینجا برو، زیرا برای ما بیش از حد خروج^{۹:۱} نیرومند شده‌ای». ^{۱۷} پس اسحاق از آنجا رفت و در دره جرار اردوزد و در آنجا ساکن شد.

^{۱۸} اسحاق چاههایی را که در روزگار پدرش ابراهیم حفر کرده بودند و فلسطینیان آنها را پس از مرگ ابراهیم مسدود کرده بودند، بار دیگر حفر کرد و همان نام‌هایی را به آنها داد که پدرش داده بود.

^{۱۹} خدمتگزاران اسحاق در دره دست به حفر زدن و در آنجا چاهی از آب زنده یافتنند.

^{۲۰} اما چوپانان اسحاق به منازعه پرداختند و گفتند: «آب از آن ما است!» [اسحاق] آن چاه را عسق نام نهاد، زیرا با او مشاجره کرده بودند.^{۲۱} چاه دیگری حفر کردن و بر سر آن نیز منازعه کردن؛ آن را سطنه نام نهاد.^{۲۲} او از آنجا روانه شد و چاه دیگری حفر کرد، و بر سر آن منازعه نکردن؛ آن را رحویوت نامید، زیرا گفت: «اینکه یهوه ما را وسعت داده و

در سرزمین بارور خواهیم شد».

^{۲۳} از آنجا او به پرشیع برآمد.^{۲۴} در آن مژ^{۱۲:۱۴}-^{۱۲:۱۵} تث^{۴:۲۶}-^{۴:۲۷} لاؤ^{۴:۲۳}-^{۴:۲۴}

شب یهوه بر او ظاهر شد و گفت:

«من خدای پدرت ابراهیم می‌باشم.

مترس، زیرا من با تو هستم؛

^{۲۵} در نام اسحاق، فعلی نهفته است به معنی خندیدن و تغیریج کردن (ر. ک. ۱۵:۲۱؛ ۱۶:۲۱؛ ۱۷:۱۸؛ ۱۸:۱۷).

^{۲۶} مطابق تفکر آن روزگار، تمامی قوم در اثر این زنای آشکار آلوده می‌شدند.

^{۲۷} فعل «مسدود کردن» را از نظر آوایی می‌توان به کلمه ای نزدیک کرد به معنی «اعتراض» در آیه ۲۱، کلمه «سطنه» (که تداعی کننده کلمه «شیطان» به معنی «مخاصل» می‌باشد) احتمالاً به همین معنی اشاره دارد.

و شرایع مرا نگاه داشت.»^۶ پس اسحاق در جرار مسکن گزید.

^۷ چون مردم آن مکان در مورد زنش از او سؤال می‌کردند، می‌گفت: «خواهر من است»؛ زیرا می‌ترسید بگوید: «زن من است»، به خود می‌گفت میادا مردم این مکان مرا به سبب رفقه بکشند، زیرا برای دیدن خوشایند بود.^۸ باری، او برای مدت نسبتاً زیادی در آنجا بود که ابیملک، پادشاه فلسطینیان وقتی از پنجده نگاه می‌کرد جا^{۹:۹} اسحاق را دید که با رفقه، زن خود، شوختی و بازی می‌کرد.^۹ ابیملک اسحاق را خواند و گفت: «به یقین این زن تو است! پس چرا گفتی: خواهر من است؟» اسحاق به او گفت: «چون به خود می‌گفتم: در این خطرم که به سبب او بمیرم.»^{۱۰} ابیملک گفت: «با ما چه کردی! نزدیک بود کسی از قوم با زن تو بخوابد، و بر ما خطایی وارد می‌آوردی!^{۱۱} آنگاه ابیملک به تمام قوم این حکم را داد: «هر که این مرد و زنش را لمس کند کشته خواهد شد».

^{۱۲} اسحاق در این سرزمین بذریاشه کرد، و در آن سال، صد برابر پیدا کرد. یهوه او را برکت داد،^{۱۳} و آن مرد بزرگ شد، بیش از پیش بزرگ شد، تا آنکه بسیار بزرگ شد.^{۱۴} او احشام کوچک پیدا کرد، گله‌های احشام بزرگ و خدمتگزاران بسیار؛ و فلسطینیان به این امر حسد ورزیدند.

بدی مکن، همان گونه که ما تورا لمس نکردیم، و همان گونه که کاری جز نیکی به تو نکردیم و گذاشتیم در آرامش بروی، تو اینک مبارک یهوه هستی!»^{۳۰} او برای ایشان ضیافتی ترتیب داد و خوردند و نوشیدند.^{۳۱} صبح زود برخاستند و برای یکدیگر سوگند یاد کردند؛ سپس اسحاق گذاشت که ایشان برونده و ایشان در آرامش از نزد او روانه شدند.^{۳۲} باری، در آن روز، خدمتگزاران آمدند و به او از چاهی که حفر کرده بودند خبر دادند؛ به او گفتند: «آب پیدا کردیم!»^{۳۳} او آن [چاه] را شیعه نامید؛ به همین دلیل است که نامش هنوز بترشیع^{۱۱} است، تا به امروز.^{۳۴} عیسو چهل ساله بود که با یهودیت

تورا برکت خواهم داد و اعقاب را فزونی خواهم بخشید^۱،
به سبب خدمتگزارم ابراهیم». ^{۲۵}
او در آنجا قربانگاهی بنا کرد و نام ^{۲۶:۴} یهوه را خواند و خیمه خود را در آنجا ^{۲۶:۸} گسترده در آنجا خدمتگزاران اسحاق چاهی کنند.^{۲۶}
^{۲۳-۲۲:۲۱} ابیملک با دوست خود احوزات^m و فیکول رئیس لشکرش از جرار نزد او رفت.^{۲۷}
اسحاق ایشان را گفت: «چرا نزد من آمدید، حال آنکه مرا نفرت می دارید و مرا از نزد خود رانده اید؟»^{۲۸} گفتند: «ما به روشی دیده ایم که یهوه با تو است و گفتمی: ^{۱۴:۱۸} میان ما سوگندی مبتنی بر لعنت باشد، میان ما و تو؛ عهدی با تو بستیدم:^{۲۹} تو به ما

عیسو و والدینش^۰

عیسو جایگزین می شود^۹
۲۷ اسحاق پیر شده و چشمانش ضعیف شده بود طوری که دیگر نمی دید. او عیسو، پسر ارشد خود را صدا کرد و به او گفت: «پسرم!» وی به او

دختر بیشیحتی، و با بسمه، دختر ایلون حتی ازدواج کرد.^{۳۵} ایشان برای اسحاق و رفقه باعث تلخی شدند.^P

^۱ وعده بر پیوند میان اسحاق و ابراهیم تأکید دارد. به این شکل، اسحاق وارد تداوم و پیوستگی برکت الهی می گردد. در آیه ۲۴،^{۲۴-۲۳:۲۵} وعده های پیشین تکرار می شود، وعده ای که بخشی از آن در پید ۳:۴۶ یافت می شود. با توجه به آیه ۱۲،^{۳۵-۳۴:۲۶} می توان این گونه نیز استنباط کرد: «بذرهای تورا فراوانی خواهم بخشید».

^m این اشخاص همان کسانی نیستند که در ۲۲:۲۱-۲۴ آمده اما ماجرا مشابه است. این روایت این امر را روشن می سازد که توفیق اسحاق در برتری بر ملوک سرزمین، به واسطه حفاظت خداشیش می باشد. نام «احوزات» فقط در اینجا یافت می شود و معنی آن «ملک» است. نام «فیکول» احتملاً اصلی مصری دارد و بر کسی دلالت دارد که اهل لوکیه می باشد.

ⁿ «بترشیع» یعنی «چاه سوگند»، سوگند به عربی «شیوّه» می باشد. در خصوص بترشیع، ر.ک. توضیح ۳۱:۲۱.

^۰ عموماً ۲۶:۲۷ و ۳۵:۳۴ را «کهانتی» تلقی می کنند. ۴۵-۱:۲۷ روایتی قدیمی تر می باشد.

^p طبق نظر نویسنده این آیات، ازدواج با زنان بیگانه خطی برای مذهب یهودیت به شمار می رود (در خصوص همین مفهوم، ر.ک. عن ۱۰: بخ ۲۳:۱۳ به بعد).

^۹ این فصل بر اهمیت زنان در نقشه های الهی تأکید می گذارد، روایاتی مشابه را در ماجراهای برگزیدگی سلیمان در ۱- پاد ۱ و در ملاقاتی که برای روت و بوуз ترتیب داده شده بود (روت ۳) مشاهده می کیم.

برای مادرش آورد که وی از آن، خوراک لذیذ آن گونه که پدرش دوست می‌داشت تهیه کرد.^{۱۵} رفقه جامه‌های عیسو پسر ارشدش را گرفت، زیباترین آنها را که در خانه داشت، و یعقوب، پسر کوچکترش را با آنها پوشاند.^{۱۶} او با پوست بزغاله‌ها دست‌ها و گردن او را که بی مو بود پوشاند.^{۱۷} سپس خوراک لذیذ و نانی را که تهیه کرده بود، در دست پسرش یعقوب گذارد.

^{۱۸} او نزد پدر خود داخل شد و گفت: «پدرم!» [اسحاق] گفت: «لبیک که هستی، پسرم؟»^{۱۹} یعقوب به پدر خود گفت: «من عیسو هستم نخست زاده تو؛ آن طور که گفتی، کرم. خواهش می‌کنم برخیز و بنشین و از شکار من بخور تا جانت مرا برکت دهد». ^{۲۰} اسحاق به پسرش گفت: «چه زود پیدا کردي، پسرم!» او گفت: «چون که یهوه، خدایت، تصادفی برایم ترتیب داد». ^{۲۱} اسحاق به یعقوب گفت: «پس جلو بیا تا تورا لمس کنم، پسرم، تا بدانم آیا پسرم عیسو هستی یا نه». ^{۲۲} یعقوب به سوی پدرش اسحاق جلو رفت و وی او را لمس کرد و گفت: «صدا صدای یعقوب است، اما دست‌ها دست‌های عیسو است». ^{۲۳} و او را نشناخت، زیرا دست‌هایش مانند دست‌های برادرش عیسو مودار بود، و وی او را برکت داد. ^{۲۴} گفت: «آیا تو هستی، پسرم عیسو؟» گفت: «من هستم». ^{۲۵} [اسحاق] گفت: «از من پذیرایی کن تا شکار پسرم را بخورم و جانم

گفت: «لبیک». ^{۲۶} [اسحاق] گفت: «من اینک پیر شده‌ام و روز مرگم را نمی‌دانم. ^{۲۷} و اکنون، تجهیزات خود و تیردان و کمان خوراک برگیر، و به صحراء پیرون برو و برای من شکاری شکار کن. ^{۲۸} سپس برایم خوراک لذیذ تهیه کن آن گونه که دوست می‌دارم، و آن را برایم بیاور تا بخورم و جانم پیش از آنکه بمیرم تورا برکت دهد». ^{۲۹} و رفقه در حالی که اسحاق با پسرش عیسو سخن می‌گفت، گوش می‌کرد عیسی به صحراء رفت تا شکاری برای پدرش شکار کند.

^{۳۰} رفقه به پسرش یعقوب گفت: «اینک شنیدم که پدرت با عیسو به این مضمون سخن می‌گفت: ^{۳۱} برایم شکاری بیاور و خوراک لذیذ تهیه کن تا بخورم و پیش از مرگم تورا در برابر یهوه برکت دهم. ^{۳۲} و اکنون پسرم به آنچه به تو امر می‌کنم خوب گوش کن. ^{۳۳} به گله برو و برایم دو بزغاله خوب بگیر و من از آن برای پدرت خوراک لذیذ آن گونه که دوست دارد، تهیه خواهم کرد. ^{۳۴} تو آن را برای پدرت خواهی برد و او خواهد خورد تا تورا پیش از مرگش برکت دهد». ^{۳۵} یعقوب به مادرش رفقه گفت: «اما برادرم عیسو مردی است پشم آلو ^{۳۶} و من مویی ندارم. ^{۳۷} شاید پدرم مرا لمس کند و در نظر او مسخره جلو کنم، و بر خود لعنت وارد آورم و نه برکت.» ^{۳۸} مادرش به او گفت: «لعنت تو بر من باشد، پسرم؛ فقط به من گوش بسپار و برو برایم [بزغاله‌ها را] بگیر». ^{۳۹} او رفت و آنها را برگرفت و

۱۸. ک. ماجراهی مذکور در ۱۰:۱۰ که در آن نیز سارا در خفا گوش می‌کرد.

«من پسرت هستم، نخست زاده ات، عیسو». ^{۳۳} اسحاق را لرزه فرا گرفت، لرزه ای بسیار سخت، و گفت: «پس کیست آن که شکاری شکار کرد و برایم آورد؟ پیش از آنکه تو بیایی، من از همه آن خوردم و او را برکت دادم؛ و او مبارک خواهد بود!» ^{۳۴} چون عیسی سخنان پدرش را شنید، فریادی برآورد، فریادی سخت و بی نهایت تلخ، و به پدرش گفت: «مرا نیز برکت بده، پدرم» ^{۳۵} [اسحاق] گفت: «برادرت به حیله آمد و برکت تورا گرفت». ^{۳۶} [عیسو] گفت: «آیا به سبب اینکه یعقوب نامیده شده دوبار جای مرا گرفت؟^{۱۱} او حق ارشدی مرا گرفته بود، و ^{۱۰:۱۱} عبرت اینک اکنون برکت مرا می‌گیرد!» سپس گفت: «هیچ برکتی برای من نگاه نداشتی؟» ^{۳۷} اسحاق پاسخ داد و به عیسو گفت: «اینک اورا بر تو سورور ساختم و تمامی برادرانش را همچون خدمتگزار به او دادم؛ به او گندم و شراب تازه بخشیدم؛ پس برای تو چه می توان بکنم، پسرم؟» ^{۳۸} عیسو به پدر خود گفت: «آیا فقط این یک برکت را داری، پدرم؟ مرا نیز برکت بد، پدرم!» اسحاق سکوت اختیار کرد و عیسو صدای خود را بلند کرد و گریست. ^{۳۹} پدرش اسحاق رشته سخن را به دست گرفت و به او گفت: «اینک به دور از فربه‌ی خاک خواهد بود مسکن تو، ^{۴:۲۴} یوشع

تورا برکت دهد». [یعقوب] از او پذیرایی کرد و او خورد؛ سپس برایش شراب آورد و او نوشید.

^{۲۶} پدرش اسحاق به او گفت: «حال جلو بیا و مرا در آغوش بگیر، پسرم». ^{۲۷} او جلو رفت و او را در آغوش گرفت. وقتی [اسحاق] رایحه جامه‌های او را حس کرد، او را برکت داد و گفت:

«آری، رایحه پسرم

همچون رایحه صمرا است
که یوهه آن را برکت داده باشد!

^{۱۲:۲۶} ^{۲۸} بادا که خدا تورا عطا کند

همراه شینم آسمان
و فربه‌ی خاک،

فراوانی گندم و شراب تازه را!
^{۲۹} «بادا که قوم‌ها تورا خدمت کنند،
و قبیله‌ها را در مقابل سجده نمایند!

برای برادرانت سرور باش، ^{۲۳:۲۵}
بنسی ^{۲۳:۴} و پسران مادرت در مقابل تو سجده کنند!

ملعون باد کسی که تورا لعنت کند،
مبارک باد کسی که تورا برکت دهد!^۴

^{۳۰} چون اسحاق برکت دادن یعقوب را خاتمه می داد و یعقوب تازه از مقابل پدرش اسحاق بیرون می آمد، برادرش عیسو از شکار آمد. ^{۳۱} او نیز خواراک لذیذی تهیه کرد و برای پدرش آورد. او به پدر خود گفت: «پدرم بر خیزد و از شکار پسرش بخورد تا جانت مرا برکت دهد!» ^{۳۲} پدرش اسحاق به او گفت: «تو که هستی؟» گفت:

^۸ برکت یهودا در ۱۲-۸:۴۹ مانند برکت یعقوب، حاوی جنبه‌ای دو گانه است، یعنی برکت کشاورزی و سیاسی. بخش آخر برکت، تداعی کننده پیدا ۱۲:۳:۱۲ الف می باشد.

^t برکت پدری سالخورده، هم کار ساز بود و هم غیرقابل برگشت. همچنین ر. ک. پیدا ۴۹ و تث. ۳۳.

^{۱۱} در اینجا با نام یعقوب بازی کلمات صورت گرفته. ر. ک. ۲۶:۲۵ و توضیح b.

^{۴۶} رفقه^۶ به اسحاق گفت: «به سبب دختران حت از زندگی بیزار شده‌ام. اگر

یعقوب زنی چون اینها، از میان دختران خروج^{۱۶:۳۴} حت، بگیرد، از میان دختران این سرزمین، تث^{۴:۳۷} زندگی برایم چه اهمیتی خواهد داشت؟»^۷ عز^{۱:۱۱} نج^{۳۰-۲۳:۱۳}

^۱ اسحاق یعقوب را فراخواند و او **۲۸** را برکت داد^۷ و این امر را به او

کرد و به او گفت: «از میان دختران کنعان زنی برای خود مگیر. ^۲ برخیز! به فدان». ^{۴۵-۴۱:۲۷}

ارام، به خانه بتوئیل، پدر مادرت برو و آنجا برای خود زنی از میان دختران لابان، برادر مادرت بگیر. ^۳ ایل - شدای^۸ تو را برکت دهد و تو را بارور سازد و فزونی^{۵-۴:۱۷} بخشید تا جماعتی از قوم‌ها گردد. ^۴ بادا که برکت ابراهیم را به تو بدهد، به تو و به اععقاب با تو تا سرزمین غربت خود را مالک شوی، سرزمینی که خدا به ابراهیم داده است». ^۵ پس اسحاق یعقوب را فرستاد؛ وی به فدان - ارام، نزد لابان، پسر بتوئیل ارامی، برادر رفقه، مادر یعقوب و عیسو رفت.

^۶ عیسو دید که اسحاق یعقوب را برکت داده و او را به فدان - ارام فرستاد تا از آنجا زنی بگیرد، و به هنگام برکت دادن او، این امر را به او کرد: «از میان دختران کنعان زنی مگیر»، ^۷ و یعقوب پدر و مادر خود را

و به دور از شبینمی که از آسمان فرود می‌آید.

^{۴۰} به شمشیر خود خواهی زیست، و برادرت را خدمت خواهی کرد؛

اما در اثر خانه به دوشی،

یوغ او را از روی گردن خود برخواهی کند^۷.»

رفتن یعقوب

^{۴۱} عیسو یعقوب را نفرت داشت به سبب

برکتی که پدرش به او داده بود، و عیسو در دل خود گفت: «روزهای سوگواری برای

پدرم نزدیک است؛ آنگاه برادرم یعقوب را خواهم کشت». ^{۴۲} سخنان عیسو، پسر ارشد

رفقه را به او گزارش دادند. او فرستاد و پسر کوچکترش یعقوب را خواند و به او

گفت: «اینک برادرت عیسو می‌خواهد از تو انتقام بکشد و تو را بکشد. ^{۴۳} و حال،

حک^{۱۰:۱۰} پسرم، به من خوب گوش کن: برخیز! نزد برادرم لابان به حران^۷ فرار کن. ^{۴۴} مدتی

نزد او خواهی ماند تا اینکه غصب برادرت

فرو بنشیند، ^{۴۵} تا اینکه خشم برادرت از تو برگردد و آنچه را که به او کرده از یاد ببرد. من به آنجا به دنبالت خواهم فرستاد.

چرا باید از هر دو شما در یک روز محروم شوم^X?»

^۷ آیه ۴۰ توصیف کننده روابط مناقشه‌آمیز میان یعقوب - اسرائیل با عیسو - ادوم می‌باشد. طبق روایت کتاب مقدس، گویا ادوم ادوم را فرمانبردار خود ساخته بود (ادوم در آن زمان هنوز قبیل به مملکت نشده بود). بعدها، ادوم استقلال خود را باز می‌یابد و در دوره تبعید بابل، ادومیان جنوب یهودا را اشغال می‌کنند.

^W حران که در بین النهرين شمالی واقع است، محل زندگی لابان می‌باشد (ر.ک. ۳۱:۱۱ و فصل ۲۴).

^X عیسو اگر برادر خود را می‌کشد، به عنوان قاتل می‌باشد خانه و کاشانه و در نتیجه مادر خود را ترک می‌کرد. ^{۳۵-۳۴:۲۶} ^۷ این دنباله روایت کهانتی مذکور در طبق این روایت، انگیزه رفتن یعقوب، خشم برادرش نیست (آن طور که در روایت قبلي آمده) بلکه وظیفه او در گرفتن زنی از طایفه خود می‌باشد (ر.ک. توضیح ۳۵:۲۶).

^Z چنین به نظر می‌رسد که این آیه از ماجراهای برکت دزدیده شده بی‌اطلاع است. ^a در خصوص این نام الهی که سنت کهانتی از آن استفاده کرده، ر.ک. پید ۱:۱۷ و توضیح آن.

اسماعیل رفت و علاوه بر زنانی که داشت،^{۱۳-۱۲:۲۵} محلات، دختر اسماعیل، پسر ابراهیم و خواهر تبایوت را به زنی گرفت.^b

^۸ عیسو دید که دختران کنعان برای پدرش اسحاق ناخوشایند هستند،^۹ و عیسو نزد

يعقوب نزد لابان

تو تمامی خانواده‌های زمین خود را برکت

خواهد داد^e، [از تو] و از اعقابت.^{۱۵} اینک من با تو هستم؛ به هر جا برومی، تو را حفظ خواهم کرد و تو را به سوی این زمین باز خواهم آورد، زیرا تا آنچه را که گفته‌ام به عمل نیاورم، تو را رها نخواهم کرد».

^{۱۶} یعقوب از خواب خود بیدار شد و گفت: «به راستی که یهوه در این مکان است و من آن را نمی‌دانستم!»^{۱۷} او

ترسید و گفت: «این مکان چه هولناک خروج^{۱۴:۱۹} است! این نیست جز خانه خدا، و این است دروازه آسمان».^{۱۸} یعقوب صبح زود

برخاست و سنگی را که آن را بالش خود ساخته بود برگرفت، و آن را به شکل سنگ سوون^{۱۸:۱۸} یادبود^f قرار داد و بر رأس آن روغن ریخت.^{۱۹} او این مکان را بیت ئیل^g نامید داور^{۲۳-۲۲:۱} اما در ابتدا نام شهر لوز بود.

^b در این متن، بحضور عناصر ادومی و عرب در اعقاب ابراهیم تأکید گذاشته شده. نیز ر.ک. پید. ۳۶.

^c در پس این روایت، سنتی قدیمی یافت می‌شود که منشأ قدس بیت ئیل را به یعقوب نسبت می‌دهد و اورا بینانگذار آن به شمار می‌آورد.

^d نردنیان (یا شب پله‌دار) یادآور پلکان‌های معابد مطیق بین النهرين (ر.ک. فصل ۱۱) می‌باشد. نردنیان متضمن پیوند میان آسمان و زمین است. در خصوص فرشتگان، ر.ک. توضیحات ۲:۶ و ۷:۱۶. فرشتگان در اینجا نماد مداخلت الوهیت در دنیای انسانها است.

^e این برکت به منزله تکرار وعده‌هایی است که در فصل‌های ۱۲ و ۱۳ به ابراهیم (همچنین ر.ک. ۲۲:۱۵) و در فصل ۲۶ به اسحاق داده شد.

^f سنگ یادبود (یا ستونی که با سنگ ساخته شده) در مذاهب مشرق زمین باستان رواج فراوان داشت؛ و معانی آنها متفاوت بود (ر.ک. توضیح خروج ۱۳:۳۴). در اینجا، این سنگ یادبود پیش از هر چیز، نماد حضور خدا است؛ این سنگ احتمالاً عنصری مذهبی در پرستشگاه بیت ئیل بوده است. نقشی که نویسنده روایت برای آن قائل می‌شود، یادبود حفاظت الهی است.

شریعت تنبیه چنین سنگ‌هایی را ممنوع می‌سازد زیرا با تعالی و فرایشندگی خدا سازگار نیست.

^g بیت ئیل که به معنی خانه خدا است (ر.ک. آیه ۲۲)، پرستشگاه مهمی در شمال اورشلیم بود (ر.ک. ۸:۱۲).

خواب یعقوب^c

حک ۱۲:۵۱-۱۳:۰۱^d یعقوب برشبع را ترک گفت و به سوی

حران رفت.^{۱۱} او به مکانی رسید و در آنجا برای (گذراندن) شب توقف کرد، زیرا خورشید غروب کرده بود. او یکی از سنگ‌های آن مکان را گرفت و از آن برای خود بالشی ساخت و در آن مکان خوابید.

^{۱۲} خوابی دید: اینک نردنیان بر زمین بر پا شده بود و سرش به آسمان می‌رسید، و اینک فرشتگان خدا^e از آن بالا می‌رفتند و پایین می‌آمدند.^{۱۳} و اینک یهوه نزد او ایستاده بود، او گفت: «من یهوه خدای پدرت ابراهیم هستم، و خدای اسحاق. زمینی که روی آن خوابیده‌ای، آن را به تو خواهی داد، و نیز به اعقابت.^{۱۴} اعقابت همچون غبار زمین خواهند بود؛ تو به غرب و شرق، به شمال و جنوب پیشروی خواهی کرد، و از

۳:۱۲
۱۴:۱۳
۱۵:۱۴
۱۶:۱۵
۱۸:۱۸
۱۷:۲۲

ناحور را می‌شناسید». گفتند: «او را ۱۵:۲۴ می‌شناسیم». ^۶ به ایشان گفت: «آیا حاش خوب است؟» گفتند: «حاش خوب است، و اینک دخترش راحیل که با احشام کوچک می‌آید». ^۷ گفت: «اینک هنوز روز است؛ وقت آن نیست که حیوانات را جمع کنید؛ احشام کوچک را بنوشانید و بروید و بچرانید». ^۸ گفتند: «تا همه گله‌ها جمع نشده باشند، نمی‌توانیم این کار را بکنیم^k؛ آنگاه سنگ را از روی دهانه چاه می‌غلتانند و احشام کوچک را می‌نوشانیم».

^۹ هنوز با ایشان سخن می‌گفت که راحیل با احشام کوچک پدرش رسید؛ زیرا که وی چویان بود. ^{۱۰} باری یعقوب به مجرد اینکه راحیل، دختر لابان، برادر مادرش، و احشام کوچک لابان، برادر مادرش را دید، یعقوب جلو رفت و سنگ را از روی دهانه چاه غلتانید و احشام کوچک لابان، برادر مادر خود را نوشانید. ^{۱۱} سپس یعقوب راحیل را بوسید و صدای خود را بلند کرد و گریست. ^{۱۲} یعقوب به راحیل اطلاع داد که برادر^۱ پدرش است و اینکه پسر رفقه می‌باشد؛ و وی دوید تا پدر خود را آگاه سازد. ^{۱۳} باری، لابان به مجرد اینکه سخن درباره یعقوب، پسر خواهرش شنید، به

۱۳:۳۱ ^{۱۰} یعقوب این نذر را کرد: «اگر خدا با من باشد و اگر مرا در این سفر که در پیش گرفته ام حفظ کند، و اگر به من نان برای خوردن و جامه برای پوشیدن بدهد، ^{۲۱} و اگر صحیح و سالم به خانه پدرم باز گردم، یهوه خدای من خواهد بود^h، ^{۲۲} و این سنگ که آن را به شکل سنگ یادبود قرار داده ام خانه خدا خواهد بود، و از هر آنچه به من بدهی، ده یکⁱ آن را وفادارانه ^{۱۴} عا:۳:۲ پرداخت خواهم کرد».

ملاقات یعقوب و راحیل

۲۹

^۱ یعقوب راه خود را از سرگرفت و به سوی سرزمین بنی مشرق آرفت. ^۲ و اینک چاهی در صحراء دید، و اینک در آنجا سه گله احشام کوچک بود که در ^{۱۱:۲۴} نزدیکی [چاه] خوابیده بودند، زیرا در این ^{۱۶:۲} خروج چاه بود که گله‌ها را می‌نوشانند؛ سنگ بزرگی بر دهانه چاه بود. ^۳ وقتی تمام گله‌ها در آنجا جمع می‌شدند، سنگ را از دهانه چاه می‌غلتانند و احشام کوچک را می‌نوشانند، سپس سنگ را روی دهانه چاه، سر جایش، باز می‌گردانند. ^۴ یعقوب به [چویانان] گفت: «برادران من، از کجا هستید؟» گفتند: «از حران هستیم». ^{۴۳:۱۱} ^۵ به ایشان گفت: «آیا لابان، پسر

^h این کلمات که ظاهراً عبارتی است توضیحی، و عده یعقوب را که در ۱۴:۳۵ عملی خواهد شد، از شرایطی که او عنوان می‌کند جدا می‌سازد. در این کلمات، رویدادهای بیت نیل به شکلی تفسیر شده که گویی یعقوب عبادت یهوه را در پیش می‌گیرد. ⁱ ده یک در آن واحد، هم بر هدیه‌ای به الوهیت دلالت دارد و هم بر مالیات ملوکانه (ر.ک. ۲۰:۱۴). نویسنده تثنیه ده یک را نوعی هدیه معرفی کرده، بر این جبهه آن تأکید می‌گذارد. (ر.ک. تث ۱۲:۶، ۱۸:۱۷، ۱۴:۱۷، ۲۶:۱۱)، حال آنکه سنت کهانی تأکید می‌کند که ده یک باید به کاهزان لایی اختصاص باید (اعد ۲۱:۱۸ به بعد).

ز.ک. توضیح ۶:۲۵.

^k این کار را شاید به دلیل توزیع منصفانه آب میان مصرف کننده انعام می‌دادند.

^۱ در خاور نزدیک، «برادر» می‌تواند به هر نوع ارتباط خویشاوندی اطلاق شود، حتی به ارتباط دوستی (ر.ک. ۱۴:۱۴).

هنگام، دخترش لیه را گرفت و او را نزد یو ۲-۱:۲ پیش از دختر بزرگتر داد.^{۲۷} هفته‌^p این را نیز تکمیل کن، و دیگری را نیز برای خدمتی که باز به مدت هفت سال دیگر نزد من خواهی کرد، خواهیم داد.^{۲۸} یعقوب چنین کرد: او این هفته را نیز تکمیل کرد و [لابان] دختر خود راحیل را به او به زنی داد.^{۲۹} لابان کنیز خود بهله را همچون برده به دختر خود راحیل داد.^{۳۰} [یعقوب] به سوی راحیل نیز رفت، و حتی راحیل را بیش از لیه دوست تث ۱۵:۲۱ می‌داشت. او باز هفت سال دیگر نزد [لابان] خدمت کرد.

فرزندان یعقوب

^{۳۱} یهوه دید که لیه منفور است و او بطن مز ۳:۱۲۷-۳:۱۲۸ فرمولی که لابان به کار می‌برد، بیانگر بیوند خوشاوندی است (ر.ک. ۲۳:۲).^m

[لیه] را گشود، در حالی که راحیل عقیم بود.^{۳۲} لیه باردار شد و پسری زایید که او را رئوبین نام نهاد، زیرا گفت: «از آنجا که یهوه تیره بختی مرا دیده^۴، اکنون شوهرم مرا دوست خواهد داشت». ^{۳۳} او بار دیگر باردار شد و پسر زایید. گفت: «یهوه

ملقات او دوید، و او را در آغوش فشد و به گرمی بوسید و او را داخل خانه خود ساخت. [یعقوب] هر آنچه را که رخ داده بود برای لابان تعریف کرد، ^{۱۴} و لابان به او گفت: «آری، تو استخوان‌های من و گوشت من می‌باشی!^m [یعقوب] به مدت یک ماه با او مسکن گزید.

ازدواج یعقوب

^{۱۵} لابان به یعقوب گفت: «آیا چون برادر من هستی، باید مرا در مقابل هیچ خدمت کنی؟ برایم مشخص کن که اجرت چه خواهد بود». ^{۱۶} باری، لابان دو دختر داشت: نام دختر بزرگتر لیه بود و نام دختر کوچکتر راحیل.^{۱۷} لیه چشمانی ضعیف داشت، حال آنکه راحیل نیکو بود و برای دیدن زیبا.^{۱۸} یعقوب راحیل را دوست می‌داشت؛ گفت: «تورا هفت سال برای راحیل، دختر کوچک خدمت خواهم کرد». ^{۱۹} لابان گفت: «بهتر است او را به تو بدهم تا به مرد دیگریⁿ: نزد من بمان.

^{۲۰} یعقوب هفت سال برای راحیل خدمت کرد و این (سالها) چند روز به نظرش آمد، ^{۲۱} آنقدر که او را دوست می‌داشت! غزل ۷-۶:۸ آنقدر که او را دوست می‌داشت! سپس یعقوب به لابان گفت: «زنم را به من بده، زیرا زمانم تکمیل شده و می‌خواهم به سوی او بروم».^{۲۲} لابان تمام مردم مکان را گرد آورد و ضیافتی ترتیب داد.^{۲۳} اما شب

ⁿ بر اساس خروج ۶-۴:۲۱ (و سایر متون مشرق زمین باستان)، غلام عبری نمی‌توانست زنی را که اربابش به او داده، با خود ببرد، حتی بعد از هفت سال کار. در اینجا کار یعقوب به نوعی همچون مهریه‌ای تلقی شده که وی می‌باشد به لابان پردازد.^۰ یعقوب فریبکار به نوبه خود از سوی لابان فریب می‌خورد.^p مراسم عروسی یک هفته به طول می‌انجامید (ر.ک. داور ۱۲:۱۴).

^q این توضیح نام رئوبین را به ریشه فعل «دیدن» در زبان عبری مرتبط می‌سازد («رأى» به عربی).

سوی او رفت.^۵ بلله باردار شد و پسری برای یعقوب زایید.^۶ راحیل گفت: «خدا عدالت را در حق من به جا آورده؛ او صدای مرا نیز شنید و پسری به من داد»؛ به همین سبب، او را دان^۷ نامید.^۸ بلله، کنیز راحیل، باز باردار شد و پسر دومی برای یعقوب زایید.^۹ راحیل گفت: «با خواهم با جنگ‌های خدا جنگگیدم و بر او پیروز شدم!» و او را نفتالی^{۱۰} نام نهاد.^{۱۱}
 وقتی لیه دید که از زاییدن باز ایستاده، کنیز خود زلفه را گرفت و او را به زنی به یعقوب داد.^{۱۲} زلفه، کنیز لیه، پسری برای یعقوب زایید.^{۱۳} لیه گفت: «با اقبالی نیک!^{۱۴} و او را جاد^{۱۵} نام نهاد.^{۱۶} زلفه، کنیز لیه، پسر دومی برای یعقوب زایید.^{۱۷} لیه گفت: «برای سعادتم! زیرا دختران مرا سعادتمند خواهند خواند!» و او را آشیل^{۱۸} نام نهاد.^{۱۹}
 رئوین که در روزهای حصاد گندم رفته بود، در مزرعه‌ها مهرگیاه‌هایی یافت و آنها را برای مادرش لیه آورد. راحیل به لیه گفت: غزل^{۲۰} امث^{۲۱} لول^{۲۲} غزل^{۲۳} امث^{۲۴} امث^{۲۵}

شنیده که منفور هستم، و باز این یکی را به من داده». و او وی را شمعون^{۲۶} نام نهاد.^{۲۷} او بار دیگر باردار شد و پسری زایید و گفت: «این بار شوهرم به من خواهد وابسته خواهد شد، زیرا سه پسر برایش زاییدم». به همین سبب او را لاوی^{۲۸} نام نهاد.^{۲۹} بار دیگر باردار شد و پسری زایید. گفت: «این بار، یهود را خواهم ستود»، به همین سبب او را یهودا^{۳۰} نام نهاد. آنگاه از زاییدن باز ایستاد.

۳۰
 راحیل دید که فرزندی به یعقوب نداده است. راحیل به خواهر خود حسادت ورزید و به یعقوب گفت: «به من پسران بده، و گرنه می‌میرم!»^{۳۱} چشم یعقوب بر علیه راحیل افروخته شد و گفت: «آیا من به جای خدا هستم که ثمره احشارا از تو منع کرده؟»^{۳۲} وی گفت: «اینک خدمتگزارم بلله. به سوی او برو: باشد که بر زانوانم بزاید^{۳۳} و به واسطه او، من نیز فرزندان داشته باشم». وی کنیز خود بلله را به او به زنی داد و یعقوب به

^۱ نام شمعون به کلمه‌ای در عبری مرتبه شده که به معنی «شیدن، ادراک کردن، اجابت کردن» می‌باشد (سمع به عربی)؛ ر.ک. توضیح ۱۱:۱۶

^۲ نام لاوی به صورت «خواهد پیوست» تفسیر می‌شود (به عربی: «بیلاوه»). ر.ک. اعد ۲:۱۸، ۴. در عبری، فاعل فعل «نام نهادن» را می‌توان یا در وجه نامعین خواند («نامیدند») یا به صورت مذکور، به این معنی که این نام را پدر می‌نهاد نه مادر؛ این تفاوت شاید به علت تأکید بر جایگاه خاص این قبیله کهانتی خواهد بود. ترجمه ما که مطابق آن، نام را مادر می‌نهاد، مبتنی است بر قرائت سامری و ترجمه یونانی.

^۳ در عبری، «ستون» را می‌توان «یُودا» گفت؛ این امر، بازی کلمات با «یهودا» را امکان پذیر می‌سازد. نویسنده، نخستین گروه از پسران یعقوب را با این پسر خانمه می‌پخشید، پسری که قبیله اش قبیله کهانتی خواهد بود (ر.ک. ۱۰:۴۹).

^۴ ر.ک. پید ۱۶:۴-۱۶:۴ برای آنکه فرزندخوانگی محقق شود، فرزندخوانده می‌باشد بر زانوی شخصی زاده شود که او را به فرزندی می‌پذیرفت.

^۵ نام دان از ریشه فعلی مشتق شده که معنی آن داوری کردن می‌باشد («دان» به عربی).
^۶ نفتالی را می‌توان به واسطه ریشه کلمه‌ای عربی تفسیر کرد که معنی آن «حکمت عملی» است (امث ۲۹:۸؛ ایوب ۱۳:۵).

^۷ جاد به معنی شانس و اقبال است.
^۸ نام اشیر تداعی کننده سعادت است. همین اصطلاح را در رأس خوشابه حال‌ها می‌یابیم («خوشابه حال آن کس که...») خصوصاً در مزمیر (برای مثال مز ۱:۳۲؛ ۱:۱۱۲؛ ۱:۱۱).

گفت: «بادا که یهوه پسری دیگر برایم
بیفزاید!»^a

يعقوب و لابان

۱۵ ازمانی که راحیل یوسف را زایید،
۲۷ یعقوب به لابان گفت: «بگذار که بروم، به
خانه خود بروم، به سرزمین خودم. ^{۲۶}
۲۹ فرزندانم را که برای آنان تو را خدمت
کرده ام به من بده، و بروم؛ زیرا خدمتی را
که نزد تو کرده ام می دانی». ^{۳۰} لابان به او
گفت: «چنانچه در نظرت فیض یافته باشم^d
۳۰ ... من از طریق فال بینی^e دانسته ام که
یهوه مرا به سبب تو برکت داده است.»
۳۲ سپس گفت: «اجرت خود را برایم تعیین
کن و آن را به تو خواهم داد». ^{۳۳} [یعقوب]
۳۴ به او گفت: «می دانی که چگونه تو را
خدمت کرده ام و با من احشامت چه شده
است. ^{۳۵} مقدار اندکی که پیش از من
داشتی، تا حد لبریز شدن فرونوی یافته است:
یهوه تو را بر روی قدم های من برکت داده
است. و اکنون کی برای خانه خودم کار
خواهم کرد؟» ^{۳۶} [لابان] گفت: «تو را چه
باید بدhem؟» یعقوب گفت: «به من هیچ
مده، اگر کاری را که می گویم برایم بکنی،
چراندن گله ات را از سر خواهم گرفت.»

«خواهش می کنم مهرگیاه های پسرت را به
من بده». ^{۱۵} او را گفت: «برایت کافی
نیست که شوهرم را گرفتی و حالا می خواهی
مهرگیاه های^z پسرم را بگیری؟» راحیل
گفت: «بسیار خوب! در عوض مهرگیاه های
پسرت، او امشب با تو بخوابد!» ^{۱۶} چون
یعقوب شب هنگام از صحراء باز می گشت،
لیه به استقبالش بیرون رفت و گفت: «به
سوی من خواهی آمد، زیرا به راستی که تو را
به مهرگیاه های پسرم گرو گرفتم». پس آن
شب با او خواهدید. ^{۱۷} خدا لیه را اجابت کرد:
او باردار شد و پسر پنجمی برای یعقوب
زایید. ^{۱۸} لیه گفت: «خدا گروی های مرا به
من داده است، چون کنیزم را به شوهرم
دادم» و او را پس اکار^a نام نهاد.

^{۱۹} او بار دیگر باردار شد و پسر ششمی
برای یعقوب زایید. ^{۲۰} لیه گفت: «خدا
هدیه زیبایی به من داده، این بار شوهرم با
من مسکن خواهد گزید، زیرا شش پسر
برایش زاییدم»، و او را زبولون^b نام نهاد.
^{۲۱} سپس دختری زایید و او را دینه نامید.
^{۲۲} ۲۷:۱ سمو: خدا راحیل را به یاد آورد و خدا او را
اجابت کرد و بطن او را گشود. ^{۲۳} او باردار
شد و پسری زایید. گفت: «خدا ننگ مرا
برداشت»، ^{۲۴} و او را یوسف^c نام نهاد و

^z مهرگیاه گیاهی است که اغلب در امور جادوگری به کار می رفت و آن را دارای خصوصیات کیف آور و تقویت نیروی جنسی تلقی می کردند.

^a نام پس اکار تداعی کننده فعل «سکر» به معنی «پرداختن اجر یا گرویی» می باشد.

^b نام زبولون از کلمه «زبول» به معنی «شاهزاده» یا «سرور» مشتق می شود.

^c در آیات ۲۳-۲۴ توضیحاتی متفاوت درباره نام یوسف عرضه شده است: آیه ۲۳ آن را از ریشه «آسف» به معنی «برداشت» می دارد، و آیه ۲۴ آن را به ریشه فعل «یسف» به معنی «آفرُون» نسبت می دهد.

^d جمله ناتمام است. نکته تعجب آور این است که لابان طوری با یعقوب سخن می گوید که گویی او بر وی برتری دارد. ممکن است شارحی این عبارت را به آیه ۲۷ اضافه کرده باشد تا برتری یعقوب در مقابل لابان را مورد تأکید قرار دهد.

^e در فرهنگ بین المللی، جایگاه مهمی برای فال بینی قائل بودند.

می‌زاییدند.^{۴۰} گوسفندها را نیز یعقوب جدا کرد و روی حیوانات را به سوی آنچه که مخطط بود و به سوی هر چه در گله لابان سیاه بود، برミ گرداند. بدینسان، گله‌های برای خود به دست آورد که آنها را با گله‌های لابان نگذاشت.^{۴۱} به علاوه، هر بار که حیوانات قوی تر جفت‌گیری می‌کردند، یعقوب ترکه‌ها را در آخرورها زیر چشمان حیوانات می‌گذاشت تا در مقابل ترکه‌ها جفت‌گیری کنند.^{۴۲} اما وقتی حیوانات ضعیف بودند، ترکه نمی‌گذاشت،^{۹:۳۱} طوری که ضعیف‌ها از آن لابان بود و قوی‌ها از آن یعقوب.^{۴۳} بدینسان آن مرد تا سرحد تبریزی بی‌نهایت فزونی یافت؛ او دارای تعداد زیادی احشام کوچک و بردۀ زن و مرد- و شتر و الاغ بود.

فارار یعقوب

۳۱ [یعقوب] از سخنان پسران لابان مطلع شد؛ ایشان می‌گفتند: «یعقوب هر چه را که از آن پدر ما بود گرفته، و از آنچه که متعلق به پدر ما بود این ثروت را برای خود به دست آورده جا:^{۴:۲۶} است». ^{۴۵} یعقوب در حالت چهره لابان دید که وی با او مانند قبل نیست.^{۴۶} یهوه به یعقوب گفت: «به سرزمین پدرانت باز گرد، به خویشانت، و من با تو خواهم بود».^{۴۷} یعقوب فرستاده، راحیل و لیه را به صحراء^{۳:۲۶} نزد گله‌اش فرا خواند،^{۴۸} و به ایشان گفت:

^{۳۲} «امروز در میان تمام احشام کوچک تو عبور خواهم کرد، و هر بره پیسه یا ابلق را، هر بره سیاه^f از میان گوسفندان، و آنچه که ابلق یا پیسه در میان بزهای ماده را جدا خواهم کرد؛ این اجرت من خواهد بود.^{۳۳} و درستکاری من بعد از آن بر من شهادت خواهد داد، آن‌گاه که بیایی و اجرت مرا دریابی؛ هر چه که از میان بزهای ماده پیسه یا ابلق نباشد، نزد من دزدی خواهد بود».^{۳۴} لابان گفت: «بسیار خوب! مطابق سخنیت باشد!»^{۳۵} در آن روز، او بزهای مخطط یا ابلق را، و تمام بزهای ماده پیسه یا ابلق را، هر آنچه را که سفیدی داشت، و هر آنچه را که در میان گوسفنдан سیاه بود، جدا ساخت و آنها را به پسرانش سپرد.^{۳۶} او سه روز (فاصله) راه رفتن میان خود و یعقوب گذاشت. و یعقوب بقیه گله لابان را می‌چراند.

^{۳۷} یعقوب برای خود ترکه‌های تازه از درختان تبریزی و بادام و چنار تهیه کرد. در آنها نوارهای سفید کنند، و سفیدی ای را که روی ترکه‌ها بود عربیان ساخت،^{۳۸} سپس ترکه‌هایی را که پوست کنده بود، در آخرورها، در آبشخورهایی که حیوانات برای نوشیدن به آنها می‌آمدند، در مقابل حیواناتی گذاشت که به هنگام آمدن برای نوشیدن، جفت‌گیری می‌کردند.^{۳۹} چون حیوانات در مقابل ترکه‌ها جفت‌گیری می‌کردند، بچه‌های مخطط و پیسه و ابلق

f «سیاه» را می‌توان «بارور» نیز ترجمه کرد. این توضیح که تعادل را در توزیع احشام بر هم می‌زند، احتمالاً بعدها اضافه شده است. ظاهرا منظور رنگ پشم احشام نیست، بلکه قابلیت تولید مثل آنها است (آیات ۴۹-۳۸).

g در دوران باستان، تصور می‌شد که می‌توان بر نحوه زاد و ولد تأثیر گذاشت. یعقوب در اینجا دهقانی حیله‌گر معرفی شده؛ او می‌داند چگونه از خود در برابر شگردهای پدر زنش دفاع کند که «ده بار اجرت او را تغییر می‌دهد» (ر. ک. ۷:۳۱) به واسطه ترکه‌های مخطط، حیواناتی که زاییده می‌شوند نیز مخطط خواهند بود و به او تعلق خواهند یافت.

کردی، جایی که برای من نذر کردی. اینک به پا خیز! از این سرزمین بیرون شو و به زادگاه خود باز گرد.

^۴ راحیل و لیه رشته سخن را به دست گرفته، به او گفتند: «آیا باز سهمی و میراثی در خانه پدر خود داریم؟^۵ آیا او ما را بیگانه نمی پنداشد، چرا که ما را فروخته و پول ما را کاملاً خورده است؟^۶ آری، تمام شروتی که خدا از پدر ما گرفته، از آن ما و از آن پسران ما است. پس اکنون هر آنچه خدا به تو گفته، انجام بد».

^۷ یعقوب برخاست و پسران و زنان خود را بر شتران سوار کرد.^۸ و تمام گله و تمام اموالی را که به دست آورده بود، گله ای که صاحبی بود و آن را در فدان - ارام به دست آورده بود. تا نزد پدرش اسحاق به سرزمین کعan برود.

^۹ چون لابان برای پشم چینی احشام کوچکش رفته بود، راحیل ترافیم^k پدر خود را دزدید.^{۱۰} یعقوب روح لابان ارامی را فریبداد، زیرا به او اعلام نکرد که می گریزد.^{۱۱} او با تمام آنچه از آن او بود، فرار کرد؛ او رفت و از نهر گذشت و به سوی کوه جلعاد^۱ حرکت کرد.

داور: ۱۷:۵
۱۳:۹
۱:۲۴
۲:۲۳
۳:۳

«در حالت چهره پدرتان می بینم که او نسبت به من مانند قبل نیست؛ اما خدای پدرم با من بوده است.^{۱۲} خودتان می دانید که با تمام قوایم پدرتان را خدمت کرده ام.^{۱۳} پدرتان مرا مسخره کرده و ده بار اجرت مزد^{۱۴} مرا تغییر داده، اما خدا به او اجازه نداده به من بدی برساند.^{۱۵} وقتی می گفت: حیوانات پیشه اجرت تو خواهد بود، تمام گوسفندان ماده بچه های پیشه تولید می کردند؛ وقتی می گفت: حیوانات مخطط اجرت تو خواهد بود، تمام گوسفندان ماده بچه های مخطط تولید می کردند.^{۱۶} خدا احشام پدرتان را برداشته و آنها را به من داده است.^{۱۷} پس زمانی که حیوانات جفت گیری می کنند، چشمان خود را بلند کردم و درخواب دیدم که بزهایی که حیوانات را می پوشاندند، مخطط یا پیشه یا خالدار هستند.^{۱۸} مخطط یا خالدار گفت: ای یعقوب!^{۱۹} چون لابان برای پشم چینی احشام می پوشانند، مخطط یا پیشه یا خالدار می باشند؛ زیرا تمام آنچه را که لابان با تو می کند، دیده ام.^{۲۰} من خدای بیت تیل می باشم^h، جایی که تو سنگ یادبودی مسح

h. ک. از این عبارت می توان بوداشت کرد که خدایی به نام خدای بیت تیل برستش می شده که شواهد آن را در فنیقه و الفاظین مشاهده می کنیم (نیز ر. ک.)

ⁱ شاید این آیه دلالت دارد بر قواین بابلی که بر اساس آن، پدر می بایست بخشی از مهره دختران خود را به ایشان بدهد، البته اگر این دخترها با شوهرشان نزد طایفه دیگری بروند. اما شاید هم اشاره ای باشد به میراثی که دختران می بایست درآینده به دست بیاورند.

زاین توضیح که مربوط به سنت کهانی است، تصریح می کند که احشام یعقوب به طور قانونی به دست آمده است.
^k «ترافیم» بت هایی خانگی بودند که در ۱- سمو ۱۹ در خانه داود نیز به آنها اشاره شده است. در روایت مزبور، مانند اینجا، این زن ها هستند که این بت ها را مورد بی احترامی قرار می دهند. راحیل ترافیم را می دزد زیرا پدرش ارش را به او نداده است (آیات ۱۵-۱۶).

^۱ منظور از «نهر» رود فرات است (ر. ک. ۱۸:۱۵). کوه های جلعاد منطقه ای است حاصل خیز در آن سوی اردن. ارامی ها و اسرائیلی ها در دوره پادشاهان در آنجا با هم رویارو خواهند شد.

ممکن است دخترانت را به زور از من بگیری.^۹ ^{۳۲} و اما درباره آن کس که خدایانست را نزد او بیابی، او نخواهد زیست. در مقابل برادرانمان، آنچه را که از آن تو نزد من است تشخیص ده و آن را بگیر». یعقوب نمی‌دانست که راحیل آنها را دزدیده بود. ^{۳۳} لابان داخل خیمه یعقوب شد، سپس داخل خیمه لیه، سپس داخل خیمه دو خدمتگزار، اما چیزی نیافت. او از خیمه لیه بیرون آمد و داخل خیمه راحیل شد. ^{۳۴} راحیل ترافیم را گرفته بود و آنها را در پالان شتر گذاشته بود و روی آنها نشسته بود. لابان تمام خیمه را دست زده، اما چیزی نیافت. ^{۳۵} [راحیل] به پدر خود گفت: «در چشمان آقایم خشمشی نباشد که نمی‌توانم در مقابل تو برخیزم، زیرا مرا آن است که بر زنان واقع می‌شود». [لابان] گشت اما ^{۱۹:۳۱} ^{۲۰-۱۹:۱۵} ترافیم را نیافت.

^{۳۶} یعقوب به خشم آمد و با لابان دعوا کرد. یعقوب رشته سخن را به دست گرفت و به لابان گفت: «خطایم چیست، گناهم چیست که بر علیه من به هیجان می‌آیی؟ ^{۳۷} تمام اسباب مرا دست زدی؛ چه چیز از تمام اسباب خانه ات یافته‌ی؟ آن را اینجا در مقابل برادران من و برادران خودت بگذار^P، و ایشان در میان ما تصمیم بگیرند. ^{۳۸} اینک بیست سال است که نزد تو هستم، گوسفندان و بزهایت سقط

توافق لابان و یعقوب

^{۲۲} روز سوم، به لابان اعلام کردند که یعقوب فرار کرده است. ^{۲۳} او برادران خود را همراه خود برداشت و پس از هفت روز راه در تعقیب او، در کوه جلعاد به او ملحق شد. ^{۲۴} اما خدا شبانگاه در خوابی به سوی لابان آمد و به او گفت: «مراقب باش که با یعقوب سخنی نیک یا بد نگویی». ^{۲۵} لابان به یعقوب رسید آن هنگام که یعقوب خیمه خود را در کوه زده بود، و لابان خیمه خود را در کوه جلعاد زد.

^{۲۶} لابان به یعقوب گفت: «چه کردی که روح مرا فربی دادی و دخترانم را همچون غنیمت جنگی بردی! ^{۲۷} چرا مخفیانه فرار کردی و مرا فربی دادی، به جای اینکه مرا اطلاع دهی؟ می‌توانستم تو را در شادی و با سرودها، همراه با طبل و بربیط روانه کنم. ^{۲۸} نگذاشتی به گرمی پسران و دخترانم را ببوسم. به راستی که با دیوانگی رفتار کردی! ^{۲۹} قدرت این را دارم که به شما صدمه بزنم، اما خدای پدر شماⁿ شب گذشته به من گفت: مراقب باش که با یعقوب سخنی نیک یا بد نگویی. ^{۳۰} و اکنون که رفته‌ای، از آنجا که تا این حد برای خانه پدرت بی تاب بودی، چرا خدایانم را دزدیدی؟» ^{۳۱} یعقوب پاسخ داد و به لابان گفت: «به این دلیل که ترسیدم، زیرا به خود گفتم که

ⁿ ترجمه یونانی بعد از عبارت «خدای پدر شما» آورده: «خدای پدر شما» متن عبری احتمالاً اشاره می‌کند که به تمام مردمانی که یعقوب را همراهی می‌کردند.

^۹ در اینجا یعقوب به سؤال مذکور در آیه ^{۳۲} نیز به سؤالی که قبل از آن آمده (آیه ^{۳۰}) پاسخ می‌گوید. ^P با توجه به خویشاوندی با لابان، احتمالاً منظور همان اشخاص است (نیز ر. ک. آیات ^{۲۲}, ^{۲۵}, ^{۳۲}, ^{۵۴}).

من و تو شاهد باشد». ^{۴۵} آنگاه یعقوب سنگی گرفت و آن را به شکل سنگ یاد بود بر پا کرد. ^{۴۶} سپس یعقوب به برادرانش گفت: «سنگ جمع کنید» ایشان سنگ‌ها برگرفتند و از آن توده‌ای ساختند، و در آنجا خوردنده، بر روی آن توده. ^{۴۷} لابان آن را یجر- سه‌دوتا نامید و یعقوب آن را جلعید^۱ نام نهاد. ^{۴۸} لابان گفت: «این توده امروز میان من و تو شاهد باشد!» به همین سبب آن را جلعید نامیدند، ^{۴۹} و نیز مصطفه^۲، چرا که گفت: «یهوه میان من و تو دیدبانی کند آن هنگام که از نظر یکدیگر مخفی هستیم». ^{۵۰} اگر دختران مرا خوار سازی و اگر زنانی علاوه بر دختران من بگیری، با اینکه کسی با ما نباشد، خدا میان من و تو شاهد است». ^{۵۱} لابان به

۱:۱۰-۱۱:۱۰
۱:۱۲-۱۳:۱۰

یعقوب گفت: «اینک این توده، و اینک سنگ یاد بودی که میان من و تو بر پا داشته‌ام». ^{۵۲} این توده شاهد خواهد بود و سنگ یاد بود شاهد خواهد بود که من نباید از این توده به سوی تو فراتر بروم، و تو نباید از این توده و این سنگ یاد بود به سوی من فراتر بیایی تا بدی برسانیم.^۷

^۹ به موجب خروج ۱۲:۲۲ (ر.ک. عا:۳) چویانی که بقایای حیوانی در بود شده را باز می‌آورد، نمی‌بایست متحمل خسارت آن گردد.

^{۱۰} ظاهراً این یکی از القاب الهی است که فقط در اینجا و در آیه ۵۳ بدان اشاره رفته است. تفسیرهای دیگر این لقب عبارتند از: «خویشاوند اسحاق» یا «محافظ اسحاق».

^{۱۱} منظور از عهد در اینجا پیمانی است برای تعیین مرزها و قلمروها. شواهد بسیاری از پیمان‌هایی از این دست که از سوی خدایان صانت می‌شود، در خاور نزدیک باستان یافته شده است.

^{۱۲} اصطلاح «جلعید» (یعنی «توده شاهد است») که ترجمه‌ارامی که «یجر- سه‌دوتا» است، حاوی اشاره‌ای به جلعاد می‌باشد. آیه ۴۸ حاوی اشاراتی است مشابه با آیات ۴۴ و ۴۷.

^{۱۳} «صفه» (یعنی «کمینگاه») اشاره به ناحیه‌ای است که احتمالاً با ناحیه‌ای است که در بنیامین واقع است تقاضوت دارد. این کلمه از نظر تلفظ تداعی کننده سنگ یاد بود (به عبری «מְסֻבָּה») مذکور در آیه ۴۵ می‌باشد. این بخش دو روایت مختلف را در هم ادغام می‌کند: مطابق یک روایت، پیمان با برپایی توده سنگ خاتمه می‌یابد، و مطابق روایت دیگر، با استقرار سنگ یاد بود.

^{۱۴} ترجمه احتمالی دیگر: «... که مجازاتش مرگ خواهد بود». زیر پا گذاشتن مفاد پیمان موجب نزول لعنتی می‌شد که در این پیمان تصریح شده بود.

نکردند و قوچ‌های گله‌ات را نخوردم. ^{۳۹} حیوانات دریده را برایت پس نمی‌آوردم^۹، زیانش را خودم متحمل می‌شدم؛ تو آنها را از من می‌خواستی، خواه آنها را در روز دزدیده باشند، خواه در شب. ^{۴۰} در روز از گرما هلاک می‌شدم و در شب از سرما، خواب از چشم‌انم گریخته است. ^{۴۱} اینک من بیست سال است که در خانه تو می‌باشم؛ چهارده سال برای دو دخترت خدمت کرده‌ام و شش سال برای گله‌ات، و ده بار اجرت مرا تغییر دادی. ^{۴۲} اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم، هراس اسحاق^۱ جانب دار من نبود، اکنون دست خالی مرا بیرون می‌کردی. خدا نگون بختی مرا و خستگی دست‌هایم را دید، و دیشب ^{۲۹،۲۴:۳۱} تصمیم گرفت».

^{۱۵} لابان پاسخ داد و به یعقوب گفت: «این دخترها دختران من اند و این پسرها پسران من و این گله گله من؛ هر چه می‌بینی از آن من است. و امروز چه کنم به این دخترانم که اینجا هستند، یا به پسرانشان که زاییده‌اند؟ ^{۴۳} و اکنون بیایید و عهدی ببنديم^۸، من و تو... و باشد که این میان

خوردند و شب را روی کوه گذراندند.
۳۲ ^{۳۰:۲۶} الابان صبح زود برجاست و پسران
و دخترانش را به گرمی بوسید و
ایشان را برکت داد و روانه شد. و لابان به
خانه خود باز گشت.
^{۶۰:۲۴}

^{۵۳} بادا که خدای ابراهیم و خدای ناحور
میان ما داوری کند!»^w و یعقوب به هراس
پدرش اسحاق سوگند خورد. ^{۵۴} یعقوب بر
روی کوه قربانی کرد، و برادرانش را دعوت
کرد که خوراک بخورند^x. ایشان خوراک

یعقوب و عیسو

^۷ پیام آوران نزد یعقوب باز آمدند و
گفتند: «نzd برادرت عیسو رفیم؛ خودش به
ملاقات تو می آید و چهارصد مرد همراه
خود دارد». ^۸ یعقوب بسیار ترسید و
اضطراب او را فرا گرفت^b. او مردمانی را
^{۳:۳۵} که با او بودند به دو اردو تقسیم کرد، و نیز
احشام کوچک و احشام بزرگ و شتران را.
^۹ به خود می گفت: «اگر عیسو بر علیه یک
اردو بیاید و آن را بزند، اردوی باز مانده
می تواند بگریزد».

^{۱۰} یعقوب گفت: «ای خدای پدرم
ابراهیم و خدای پدرم اسحاق، ای یهوه، ای
تو که مرا گفتی: به سرزمین خود و نزد
خوبیشانت باز گرد و تورا خیر خواهم
رساند؛ ^{۱۱} من بسیار کوچکم برای تمام

مقدمات ملاقات

^۲ یعقوب به راه خود می رفت که
فرشتگان^z خدا به او بخوردنند. ^۳ یعقوب با
دیدن آنان گفت: «این است اردوانی خدا!»
و آن مکان را مَحَنَّاَيِم^a نام نهاد.
^۴ یعقوب پیشاپیش خود پیام آورانی نزد
برادرش عیسو، به سرزمین سعیر، در دشت
ادوم، فرستاد. ^۵ او به ایشان این حکم را
داد: «این است آن گونه که باید به سرورم
عیسو سخن بگویید: خدمتگزاریت یعقوب
چنین سخن می گوید: من نزد لابان اقامت
گزیدم و تا الان تأخیر کردم. ^۶ من گاو و
الاغ و احشام کوچک، برده - مرد و زن -
دارم، و می فرستم تا آنرا به سرورم اعلام
کنم تا در نظرت فیض بیابم».

^w در اینجا، در متن عبری، این عبارت وجود دارد: «این خدای پدر ایشان بود» که در ترجمه یونانی نیامده است. نویسنده با اضافه کردن این توضیح می خواهد تصریح کند که گرچه در متن، دو نام الهی متفاوت ذکر شده (یعنی خدای ابراهیم و خدای ناحور)، در واقع منظور خدایی واحد است نه دو خدای متفاوت.

^x قبلاً در آیه ۴۶، به خوراک اشاره شده است. در اینجا، این خوراک با قربانی همراه شده. این قربانی که همراه است با خوراکی گروهی، بر همکاری ووابستگی طرفین عهد مهر تایید می زند. ^z ر.ک. پید. ۱۱:۲۸.

^a کلمه «اردو» (به عبری «מַחְנֵה») همچون توضیحی برای نام «مَحَنَّاَيِم» (یعنی «دو اردو») ر.ک. آیه ۸) به کار رفته است. در مورد محل این مکان قطعیتی وجود ندارد. همچنین نویسنده با شباهت آوایی میان «محنه» و «مینحا» (به معنی پیشکش، ر.ک. آیه ۱۹) بازی می کند.

^b یعقوب پس از گرفتن حق ارشدی و برکت برادرش عیسو، از ترس دشمنی او گریخته بود (ر.ک. ۴۵:۴۱-۴۲).

^c دعای یعقوب یادآور مزامیر شکایت فردی و استغاثه های عمیق دوره بعد از تبعید می باشد (دان ۴:۹ به بعد - مک ۳۰:۴ به بعد).

خدمتگزارت یعقوب؛ این پیشکشی است که برای سرورم عیسو می فرستد، و اینک خودش هم پشت سر ما است.»^{۲۰} همان دستور را به دومی و سپس به سومی، و سپس به تمام آنانی که در پس گله ها حرکت می کردند داد؛ گفت: «به این مضمون است که با عیسو سخن خواهید گفت، آن هنگام که او را بباید،^{۲۱} خواهید گفت؛ و حتی اینک خدمتگزارت یعقوب پشت سر ما است.» زیرا به خود می گفت: «با این پیشکشی که پیش از من است، او را آرام خواهم ساخت^f، و پس از آن در برابر او ظاهر خواهم شد؛ شاید که مرا به نیکی استقبال کند.^g»^{۲۲} پیشکش پشاپیش او حرکت کرد؛ خودش آن شب را در اردو گذراند.

گذرگاه یبّوق^h

^{۲۳} آن شب، برخاست و دوزن و دو کنیز^{۲۴:۲} لون^{۲۵:۷} قرن^{۲۶:۳} و یازده پسرش را گرفت و از گذرگاه یبّوق تا^{۲۷:۳} ایشان را گرفت و آنها را از نهر گذشت.^{۲۸} ایشان تمام آنچه را که از آن عبور داد؛ همچنین تمام آنچه را که از آن خود بود، عبور داد.^{۲۹} یعقوب تنها ماند. مردی^۱ با او تا برآمدن پگاه کشته گرفت.^{۲۰} چون دید که نمی تواند بر او غلبه یابد،

^{۱۸:۷} فیض ها و تمامی وفاداری که در حق خدمتگزارت نشان داده ای. در واقع، وقتی از این اردن گذشت، فقط چوبیدستم را داشتم، و اکنون تبدیل به دو اردو شده ام.

^{۱۰:۲:۳۹} ^{۱۰:۳-۲:۳۹} لطف فرما مرزا از دست برادرم، از دست

عیسو رهایی ده؛ زیرا می ترسم مبادا برسد و مرا بزنند، مادر را با پسران.^d ^{۱۳:۱} اما تویی

^{۱۴-۱۳:۲۸} که گفتی؛ تو را بسیار خیر رسانم و اعقابت^e را همچون ریگ دریا خواهم ساخت که

نتوان شمرد، آقدر که زیادند». ^{۱۴}

^{۱۹-۱۸:۲۵} ^{۱۹:۲۹:۲۱} او شب را در آن مکان گذراند. سپس از آنچه به دستش آمده بود، چیزی گرفت تا

به برادرش عیسو پیشکش کند:^{۱۵} دویست بزماده و بیست بزر، دویست گوسفند

ماده و بیست قوچ،^{۱۶} سی شتر ماده که شیر می دادند، با بچه هایشان، چهل گاو ماده و

ده گاو نر، بیست الاغ ماده و ده کره الاغ.

^{۱۷} آنها را به خدمتگزارانش سپرد، گله به گله، جدآگانه، و به خدمتگزارانش گفت:

پیشایش من عبور کنید و میان هر گله، فاصله ای بگذارید.^{۱۸} و به اولی این

دستور را داد: «چون برادرم عیسو به تو برخورد و بپرسد: از آن که هستی؟ به کجا

می روی؟ آنچه در مقابل تو است، از آن کیست؟^{۱۹} خواهی گفت: از آن

^d در خصوص این اصطلاح، ر.ک. توضیح هو ۱۴:۱۰. ^e ر.ک. ۱۴:۲۸.

^f یا «رویش را آرام خواهم ساخت»، این اصطلاح ناشی از چارچوبی ملوکانه است، ر.ک. امث ۱۴:۱۶. ^g تحت اللفظ: «بلند کردن رو» که اصطلاحی است معاوره ای که در اصل به معنی اعاده حیثیت شخص یا به دست آوردن التفات در نظر بادشاه می باشد.

این روایت مشهور شرح می دهد که چگونه یعقوب تبدیل به نیای اسرائیل شد. تعییر نام به معنی کسب جایگاه جدید است (ر.ک. پید ۱۷:۵، ۱۵:۱؛ مت ۱۶:۱۷-۱۸). پیکار یعقوب با مهاجمی اسرار آمیز نظر علمای الهی و هنرمندان را به خود جلب

کرده است. یعقوب که خود را برای ممتازه ای با برادرش آماده می کند، در اینجا مورد حمله شخصیتی الهی قرار می گیرد.

^۱ طبق نوشته هوشع نبی (هو ۱۲:۵)، این شخص پیام آوری الهی، یعنی یک فرشته بوده است، یا مطابق آیات ۲۹ و ۳۱، خود خدا. ^۲ مهاجم شبانگاهی باید پیش از طلوع خورشید برود؛ این موضوع در داستان های فولکلوریک جهان رواج دارد.

یعقوب را در قسمت عصب سیاتیک لمس کرده بود.

۳۳ ملاقات با عیسوی

^۱ یعقوب چشمان خود را بلند کرد و دید که عیسوی می‌آید و چهارصد مرد همراه خود دارد. او کودکان را میان لیه و راحیل و دو کنیز تقسیم کرد. ^۲ کنیزان و فرزندانشان را در رأس قرارداد، لیه و فرزندانش را در عقب، و راحیل و یوسف را در عقب.^۳ خودش پیشاپیش ایشان رفت و پیش از رسیدن به برادرش، هفت بار بر روی زمین^۴ سجده کرد. ^۵ اما عیسوی به استقبالش دوید و در آغوشش گرفت و خود را به گردنش انداخت و بوسید؛ و گریه کردند. ^۶ سپس چشمان خود را بلند کرد و زنان و کودکان را دید و گفت: «اینها یکی که اینجا داری که هستند؟» گفت: «اینها فرزندانی هستند که خدا به خدمتگزاری لطف کرده است». ^۷ آنگاه کنیزان جلو آمدند، ایشان و فرزندانشان، و سجده کردند؛ ^۸ لیه نیز با فرزندانش جلو آمد و

گودی تهیگاه^k او را لمس کرد، و گودی تهیگاه یعقوب در طول مدتی که با وی کشتی می‌گرفت، جا بجا شد.^۹ گفت: «بگذار بروم، زیرا پگاه برآمده است».

[یعقوب] گفت: «تا مرا برکت ندهی نخواهم گذاشت بروی».^{۱۰} او را گفت: «نامت چیست؟» گفت: «یعقوب».^{۱۱} آنگاه گفت: «دیگر تورا یعقوب نخواهند نامید، بلکه اسرائیل^m، زیرا با خدا و با انسان‌ها کشتی گرفتی و بر او غلبه یافته».^{۱۲} یعقوب سؤال کرد و گفت: «خواهش می‌کنم نامت را برايم مشخص داور^{۱۳}: ۱۴-۱۳:۳ خروج^{۱۴}: ۱۵-۱۷:۱۳».^{۱۵} گفت: «چرا نامت را می‌پرسی؟» و در همانجا او را برکت داد.ⁿ

^{۱۶} یعقوب آن مکان را فتوئیل نام نهاد، ۱۷:۵ (گفت): «زیرا خدا را رو در روی دیدم و حیاتم محفوظ ماند».^{۱۸} وقتی از فتوئیل^P عبور کرد، خورشید بر او بر می‌خاست، و از تهیگاه خود می‌لنجید.^{۱۹} به همین سبب است که بنی اسرائیل تا به امروز عصب سیاتیک را که در گودی تهیگاه است نمی‌خورند، زیرا که «او» گودی تهیگاه

^k تحتاللفظی: «کف ران» یعنی جایی نزدیک به آلات تناسلی.

^۱ نام شخص بیانگر وظایف و رسالت و سرنوشت او بود. این سؤال که طرح آن از سوی شخصیت الهی می‌توان سؤال برانگیز باشد، پیش درآمدی است به تغییر نام یعقوب که مترادف است با تغییر جایگاه.

^m یعقوب تبدیل می‌شود به اسرائیل. این نام جدید که احتمالاً معنی آن «خدا قادرتمند باشد» می‌باشد، در این روایت مرتبط شده با نیرویی که پاتریارخ در پیکارش با موجودی فوق طبیعی و نیروهای طبیعت که او بازنمود آنها بود، به کار برده؛ این پیکار تداعی کننده نبردهایی است که وجه باز سرنوشت یعقوب و اعقابش می‌باشد.

ⁿ گفتن نام یعنی اینکه شخص قبلاً تسلیم شده (ر. ک. خروج^{۱۳:۳}-۱۵). خدا از جواب دادن امتناع می‌ورزد تا راز خود را حفظ کند، اما یعقوب را برکت می‌دهد و بدینسان برکت هایی را که قبلاً دریافت کرده بود تأیید می‌کند.

^۰ یعقوب با اینکه خدا را «رو دررو» دید (که این امر مطابق خروج^{۲۰:۲۳}-۲۳ غیرممکن است)، اما زنده ماند؛ این امر در مورد هاجر نیز صدق می‌کند (۱۳:۱۶-۱۴).

^p نام این مکان، یعنی «فتوئیل» (که در آیه ۳۲، در عبری، «فینیل» است)، «روی خدا» تفسیر شده است (ر. ک. داور^{۸:۸}-۱۲:۲۵).

^q این حرکتی است قرار دادی به معنی فرمانبرداری کامل که احتمالاً منشأ آن را باید در دربار پادشاهان جستجو کرد.

برود، و من آهسته، با قدم های قافله که در مقابل من است و با قدم های کودکان راه خواهم پیمود، تا اینکه نزد سرورم به سعیر برسم». ^{۱۵} عیسو گفت: «لاقل اجازه بدء چند نفر از مردمانی را که با من اند همراه تو بگذارم» [یعقوب] گفت: «به چه کار می آید؟ کافی است که در نظر سرورم فیض بیام!» ^{۱۶} عیسو در آن روز راه خود را به سوی سعیر در پیش گرفت.

۱۷ و اما یعقوب، وی به سوگوت روانه شد. در آنجا برای خود خانه‌ای بنا کرد و برای احشامش آلونک هایی ساخت؛ به همین سبب است که این مکان را سوگوت^t یوش^{۱۳} داور^۸:۲۷-۵ نامیده‌اند.

عنوان در گوی

۱۸ یعقوب صحیح و سالم به شهر شکیم
رسید، که در سرزمین کنعان است، آن
هنگام که از قدان - ارام باز آمد، و در
مقابل شهر اردزو زد.^{۱۹} او از پسران حمور،
پدر شکیم قطعه زمینی را که در آنجا
خیمه اش را گسترد بود، به صد قسیط^t*
خرید،^{۲۰} و در آنجا فربانگاهی بر پا کرد که
آن را «ایل - الوهی - اسرائیل»^{۲۱} نامید.

سجده کردن؛ سپس یوسف و راحیل جلو
آمدند و سجده کردند.^۱

[عیسو] گفت: «چه می خواهی بکنی با تمام این اردویی که به آن برخوردم؟»

[یعقوب] گفت: «برای این است که در نظر سرورم فیض بیایم»^۹ عیسو گفت: «برادر من، من به فراوانی برای خود دارم، آنچه را که از آن تو است نگاه دار». ^{۱۰} یعقوب گفت: «نه، خواهش می کنم؛ پس اگر در نظرت فیض یافته ام، پیشکشم را از دستم خواهی پذیرفت، چرا که روی تورا دیدم آن سان که روی خدا را می بینند، و مرا پذیرفتی». ^{۱۱} پس نعمتی را که برایت آورده شده، بپذیر؛ زیرا خدا به من اطف کرده و از همه چیز دارم». وی به او اصرار کرد و [عیسو] بذرفت.

۱۲ وی گفت: «حرکت کنیم و به راه بیفتیم؛ من پیشاپیش تو خواهم رفت.»
 ۱۳ [یعقوب] به وی گفت: «سرورم می داند که کودکان ظریف اند و اینکه باید به فکر گوسفندان ماده و گاوانی باشم که شیر می دهنند، اگر در یک روز بر آنها فشار بیاورند تمام احشام کوچک خواهند مرد.
 ۱۴ پس سرورم پیشاپیش خدمتگزارش

۲۰ یعقوب پسراش را بر حسب مادر انشان معرفی می کند. در این میان تنها نامی که ذکر شده، نام یوسف است. به این وسیله، او به عنوان پاتریارخ چهارم معرفی شده است (ر.ک. پید ۳۷-۵۰).

سیعقوب مایل است از عیسو فاصله بگیرد، همان گونه که از لابان فاصله گرفت.

*^a در ت جمهوریهای یونان و لاتین: «به» آمده؛ این واحد وزن (و همچنان) است که از شان آن نام می‌شود.

* در ترجمه های یونانی و لاتین «بره» آمده؛ این واحد وزن (و پول) است که ارزش آن نامشخص است. ر.ک. یوشع ۳:۳۲؛ ایوب ۱:۴۲.

۱۱ «ایل» خدای پرتر در مجموعه خدایان کنعانی است. در نظر نویسنده این متن، «ایل» همان خدای اسرائیل است. بعد از پیدا شدن آنها در آغاز آیات ۳۲-۳۳ و مقدمه آنها در آیات ۱-۲، فرم کنندگان

گفت: «پسرم شکیم دلباخته دختر شما شده است؛ خواهش می‌کنم وی را به او به زنی بدھید.^۹ از طریق ازدواج با ما متعدد شوید؛ شما دختران خود را به ما بدھید و دختران ما را برای خود بگیرید.^{۱۰} با ما ساکن خواهید شد، و سرزمین در مقابل شما خواهد بود؛ می‌توانید در آن ساکن شوید و آن را بپیمایید و در آن املاک بگیرید لا.^{۱۱} شکیم به پدر و برادران [دینه] گفت: «باید که در نظر شما فیض بسایم و هر چه به من بگویید خواهم داد.^{۱۲} مهر و هدیه^{۱۳} هر مقدار زیاد که برای آن تعیین کنید هر چه به من بگویید خواه داد ولی دختر جوان را به زنی به من بدھید!»^{۱۴} پسران یعقوب به شکیم و به پدرش حمور پاسخ دادند؛ ایشان با حیله سخن گفتند^{۱۵} زیرا او خواهرشان دینه را نجس امث^{۱۶} دادند.^{۱۶} به ایشان گفتند: «نمی‌توانیم این کار را بکنیم که خواهرمان را به مردی با گوشت قلّه بدھیم! این برای ما ننگ است.^{۱۷} فقط به این شرط رضایتمان را به شما می‌دهیم که مانند ما^{۱۸}

خشونت در شکیم^۷

^{۷-۵:۴۹} ^۱ دینه، دختری که لیه برای یعقوب

۳۴

زاده بود، بیرون رفت تا دختران سرزمین را ببینند.^۸ شکیم، پسر حمور حوی^۹، رئیس سرزمین، او را دید و او را برداشت و با او خوابید و به او تجاوز کرد.^{۱۰}

^{۱۶-۱۵:۲۱} ^۲ سپس جانش به دینه دختر یعقوب وابسته خروج^{۱۱-۲۸:۲۲} شد؛ او عاشق آن دختر جوان شد و با دل

دختر جوان سخن گفت.^{۱۲} شکیم به پدرش

^{۱۴-۱۳:۱} ^۳ حمور گفت: «این کودک را برایم به زنی

بگیرد». ^۴ یعقوب آگاه شده بود که او

دخترش دینه را نجس ساخته بود، اما چون

^{۷:۳-۱:۵} ^۵ پسرانش با گله اش در صحراء بودند، یعقوب

تا بازگشت ایشان سکوت کرد.^۶

^۶ حمور پدر شکیم نزد یعقوب آمد تا با او

سخن گوید^۷ پسران یعقوب پس از بازگشت

از صحراء، وقتی از ماجرا مطلع شدند، این

مردان محنت زده شدند و در برابر قباحتی

^{۱۳-۱۲:۱۳} ^۸ که [شکیم] در اسرائیل مرتکب شده بود

بسیار به خشم آمدند، زیرا با دختر یعقوب

خوابیده بود؛ امری که انجام نمی‌شود!^۹

^{۱۰} حمور به این مضمون با ایشان سخن

^۷ در این فصل روایتی اصلی را تشخیص می‌دهیم که موضعی نقادانه در قبال عمل شمعون و لاوی دارد، و بعد از بازخوانی همان روایت را اما از دیدگاه عزرا - نحمیا (خصوصاً در آیات ۵، b۱۳، b۲۷، ۲۹-۲۷) که می‌کوشد با ترکید بر منوعیت ازدواج‌های مختلف، عمل قتل عام را توجه کند.

^۸ نویسنده با اندیشه پید ۳۵:۲۶ و عزرا - نحمیا موافقت دارد، بدین معنا که پیوند با «مردمان سرزمین» را برای اسرائیل خطرناک می‌شمارد.

^۹ در عهد عینی، حوبان دلالت داشتند بر جماعتی غیر اسرائیلی (ر.ک. یوش ۷:۹) حمور نام طایفه‌ای است و نیز نام نیای ایشان. پسرش شکیم نام شهری را بر خود دارد که یعقوب در آنجا مستقر شده بود (۱۹:۳۳) شاید در اینجا به شهر شخصیت داده شده است.

^{۱۰} پیشنهاد حمور در آیات ۱۰-۹ مبتنی بر همزیستی با پسران یعقوب است، و این امر برخلاف اندیشه‌های مطرح شده در تثنیه می‌باشد (ر.ک. تث ۱:۶-۶).

^{۱۱} مهر را نامزد به والدین دختر جوان می‌داد؛ «هدیه» مال خود دختر را تشکیل می‌داد. ^{۱۲} نویسنده این آیه، مانند یعقوب (آیه ۳۰)، روش برادران، خصوصاً شمعون و لاوی را در قبال اهانتی که به دینه شده، تأیید نمی‌کند.

می رفتند، به حمور و پسرش شکیم گوش کردند، و تمام ذکوران ختنه شدند، تمام آنان که از دروازه شهرش بیرون می رفتند.^{۲۵} باری، در روز سوم، وقتی هنوز دردمد بودند، دو پسر یعقوب، یعنی شمعون و یوشع^{۲۶} لاوی، برادران دینه، هر یک تبع خود را بر گرفت و در امنیت کامل بر شهر راه رفتند و تمام ذکوران را کشتند.^{۲۷} ایشان با لبه تیز تبع، حمور و پسرش شکیم را کشتند و دینه را از خانه شکیم برداشتند و رفتند.^{۲۸} پسران یعقوب از روی جنازه‌ها را رفتند روم ۱۹:۱۲

و شهر را غارت کردند، زیرا خواهرشان را نجس کرده بودند.^{۲۹} احشام کوچک و بزرگشان، الاغها، هر چه را که در شهر بود و هر چه را که در مزارع بود بر گرفتند.^{۳۰} تمام ثروتشان و تمام فرزندان و تمام زنها ایشان را به اسارت بردنده، و هر چه را که در خانه‌ها بود، غارت کردند.

^{۳۱} یعقوب به شمعون و لاوی گفت: «بر من مصیبت وارد آوردید زیرا مرا برای امث ۱۷:۱۱ ساکنان این سرزمین نفرت انگیز ساختید، برای کنعانیان و فرزیان. من فقط تعداد ۱۳:۷ مز ۱۰:۵ اندکی از افراد هستم؛ ایشان بر علیه من متعدد شده، مرا خواهند زد و هلاک خواهم شد، من و خاندانم».^{۳۲} گفتند: «آیا می بایست با خواهر ما همچون فاحشه عمل کنند؟»

بشوید و تمام ذکورنتان را ختنه کنید.^b

۱۶ آنگاه دختران خود را به شما خواهیم داد و دختران شما را برای خود خواهیم گرفت، و با شما ساکن خواهیم شد و یک قوم خواهیم شد.^{۱۷} اما اگر ما را در مورد ختنه گوش نگیرید، دخترمان را خواهیم گرفت و خواهیم رفت».

۱۸ سخنان ایشان مورد پسند حمور و شکیم پسر حمور واقع شد،^{۱۹} و مرد جوان در انجام این کار تأحیر نکرد، آن چنان عاشق دختر یعقوب بود. او محترم ترین شخص در تمام خانواده اش بود.^{۲۰} حمور و پسرش شکیم به دروازه شهرشان^c رفتند و با مردان شهرشان به این مضمون سخن گفتند:^{۲۱} «این مردان صادق اند. باشد که با ما در سرزمین ساکن شوند و آن را پیمایند؛ و اینک سرزمین در هرجهتی در مقابل ایشان وسیع است؛ دختران ایشان را به زنی خواهیم گرفت و دختران خود را به ایشان خواهیم داد.^{۲۲} این مردان فقط به این شرط راضی خواهند شد با ما ساکن شوند تا یک قوم شویم که هر ذکوری در میان ما ختنه شود، آن گونه که ایشان خودشان ختنه امث ۱۹، ۱۳:۱ هستند.^{۲۳} گله‌هایشان، آنچه که دارند، تمام احشامشان، آیا از آن ما نخواهد شد؟ فقط کافی است رضایت خود را به ایشان بدھیم و ایشان با ما ساکن خواهند شد».

۲۴ تمام آنانی که از دروازه شهر بیرون

^b از دوره بعد از تبعید، خصوصاً در مکتب کهانتی، ختنه تبدیل می شود به نشانه تعلق به نسل ابراهیم (پیدا ۲۳:۱۷).
c. ر.ک. توضیح ۲۳:۱۰.

از شکیم تا مجری

۳۵

^۱ خدا به یعقوب گفت: «برخیز! به بیت نیل^d برآی و در آنجا ساکن شو. در آنجا قربانگاهی بساز برای خدایی که بر تو ظاهر شد آن هنگام که از مقابل برادرت عیسوی گریختی». ^۲ یعقوب به خانواده و به تمام کسانی که با او بودند گفت: «خدایان بیگانه را که در میان شما بیوش خروج^e: ۲۳، ۱۵:۲۴ است بردارید و خود را طاهر سازید و خروج^f: ۴۴-۱۹:۳۱ سپس روانه شده، به بیت نیل برخواهیم آمد. در آنجا برای خدایی که در روز پریشانی ام مرا پاسخ داد و در سفری که در پیش گرفتم با من بوده است قربانگاهی خواهم ساخت».

^۳ ایشان تمام خدایان بیگانه را که در میان دستانشان^g بود به یعقوب دادند، و نیز حلقه هایی را که در گوش های خود داشتند، و یعقوب آنها را زیر درخت سقرازی که نزدیک شکیم است دفن کرد.

^۴ ایشان حرکت کردند و بر روی شهرهایی که در پیرامونشان بود هراس خدا بود^h: ۶:۲۴، ۱۲:۶ داورⁱ: ۳۰:۳۴ آن سان که پیشان یعقوب را تعاقب نکردند.

^۵ یعقوب به لوز رسید - یعنی بیت نیل - که در سرزمین کنعان است، او و تمام مردمانی که با او بودند. ^۷ در آنجا قربانگاهی بنا

کرد و آن مکان را ایل - بیت نیل^h نامید؛ زیرا در آنجا است که خدا خود را براو مشکوف ساخته بود آن هنگام که از مقابل برادرش می گریخت.

^۸ آنگاه دبوره، دایه رفقة در گذشت و تحت بیت نیل دفن شد، زیر بلوطی که آن را «بلوط گریه هاⁱ» نامیده اند. داور^j: ۵:۲۹ خدا بار دیگر بر یعقوب به هنگام رسیدنش از فدان - ارام ظاهر شد و او را برکت داد. ^{۱۰} خدا به او گفت: «نام تو یعقوب است.

دیگر تو را به نام یعقوب نخواهند خواند، بلکه نامت اسرائیل خواهد بود. ^{۲۹:۳۲} و او را اسرائیل نام نهاد. ^{۱۱} خدا او را گفت:

«من ایل - شدای هستم.
بارور شو و فزونی بیاب؛
ملتی، تجمعی از ملت ها از تو بیرون
خواهد آمد و پادشاهان از گرده های تو
بیرون خواهند آمد.

^{۱۲} سرزمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم، آن را به تو خواهم داد، و این سرزمین را به اعقاب تو بعد از تو خواهم داد».

^{۱۳} خدا از نزد او بالا رفت، در مکانی که با او سخن گفته بود.

^d این غربت جدید یعقوب است که او را از شکیم تا آن سوی بیت نیل هدایت می کند. این سفر همراه است با تطهیر مذهب و نابودی بتها. موضوع دور کردن «خدایان بیگانه» در بیوش ۲۴ به اوچ می رسد.

^e منظور بت های کوچکی است مشابه آنچه که راحل مخفی کرده بود (ر. ک ۱۹:۳۱) و آنها را در دست می گرفتند. حلقه ها و گوشواره ها معمولاً صورتک های خدایان را بر خود داشت (ر. ک. داور ۸: ۲۶).

^f اشاره ای است به «هراس اسحاق» در ۴۲:۳۱.

^g بخش آخر آیه ۵، ماجرای مذکور در بیشد ۳۰:۳۴ به بعد را دنبال می کند.

^h ر. ک. توضیح ۱۹:۲۸ و توضیح ۲۰:۳۳. «ایل - بیت نیل» اختصاراً نام خدایی است که در بیت نیل مورد پرستش بود.

ⁱ دبوره یعنی زنبور؛ «بلوط گریه ها» اختیالاً درختی مقدس بوده است: داور ۵:۴ به «نخل دبوره» اشاره می کند.

^j ایات ۱۰-۱۳، ^a گونه کهانی روایت مربوط به تغییر نام یعقوب به اسرائیل است: این آیات از همان موضوع ها و اصطلاحات پیدا شده می کند.

تعداد پسرانی یعقوب دوازده تن بود.

^{۲۳} پسران لیه: رئوبین، نخست زاده یعقوب، سپس شمعون، لاوی، یهودا، یسّاکار، زبولون.

^{۲۴} پسران راحیل: یوسف و بنیامین.

^{۲۵} پسران بلله کنیز راحیل: دان و فنتالی.

^{۲۶} پسران زلفه کنیز لیه: جاد و اشیر^۹.

این چنین هستند پسران یعقوب که برای او در فدان - ارام زاده شدند.

^{۲۷} یعقوب نزد پدرش اسحاق رسید، در

مَمْرِي، در قربه - ها - اربع، یعنی حیرون، ۱۸:۱۳

جایی که ابراهیم و اسحاق اقامت گزیده

بودند.^{۲۸} روزهای اسحاق صد و هشتاد سال

بود،^{۲۹} و اسحاق در گذشت. او مرد و به

خویشانش پیوست، سالخورده و سیر از ایام.

پسرانش، عیسو و یعقوب، او را دفن کردند.

عیسو در ادوم^p

^{۳۶} ^۱ این است اعقاب عیسو، یعنی ۳۴:۲۶

^{۹:۲۸} ^۲ عیسو زنان خود را از میان

دختران کنعان گرفت: عاده دختر ایلون حزق ۴:۲۳

حتی؛ اُهولیبامه دختر عنی، پسر صبعون

حوری؛^۳ بسمه دختر اسماعیل، خواهر

k. ک. ۲۲-۱۸:۲۸. در مشرق زمین باستان، تدهین به روغن برای تقدیس کردن اشیاء (سنگ، قربانگاه وغیره) و اشخاص (خصوصاً پادشاه، ر.ک.) - سمو ۱:۱۰ به بعد) به کار می رفت.

^۱ «بن اونی» یعنی «پسر سوگواری» و «بنیامین» یعنی «پسر سمت راست». یعقوب نامی بدشگون را به نامی خوش یمن تعییر می دهد. «سمت راست» از نظر جغرافیایی به جنوب اشاره دارد؛ قبیله بنیامین متخلک از طایفه هایی بود که در جنوب قبیله افراییم مستقر بودند.

m یکی انگاشتن افراته با بیت لحم بعدها صورت گرفته؛ علت این امر شاید این باشد که داود متعلق به طایفه ای بود در یهودا به نام افراته (۱. سمو ۱۷:۱۲).

n مجده - عیدر یعنی «برج گله»؛ در میک ۸:۴، این محل با تپه صهیون یکی انگاشته شده است.

^۰ عمل رئوبین را می توان به عمل ابشالوم تشیه کرد که صیغه های پدرش را به هنگام حیات او تصاحب کرد (۲-۲۰:۱۶-۲۳) در پید ۴:۴، رئوبین به خاطر این عمل محکوم شده است.

^{*} مطابق فهرست کهانتی، تمام پسران یعقوب در ارام زاده شده اند، که این برخلاف سنت آیات ۱۶-۱۸ می باشد.

p شجره نامه های این فصل منشاء کهانتی دارد؛ اما این احتمال نیز هست که عناصری قدیمی تر در آنها موجود باشد.

q نویسنده اهمیت بسیاری برای اعقاب عیسو، برادر بزرگتر یعقوب قائل شده، حال آنکه در سایر قسمت های عهد عتیق، ادومیان بزرگترین دشمن اسرائیلیان تلقی شده اند.

^{۱۴} یعقوب در مکانی که «او» با وی سخن

گفته بود، ستونی بر پا داشت، ستونی از

سنگ و بر آن هدیه ریختنی تقدیم کرد و

روغن ریخت.^k ^{۱۵} یعقوب مکانی را که خدا

در آن با او سخن گفته بود، بیت ئیل نام نهاد.

^{۱۶} ایشان از بیت ئیل روانه شدند. هنوز

مقداری راه برای رسیدن به افراته باقی بود

که راحیل زایمان کرد. زایمان او سخت

شد.^{۱۷} چون با سختی وضع حمل می کرد،

قابله به او گفت: «مترس: آنچه داری، باز

پسر است!»^{۱۸} باری، چون جان می داد -

سمو ۴:۲۰-۲۱:۹؛ از اونی زیرا که می مرد - او را بن - اونی نام نهاد،

اما پدرش اورا بنیامین^۱ نامید.^{۱۹} راحیل

در گذشت و [آن گاه که] بر راه افراته -^m -

روت ۱:۲؛ یعنی بیت لحم [بودند]، دفن شد.

میک ۱:۶؛ مث ۲:۶؛ ^{۲۰} یعقوب سنگ یادبودی بر مزار او بر پا

کرد؛ این سنگ یادبود مزار راحیل است

ار ۱:۱۵؛ ۱۸:۲؛ [که] تا امروز [وجود دارد].

۲۱ اسرائیل روانه شد و خیمه خود را آن

سوی مجلد - عیدرⁿ گسترد. ۲۲ پس در

حینی که اسرائیل در این سرزمین ساکن

لاؤ ۴:۳-۴:۹؛ ۸:۱۸؛ بود، رئوبین رفت و با بلله صیغه پدر خود

خوابید و اسرائیل از آن آگاه شد.^۰

۱۴ و اینها پسران اهولی بامه، دختر عَنِّی، پسر صَبَعون، زن عیسو بودند: او يَعْوَشُ و يَعْلَمُ و قورح را برای عیسو زاید.

اینانند امیران پسران عیسو. پسران ۱۴-۹:۳۶
الیفاز، نخست زاده عیسو: امیر تیمان، امیر اوامر، امیر حفوآ، امیر قنزا،^{۱۶} امیر قورح، امیر جَعْنَام، و امیر عمالیق. این چنین هستند امیران الیفاز در سرزمین ادوم؛ این چنین هستند پسران عاده.

۱۷ و این‌ناند پسران رعوئیل، پسر عیسوی: امیر نَحَّتَ، امیر زارَّ، امیر شَمَّهُ، و امیر مزَّهُ. این چنین هستند امیران رعوئیل در سرزمین ادوم؛ این چنین هستند پسران بسمَهُ، زن عیسوی.

۱۸ و اینانند پسران اهلیبامه، زن عیسو: امیر یوش، امیر یعلام، و امیر قورح. این چنین هستند امیران اهلیبامه، دختر عنی، زن عیسو.

۱۹ این چنین هستند پسران عیسو؛ این
چنین هستند امیر انسان. این ادوم است.

۲۰ ایناند پسران سعیر حوری^۱، ساکنان سرزمینیک لوطان و شوبال و صبعون و عنی،
۲۱ و دیشون و ایصر و دیشان. این چنین هستند امیران حوریان، پسران سعیر، در سرزمین ادوم^۲ پسران لوطان، حوری و هیمام بودند؛ و خواهر لوطان، تمناع بود.
۲۳ این است پسران شوبال: علوان و منحَت و عیبال و شفو و اونام.^۴ و ایناند پسران صبعون: آیه و عنی. این همان عنی است که

نبايوت. ^۴ عاده اليفاز را برای عيسو زايد؛ بسمه رعوئيل را زايد؛ ^۵ اهولیامه یوش و يعلام و قورح را زايد. این چنین هستند پسران عيسو که برایش در سرزمین کنعان زاده شدن.

۶ عیسیو زنان و پسران و دختران و تمام مردمان خانه اش را گرفت، و گله ها و تمام احشام خود را، و هر چه که صاحبیش بود، آنچه که در سرزمین کنعان به دست آورده بود، و به سرزمین سعیر روانه شد، به دور از برادرش یعقوب.^۷ زیرا اموالشان بیش از ۶:۱۳ آن بود که بتوانند با یکدیگر ساکن شوند، و سرزمین غربستان به سبب گله هایشان، نمی توانست متحمل ایشان گردد.
۸ بدینسان عیسو در کوهستان سعیر ساکن شد. عیسو همان ادوم است.

۱۰. این است نام پسران عیسو: الیفاذ^۹ پسر عاده، زن عیسو؛ و رعوئیل پسر بسمه، زن عیسو.

١١ پسران الیفاز، تیمان و اومار و صفوآ و جعثام و قنار بودند.

۱۲ و تمناع صیغه الیفاز پسر عیسو بود؛
خروج ۸:۷ وی عمالیق را برای الیفاز زایید. این چنین

هستند پیشان عاده، رن عیسو.
۱۳ و ایناند پیشان رعوئیل: نَحْت و زارَح
و شِمَه و مَزَه. این چنین بودند پیشان بسمه،

زن عیسو.

*⁴ یکی از دوستان ایوب نیز همین نام را دارد؛ مطابق ایوب ۱۱:۲، او اهل تیمان است، در حالی که در پیدا ۱۱:۳۶ این نام از آن پسر الیفاز می‌باشد.

در ایه ۸، سعیر دلالت دارد بر سرزمینی که عیسو در آن زندگی می‌کند. در ایه ۲۰ سعیر به عنوان نام عیسو به کار رفته؛ عیسو نیز «حوری» تلقی شده؛ از نام در تئیه استفاده شده (تث: ۲: ۲۲) تا به جماعت بومی سعیر اشاره شود.

بداد سلطنت کرد که مَدِیان را در صحراي موآب شکست داد؛ و نام شهرش عَوْيَت بود.^{۳۶} هدد مرد و در جايis سَمْلَه از مَسْرِيقَه سلطنت کرد.^{۳۷} سَمْلَه مرد و در جايis شائول از رحوبوت - نَهَر^{۳۸} سلطنت کرد.^{۳۹} شائول مرد و در جايis بعل - حنان پسر عکبور سلطنت کرد. بعل - حنان پسر عکبور مرد و در جايis هَدَر^۷ سلطنت کرد؛ و نام شهرش فاعو بود و نام زنش مهطييل دختر مطرد، دختر می- ذاهب.^{۴۰} و اين است نام اميران عيسو، بر حسب ^۱ توا ۵۱-۵۴.

طاييفه هايشان، بر حسب مكان هايشان، مطابق نامشان: امير تمتع، امير علوه، امير يَتِيت،^{۴۱} امير اهولبامه، امير ايله، امير فينون،^{۴۲} امير قناز، امير تيمان، امير مبصار،^{۴۳} امير مجدييل، امير عيرام. اين چنین هستند اميران ادوم، بر حسب مسكن هايشان در سرزميني که ملکشان بود. اين است عيسو، پدر ادوم.

آب های گرم^{۴۵} را در ببابان یافت وقتی که الاغ های پدرش صبعون را می چراند.^{۲۵} و اينانند پسران عنی: ديشون و اهولبامه دختر عنی.^{۲۶} و اينانند پسران ديشون: حمدان و اشيان و يتران و كران.^{۲۷} اينانند پسران ايصر: بلهان و زَعَوان و عقان.^{۲۸} ايناند پسران ديشان: عوص و اران.

^{۲۹} اينانند اميران حوريان: امير لوطان، امير شوبال، امير صبعون، امير عنی.^{۳۰} امير ديشون، امير ايصر، امير ديشان. اين چنین هستند اميران حوريان بر حسب طاييفه هايشان^۴ در سرزمين سعير. ^{۳۱} و اينانند پادشاهاني که در سرزمين اعد ۲۰:۱۱ توا ۴۳:۵۰. ادوم سلطنت کردن پيش از آنكه پادشاهي بر بنی اسرائييل سلطنت کند.^{۳۲} بالع بن بعور در ادوم سلطنت کرد؛ و نام شهرش دينها به بود.^{۳۳} بالع مرد و يوباب پسر زارح، از بصره سلطنت کرد.^{۳۴} يوباب مرد و در جايis حوشام از سرزمين تيمانيان سلطنت کرد.^{۳۵} حوشام مرد و در جايis هدد پسر

^۸ ترجمه اين عبارت حالتی فرضی دارد. متن سامری قرائت کرده: «امی‌ها» یعنی مردمانی که از سوی موآبیان خلع ید شده بودند. (تث ۱۰:۲).

^t ترجمه ما ميتبني است بر ترجمه یوناني. قرائت عبری: «بر حسب اميرانشان».

^{*} اين آيه ميتبني است بر برداشتی که طبق آن، ادوميان پيش از اسرائييليان صاحب پادشاه بودند. اما از نقطه نظر تاريخ، ادوميان فقط از سده هشتم ق.م. به بعد، داراي پادشاه شدند.

^{۱۱} «رحوبوت - نَهَر» یا «رحوبوت بر کنار نَهَر» «نهَر» معمولاً به رود فرات اشاره دارد اما احتمال چنین اشاره اي در اينجا کم است. مقاييسه کنيد با توضيح اعد ۵:۲۲.

^۷ «هدَر» در ۱- توا ۱:۵۰ و برخji از نسخ خطى، «هدَد» قرائت شده است. شايد در اينجا منظور اين بوده که هدر با آن هددی که در ۱- پاد ۱۱-۱۴-۲۲-۲۲ آمده و دشمن سليمان بوده همخوان شود.

مفقود شدن یوسف^w

همه برادرانش دوست دارد، و ایشان او را نفرت می‌داشتند و نمی‌توانستند دوستانه با او سخن گویند.

^۵ یوسف خوابی دید که آن را به اطلاع برادرانش رساند؛ ^۶ به ایشان گفت: «خواهش می‌کنم به این خوابی که دیده‌ام گوش کنید. ^۷ اینک ما باوه‌ها را در وسط مزرعه‌ها می‌بستیم، و اینک باوه‌من برخاست و ایستاد و اینک باوه‌های شما دور آن گرد آمدند و در مقابل باوه من سجده کردند». ^۸ برادرانش به او گفتند: «آیا می‌خواهی همچون پادشاه بر ما سلطنت کنی، یا می‌خواهی همچون ارباب بر ما سلطه خروج: ^۹ برانی؟» و ایشان بیشتر از او نفرت داشتند، ^{۱۰} ایشان از سخنانش. ^{۱۱} لوح: ^{۱۲} مز: ^{۱۳} سو: ^{۱۴} مز: ^{۱۵} لوح: ^{۱۶} مز: ^{۱۷} سو: ^{۱۸} مز: ^{۱۹} لوح: ^{۲۰} مز: ^{۲۱} سو: ^{۲۲} مز: ^{۲۳} سو: ^{۲۴} مز: ^{۲۵} لوح: ^{۲۶} مز: ^{۲۷} سو: ^{۲۸} مز: ^{۲۹} لوح: ^{۳۰} مز: ^{۳۱} سو: ^{۳۲} مز: ^{۳۳} لوح: ^{۳۴} مز: ^{۳۵} سو: ^{۳۶} مز: ^{۳۷} لوح: ^{۳۸} مز: ^{۳۹} سو: ^{۴۰} مز: ^{۴۱} لوح: ^{۴۲} مز: ^{۴۳} سو: ^{۴۴} مز: ^{۴۵} لوح: ^{۴۶} مز: ^{۴۷} سو: ^{۴۸} مز: ^{۴۹} لوح: ^{۵۰} مز: ^{۵۱} سو: ^{۵۲} مز: ^{۵۳} لوح: ^{۵۴} مز: ^{۵۵} سو: ^{۵۶} مز: ^{۵۷} لوح: ^{۵۸} مز: ^{۵۹} سو: ^{۶۰} مز: ^{۶۱} لوح: ^{۶۲} مز: ^{۶۳} سو: ^{۶۴} مز: ^{۶۵} لوح: ^{۶۶} مز: ^{۶۷} سو: ^{۶۸} مز: ^{۶۹} لوح: ^{۷۰} مز: ^{۷۱} سو: ^{۷۲} مز: ^{۷۳} لوح: ^{۷۴} مز: ^{۷۵} سو: ^{۷۶} مز: ^{۷۷} لوح: ^{۷۸} مز: ^{۷۹} سو: ^{۸۰} مز: ^{۸۱} لوح: ^{۸۲} مز: ^{۸۳} سو: ^{۸۴} مز: ^{۸۵} لوح: ^{۸۶} مز: ^{۸۷} سو: ^{۸۸} مز: ^{۸۹} لوح: ^{۹۰} مز: ^{۹۱} سو: ^{۹۲} مز: ^{۹۳} لوح: ^{۹۴} مز: ^{۹۵} سو: ^{۹۶} مز: ^{۹۷} لوح: ^{۹۸} مز: ^{۹۹} سو: ^{۱۰۰} مز: ^{۱۰۱} لوح: ^{۱۰۲} مز: ^{۱۰۳} سو: ^{۱۰۴} مز: ^{۱۰۵} لوح: ^{۱۰۶} مز: ^{۱۰۷} سو: ^{۱۰۸} مز: ^{۱۰۹} لوح: ^{۱۱۰} مز: ^{۱۱۱} سو: ^{۱۱۲} مز: ^{۱۱۳} لوح: ^{۱۱۴} مز: ^{۱۱۵} سو: ^{۱۱۶} مز: ^{۱۱۷} لوح: ^{۱۱۸} مز: ^{۱۱۹} سو: ^{۱۲۰} مز: ^{۱۲۱} لوح: ^{۱۲۲} مز: ^{۱۲۳} سو: ^{۱۲۴} مز: ^{۱۲۵} لوح: ^{۱۲۶} مز: ^{۱۲۷} سو: ^{۱۲۸} مز: ^{۱۲۹} لوح: ^{۱۳۰} مز: ^{۱۳۱} سو: ^{۱۳۲} مز: ^{۱۳۳} لوح: ^{۱۳۴} مز: ^{۱۳۵} سو: ^{۱۳۶} مز: ^{۱۳۷} لوح: ^{۱۳۸} مز: ^{۱۳۹} سو: ^{۱۴۰} مز: ^{۱۴۱} لوح: ^{۱۴۲} مز: ^{۱۴۳} سو: ^{۱۴۴} مز: ^{۱۴۵} لوح: ^{۱۴۶} مز: ^{۱۴۷} سو: ^{۱۴۸} مز: ^{۱۴۹} لوح: ^{۱۵۰} مز: ^{۱۵۱} سو: ^{۱۵۲} مز: ^{۱۵۳} لوح: ^{۱۵۴} مز: ^{۱۵۵} سو: ^{۱۵۶} مز: ^{۱۵۷} لوح: ^{۱۵۸} مز: ^{۱۵۹} سو: ^{۱۶۰} مز: ^{۱۶۱} لوح: ^{۱۶۲} مز: ^{۱۶۳} سو: ^{۱۶۴} مز: ^{۱۶۵} لوح: ^{۱۶۶} مز: ^{۱۶۷} سو: ^{۱۶۸} مز: ^{۱۶۹} لوح: ^{۱۷۰} مز: ^{۱۷۱} سو: ^{۱۷۲} مز: ^{۱۷۳} لوح: ^{۱۷۴} مز: ^{۱۷۵} سو: ^{۱۷۶} مز: ^{۱۷۷} لوح: ^{۱۷۸} مز: ^{۱۷۹} سو: ^{۱۸۰} مز: ^{۱۸۱} لوح: ^{۱۸۲} مز: ^{۱۸۳} سو: ^{۱۸۴} مز: ^{۱۸۵} لوح: ^{۱۸۶} مز: ^{۱۸۷} سو: ^{۱۸۸} مز: ^{۱۸۹} لوح: ^{۱۹۰} مز: ^{۱۹۱} سو: ^{۱۹۲} مز: ^{۱۹۳} لوح: ^{۱۹۴} مز: ^{۱۹۵} سو: ^{۱۹۶} مز: ^{۱۹۷} لوح: ^{۱۹۸} مز: ^{۱۹۹} سو: ^{۲۰۰} مز: ^{۲۰۱} لوح: ^{۲۰۲} مز: ^{۲۰۳} سو: ^{۲۰۴} مز: ^{۲۰۵} لوح: ^{۲۰۶} مز: ^{۲۰۷} سو: ^{۲۰۸} مز: ^{۲۰۹} لوح: ^{۲۱۰} مز: ^{۲۱۱} سو: ^{۲۱۲} مز: ^{۲۱۳} لوح: ^{۲۱۴} مز: ^{۲۱۵} سو: ^{۲۱۶} مز: ^{۲۱۷} لوح: ^{۲۱۸} مز: ^{۲۱۹} سو: ^{۲۲۰} مز: ^{۲۲۱} لوح: ^{۲۲۲} مز: ^{۲۲۳} سو: ^{۲۲۴} مز: ^{۲۲۵} لوح: ^{۲۲۶} مز: ^{۲۲۷} سو: ^{۲۲۸} مز: ^{۲۲۹} لوح: ^{۲۳۰} مز: ^{۲۳۱} سو: ^{۲۳۲} مز: ^{۲۳۳} لوح: ^{۲۳۴} مز: ^{۲۳۵} سو: ^{۲۳۶} مز: ^{۲۳۷} لوح: ^{۲۳۸} مز: ^{۲۳۹} سو: ^{۲۴۰} مز: ^{۲۴۱} لوح: ^{۲۴۲} مز: ^{۲۴۳} سو: ^{۲۴۴} مز: ^{۲۴۵} لوح: ^{۲۴۶} مز: ^{۲۴۷} سو: ^{۲۴۸} مز: ^{۲۴۹} لوح: ^{۲۵۰} مز: ^{۲۵۱} سو: ^{۲۵۲} مز: ^{۲۵۳} لوح: ^{۲۵۴} مز: ^{۲۵۵} سو: ^{۲۵۶} مز: ^{۲۵۷} لوح: ^{۲۵۸} مز: ^{۲۵۹} سو: ^{۲۶۰} مز: ^{۲۶۱} لوح: ^{۲۶۲} مز: ^{۲۶۳} سو: ^{۲۶۴} مز: ^{۲۶۵} لوح: ^{۲۶۶} مز: ^{۲۶۷} سو: ^{۲۶۸} مز: ^{۲۶۹} لوح: ^{۲۷۰} مز: ^{۲۷۱} سو: ^{۲۷۲} مز: ^{۲۷۳} لوح: ^{۲۷۴} مز: ^{۲۷۵} سو: ^{۲۷۶} مز: ^{۲۷۷} لوح: ^{۲۷۸} مز: ^{۲۷۹} سو: ^{۲۸۰} مز: ^{۲۸۱} لوح: ^{۲۸۲} مز: ^{۲۸۳} سو: ^{۲۸۴} مز: ^{۲۸۵} لوح: ^{۲۸۶} مز: ^{۲۸۷} سو: ^{۲۸۸} مز: ^{۲۸۹} لوح: ^{۲۹۰} مز: ^{۲۹۱} سو: ^{۲۹۲} مز: ^{۲۹۳} لوح: ^{۲۹۴} مز: ^{۲۹۵} سو: ^{۲۹۶} مز: ^{۲۹۷} لوح: ^{۲۹۸} مز: ^{۲۹۹} سو: ^{۳۰۰} مز: ^{۳۰۱} لوح: ^{۳۰۲} مز: ^{۳۰۳} سو: ^{۳۰۴} مز: ^{۳۰۵} لوح: ^{۳۰۶} مز: ^{۳۰۷} سو: ^{۳۰۸} مز: ^{۳۰۹} لوح: ^{۳۱۰} مز: ^{۳۱۱} سو: ^{۳۱۲} مز: ^{۳۱۳} لوح: ^{۳۱۴} مز: ^{۳۱۵} سو: ^{۳۱۶} مز: ^{۳۱۷} لوح: ^{۳۱۸} مز: ^{۳۱۹} سو: ^{۳۲۰} مز: ^{۳۲۱} لوح: ^{۳۲۲} مز: ^{۳۲۳} سو: ^{۳۲۴} مز: ^{۳۲۵} لوح: ^{۳۲۶} مز: ^{۳۲۷} سو: ^{۳۲۸} مز: ^{۳۲۹} لوح: ^{۳۳۰} مز: ^{۳۳۱} سو: ^{۳۳۲} مز: ^{۳۳۳} لوح: ^{۳۳۴} مز: ^{۳۳۵} سو: ^{۳۳۶} مز: ^{۳۳۷} لوح: ^{۳۳۸} مز: ^{۳۳۹} سو: ^{۳۴۰} مز: ^{۳۴۱} لوح: ^{۳۴۲} مز: ^{۳۴۳} سو: ^{۳۴۴} مز: ^{۳۴۵} لوح: ^{۳۴۶} مز: ^{۳۴۷} سو: ^{۳۴۸} مز: ^{۳۴۹} لوح: ^{۳۴۱۰} مز: ^{۳۴۱۱} سو: ^{۳۴۱۲} مز: ^{۳۴۱۳} لوح: ^{۳۴۱۴} مز: ^{۳۴۱۵} سو: ^{۳۴۱۶} مز: ^{۳۴۱۷} لوح: ^{۳۴۱۸} مز: ^{۳۴۱۹} سو: ^{۳۴۲۰} مز: ^{۳۴۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲} مز: ^{۳۴۲۳} سو: ^{۳۴۲۴} مز: ^{۳۴۲۵} لوح: ^{۳۴۲۶} مز: ^{۳۴۲۷} سو: ^{۳۴۲۸} مز: ^{۳۴۲۹} لوح: ^{۳۴۲۱۰} مز: ^{۳۴۲۱۱} سو: ^{۳۴۲۱۲} مز: ^{۳۴۲۱۳} لوح: ^{۳۴۲۱۴} مز: ^{۳۴۲۱۵} سو: ^{۳۴۲۱۶} مز: ^{۳۴۲۱۷} لوح: ^{۳۴۲۱۸} مز: ^{۳۴۲۱۹} سو: ^{۳۴۲۲۰} مز: ^{۳۴۲۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲۲} مز: ^{۳۴۲۲۳} سو: ^{۳۴۲۲۴} مز: ^{۳۴۲۲۵} لوح: ^{۳۴۲۲۶} مز: ^{۳۴۲۲۷} سو: ^{۳۴۲۲۸} مز: ^{۳۴۲۲۹} لوح: ^{۳۴۲۲۱۰} مز: ^{۳۴۲۲۱۱} سو: ^{۳۴۲۲۱۲} مز: ^{۳۴۲۲۱۳} لوح: ^{۳۴۲۲۱۴} مز: ^{۳۴۲۲۱۵} سو: ^{۳۴۲۲۱۶} مز: ^{۳۴۲۲۱۷} لوح: ^{۳۴۲۲۱۸} مز: ^{۳۴۲۲۱۹} سو: ^{۳۴۲۲۲۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۳} سو: ^{۳۴۲۲۲۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۵} لوح: ^{۳۴۲۲۲۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۷} سو: ^{۳۴۲۲۲۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۹} لوح: ^{۳۴۲۲۲۱۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۱۱} سو: ^{۳۴۲۲۲۱۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۱۳} لوح: ^{۳۴۲۲۲۱۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۱۵} سو: ^{۳۴۲۲۲۱۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۱۷} لوح: ^{۳۴۲۲۲۱۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۱۹} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۳} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۵} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۷} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۹} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۱۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۱۱} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۱۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۱۳} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۱۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۱۵} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۱۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۱۷} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۱۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۱۹} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۳} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۵} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۷} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۹} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱۱} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱۳} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱۵} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱۷} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۱۹} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۳} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۵} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۷} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۹} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱۱} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱۳} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱۵} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱۷} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۱۹} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۳} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۵} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۷} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۹} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱۱} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱۳} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱۵} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱۷} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۱۹} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۳} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۵} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۷} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۹} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱۱} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱۳} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱۵} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱۷} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۱۹} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۳} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۵} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۷} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۹} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۱} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۳} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۵} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۷} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۹} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۳} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۵} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۷} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۹} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۱} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۳} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۵} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۷} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱۹} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۰} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۱} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۳} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۴} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۵} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۶} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۷} سو: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۸} مز: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۲۹} لوح: ^{۳۴۲۲۲۲۲۲}

برادرانم هستم؛ خواهش می‌کنم به من بگو غزل:۱ آنها کجا مشغول چراندن هستند». ۱۷ مرد گفت: «از اینجا رفته‌اند، زیرا ایشان را شنیدم که می‌گفتند: به دوتان برویم» یوسف به دنبال برادرانش رفت و ایشان را در دوتان^c یافت.

ایشان او را از دور دیدند، و پیش از آنکه او نزد ایشان برسد، بر علیه او حیله به کار برداشتند تا او را بکشند.^{۱۸} به یکدیگر گفتند: «اینک مرد خواب‌ها می‌آید!» ۱۹ پس اکنون بباید او را بکشم و در یکی از این آب‌انبارها بیندازیم، و خواهیم گفت از حیوانی وحشی او را دریده است^d; آنگاه خواهیم دید که بر سر خواب‌هایش چه می‌آید!»

۲۰ رئوبین شنید و او را از دست ایشان رهانید. گفت: «او را تا حد مرگ نزنیم» ۲۱ رئوبین به ایشان گفت: «خون میریزد. او را در این آب‌انبار که در بیابان است بیندازیم، اما دست بر او بر می‌اورید». این برای آن بود که او را از دستان ایشان رهایی دهد تا او را نزد پدرش بازگرداند.

۲۲ پس وقتی که یوسف نزد برادرانش رسید، عبایش را از تنفس کنند، آن عبایی که آستین‌هایی بلند داشت و بر تن او بود؛ ۲۳ او را گرفتند و در آب‌انبار انداختند.

^e باز خواب دیگری دید که آن را برای برادرانش بازگو کرد. گفت: «اینک باز خوابی دیدم. اینک خورشید و ماه و یازده ستاره در برابر من سجده می‌کردند». ۲۰ او [این را] برای پدرش و برادرانش بازگو کرد، اما پدرش او را توبیخ کرد و به او گفت: «این چه خوابی است که دیدی؟ آیا ما، یعنی من و مادرت و برادرانت باید بیاییم و بر زمین در برابر تو سجده کنیم؟» ۲۱ برادرانش به او حسد ورزیدند، اما دان:۹:۴۲^f پدرش امر را نگاه داشت.^b

فروختن یوسف^c

۲۲ برادرانش رفته بودند تا احشام کوچک پدرشان را در شکیم^d بچرانند. ۲۳ اسرائیل به یوسف گفت: «آیا برادرانت در شکیم مشغول چراندن نیستند؟ بیا تا تو را نزد ایشان بفرستم» او به وی گفت: «لبیک»^e [پدرش] به او گفت: «برو ببین برادرانت چگونه اند و گله چگونه است، و خبرها را به من گزارش بده.» او وی را از دره حبرون فرستاد و [یوسف] به شکیم رسید.

۲۴ مردی او را یافت آن گاه که در صحراء سرگردان بود، و این مرد از او پرسید: «به دنبال چه هستی؟»^f ۲۵ گفت: «به دنبال

^b یعقوب این امکان را از نظر دور نمی‌دارد که خواب‌های یوسف از خدا باشد و بعدها تحقق یابد. ^c در گونه اول متن، این رئوبین است که برای نجات یوسف مداخله می‌کند؛ اما مطابق برخی آیات که به دست ویراستار اضافه شده (خصوصاً آیت ۲۶-۲۷)، این یهودا است که یوسف را با فروش او به کاروان اسماعیلیان نجات می‌دهد.

^d با توجه با فصل ۳۵ که طبق آن، خانواده یعقوب در حبرون اقامت می‌گزینند، این جایجایی به شکیم تعجب آور به نظر می‌رسد. شاید روایت اولیه ماجراهای یوسف بیان می‌کرده که یعقوب و پسرانش در حوالی شکیم اردو زده بودند.

^e «دوتان» که در ۲-پاد ۱۳:۶ در کتاب یهودیه نیز به آن اشاره شده، در حدود ده کلیومتری شمال شکیم واقع است.

^f بی‌آنکه نیازی باشد برادران یوسف بگویند که حیوانی اورا دریده، یعقوب خودش به این نتیجه می‌رسد (آیات ۳۱-۳۲).

آب انبار نبود! او جامه‌های خود را درید،
۳۰ و چون نزد برادرانش باز گشت، گفت:
«بچه دیگر در آنجا نیست، و من کجا باید
بروم؟»^k

۳۱ ایشان عبای یوسف را گرفتند و بزی را سر بریدند و عبا را در خون تر کردند.

۳۲ ایشان عبای آستین بلند را فرستادند و آن را با این کلمات به پدرشان رساندند: «این است آنچه که یافته ایم؛ خوب امتحان کن که آیا این عبای پسرت هست یا نه».

۳۳ او آن را امتحان کرد و گفت: «عبای پسرم! حیوانی وحشی او را دریده است! آری، یوسف تکه شده است!»

۳۴ یعقوب جامه‌های خود بست و برای پلاس به گرده‌های خود بست و برای روزهای طولانی برای پسر خود سوگواری کرد.^l ۳۵ همه پسرانش و همه دخترانش اقدام به تسلاش او کردند، اما او از تسلي یافتند امتناع کرد و گفت: «نه، در ۱۵:۳۱

آب انبار خالی بود و آب در آن نبود.
۲۵ سپس نشستند تا خوراک خود را بخورند.^m

۱۱:۴۳ چون چشمان خود را بلند کردند، دیدند که کاروانی از اسماعیلیان از جلعاد می‌آید. بار شترانشان کتیرا و بَسَان و لادن بود که آنها را به مصر فرود می‌آورند.ⁿ

۲۶ یهودا به برادران خود گفت: «از کشتن برادرمان و پوشاندن خون او چه عاید ما خواهد شد؟»^o بیایید او را به اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بر او نباشد؛ زیرا برادر ما و گوشت ما است».

برادرانش به او گوش دادند.

۲:۲۵ ۲۸ مردان مديان و بازرگانان عبور کردند که یوسف را برکشیدند و او را از آب انبار زک^p:۱۱ بالا آورند. ایشان یوسف را به اسماعیلیان مُت^{۱۵:۲۶} به بهای بیست [مثقال] نقره فروختند؛ و یوسف را به مصر برندند.^q وقتی رئوبین بر سر آب انبار آمد، اینک یوسف دیگر در

^g نویسنده با استفاده از فعل «خوردن»، آیات ۲۰ و ۲۵ را به هم مرتبط می‌سازد. در آیه ۲۰، برادران نقشه می‌کشند که به پدرشان وانمود کنند که یوسف را حیوانی «خورده است» (ترجمه تحت اللفظی برای «دریده است»)، حال آنکه پس از محکوم ساختن یوسف به مرگ، این خودشان هستند که می‌خورند.

^h «کتیرا» صمغی است که از گیاهی به نام «گون» گرفته می‌شود؛ «بلسان» احتمالاً صمغی است زردرنگ که از درخت پسته اخذ می‌گردد؛ «لادن» صمغی است معطر که از گل رز گرفته می‌شود. مصریان ارزش زیادی برای این محصولات غیربرومی قائل بودند و از آنها خصوصاً برای مصارف پزشکی و موہبایی کردن استفاده می‌کردند؛ اسرایل (یعقوب) بعدها به پسرانش توصیه می‌کند که از این محصولات برای وزیر فرعون پیشکش ببرند.

ⁱ برادران به یهودا که درباره خون سخن می‌گوید، گوش می‌دهند. «پوشاندن خون» به معنی خاموش کردن عدالت است (ر.ک. پید:۴:۲۱؛ آش:۲۶:۲؛ حرق:۲۴:۸-۷؛ ایوب:۱۶:۲۲؛ مطابق:۴:۲۲)، ایشان به رئوبین گوش فرا ندادند.

^j مطابق آیه ۳۶، مدانیان یوسف را مستقیماً در مصر می‌فروشند. اما در اینجا، ایشان ابتدا اورا به اسماعیلیان می‌فروشنند. این آیه ممکن است برای هماهنگ شدن متن با روایت اولیه (رئوبین و مدانیان) با ویرایشی متأخر نوشته شده باشد (یهودا و اسماعیلیان، ر.ک. آیه ۲۷) در خصوص بهای فروش، (ر.ک. لاو:۴-۵:۲۷).

^k برادر بزرگتر با این کلمات، نامیدی خود را ابراز می‌دارد؛ شگرد او برای رهایی برادرش با شکست رو به رو شده بود. برادران یوسف نسبت به مفقود شدن او بی تقاضا نداشتند؛ مطابق: ۲۱:۴۲، حتی نسبت به فریادهای طفل برای طلب لطف آنان بی تقاضا بودند.

^l این عمل بیانگر سوگواری یا نامیدی است که در کتاب مقدس بارها به آن اشاره شده است (ر.ک. ۲- سمو:۳:۳۱-۱- پاد ۲:۲۷؛ ۲:۲۲- پاد).

^{۳۶}اما مديانيان او را در مصر به فوطيفارⁿ، خواجه فرعون^o، فرمانده محافظان^p فروختند.

سوگواری^m است که نزد پسرم به شئول فرود خواهم آمد». و پدرش برای او ۲۸:۴۵ گریست.

يهودا و پسرانش^q

۱۲:۴۶
اعد ۲۶:۲۱-۱۹:۴۳
۱ توا ۳:۲

^۶يهودا برای نخست زاده خود، عير زني گرفت؛ وي تامار^v نام داشت.^۷ عير، نخست زاده يهودا برای يهوه ناپسند آمد و يهوه او را ميراند.^w يهودا به اونان گفت: «به سوي زن برادرت برو و در حق او، وظيفه برادر شوهری را انجام ده: نسلی برای برادرت برانگيز^x.»^y اونان می دانست که اين نسل از آن او نخواهد بود؛ بنا بر این، وقتی به سوي زن برادر خود می رفت، خود را بر زمين نجس می ساخت تا به برادر خود نسلی ندهد^z. آنچه او

^۱ باري، در آن زمان، يهودا برادران خود را ترك کرد و فرود آمد و به سوي مردي از عدولام^r رفت که حيره نام داشت.^۲ در آنجا، يهودا دختر يك كعناني^s را که شوعه نام داشت ديد؛ او وي را گرفت و به سوي وي رفت.^۳ او باردار شد و پسری زايد که وي را عير ناميد.

^۴ بار ديگر باردار شد و پسری زايد و او را اونان نام نهاد.^۵ يك بار ديگر نيز پسری زايد و او را شيله^u ناميد. آن زن وقتی او را زايد، در كزيب^t بود.

در اين آيه، علاوه بر پسران، به دختران نيز اشاره شده، حال آنکه در ماجراهای یعقوب، فقط به يك دختر، يعني دینه، اشاره شده است. یعقوب مانند حرقا (ash ۱۱:۳۸) يا هز ۱۱:۱۱۵، براي بعد از مرگ خود، روی خدا حساب نمی کند.
ⁿ «فوطيفار» آوانوسي نام مصری «با - دی - پا - ره» می باشد به معنی «کسی که خدای ره او را داده»، اين نام که دو بار حرف تعريف (با) در آن تکرار شده، پيش از سلسه بيسط و يكم (سد های يازدهم و دهم قبل از ميلاد) در جايی ذكر نشده است.
^o کلمه «خواجه» آوانوسي اصطلاحی نو-آشوری است که می تواند در معنای گسترده «صاحب منصب بلند پایه» به کار رفته باشد.

^P معنی تحت اللفظ: «رئيس قصابان» برخی ترجمه می کنند: «ناظر بزرگ».
^q روايتی که در اين فصل نقل شده، در اصل جزو رمان یوسف نبوده است: اين روايت اختصاص دارد به اعقاب يهودا.
^r «عدولام» در ۱۶ کيلومetri شمال غربی حبرون واقع است. در ۱-سمو ۲۲:۱ اين نام دلالت دارد بر غاري که داود در آن پنهان گرفت، و در يوشع ۱۱:۱۵ به شهری پادشاه شين کعناني.

^s در خصوص کعنانيان، ر. ک. ۱۰:۱۵-۱۹:۱۵. در اين روايت از پوند يهودا با زني کعناني انتقاد نشده است.
^u مطابق ۱-توا ۴:۲۱، شيله پدر عير است. اعقاب صنعت کر شيله (۱-توا ۴:۲۱-۲۴) کوبي روابطي با موآب و بيت لحم دارند.
^t «كزيب» که محلی است ناشناخته، ممکن است همان «کوزبیا» در ۱-توا ۴:۲۲-۴:۲۳ یا «اكزيب» شهری در همان ناحیه (يوشع ۴:۴:۱۵؛ ميك ۱:۱۴) باشد.

^v اصل و نسب «تامار» (يعني درخت نخل) ذكر نشده: او احتمالاً زني کعناني بوده. اين نام همچنان می تواند نام محلی در يهودا، در نزد يكی ادوم باشد که طایفه «زارح» در آن ساكن بودند (ر. ک. ۳۰:۳۸؛ ۳۰:۳۶).
^w راوي دليلي برای اين عمل الهی ارائه نمی دهد (ر. ک. پيد ۵:۴) برخی بر اين عقیده اند که اين تنبیه است در حق فرزندی که از يبوند با يك زن کعناني به دنيا آمد، اما در متن چنین چيزی بيان نشده است.
^x يهودا قانون خوبشاوندی را به جا می آورد (تنبیه ۲۵:۵-۱۰)، امري که نزد ساير اقوام ظلير آشوريان متداول بود. برادر شخص متوفى سريستي زن يبوه را بر عهده می گرفت و از او نسلی برای برادر خود که بودن وارث مرده، به وجود می آورد.
^y در زبان های اروپا يی، از نام «اونان» کلمه «اوئانیزم» به معنی خوددارضایي اخذ شده است، در حالی که مقصود متن، تأکید بر امتناع اونان از انجام وظيفه خوبشاوندی و باردار ساختن زن برادرش می باشد.

و گفت: «بگذار به سوی تو بروم» زیرا نمی‌دانست که عروسش می‌باشد. زن گفت: «برای آمدن به سوی من، مرا چه خواهی داد؟»^{۱۷} گفت: «بزغاله‌ای از گله خواهم فرستاد». زن گفت: «تا زمانی که بفرستی، گرویی خواهی داد؟»^{۱۸} گفت: «چه گرویی به تو بدهم؟» گفت: «مهر و ار زنارت و چوبدستی^f را که به دست داری». حجی: ۶؛ غزل: ۸؛ یو: ۶؛ ۲۷:۲؛ ۲۳:۲؛ ۲۴:۲۲ آنها را به او داد و به سوی او رفت، و او از وی باردار شد.^{۱۹} او برخاست و رفت و حجاب خود را از روی خود برداشت و جامه‌های بیوگی خود را پوشید.

^{۲۰} یهودا بزغاله را به دست دوست عدولامی اش فرستاد تا گرویی را از دست آن زن پس بگیرد، اما او وی را نیافت. ^{۲۱} او از مردان آن مکان پرسید: «کجا است آن روسپی مقدس که در عیناییم، بر سر راه بود؟» گفتند: «اینجا روسپی مقدسی نبود». ^{۲۲} او نزد یهودا باز گشت و گفت: «او را نیافتیم؛ و حتی مردمان آن مکان نیز گفتند: اینجا روسپی مقدسی نبود». ^{۲۳} یهودا گفت: «باید که آنچه دارد نگاه دارد! نرویم تا خود را در معرض تحقیر

می‌کرد برای یهود ناپسند آمد^Z که او را نیز میراند.

^{۱۱} یهودا به عروس خود، تamar گفت: «در روت: ۱۱-۱۳ خانه پدرت بیوه بمان تا اینکه پسرم شیله، بزرگ شود» زیرا به خود می‌گفت: «او نیز نباید مانند برادرانش بمیرد.» پس تamar رفت تا در خانه پدرش ساکن شود.

^{۱۲} روزهای بسیار سپری شد، و دختر شووع، زن یهودا، مرد. وقتی یهودا تسلی یافت، او و حیره، دوست عدولامی اش، نزد پشم چینان احشام کوچکشان به تمنه^a، برآمد.^{۱۳} تamar را به این مضمون اطلاع دادند: «اینک پدر شوهرت برای پشم چینی^b احشام کوچکش به تمنه برمی‌آید.» ^{۱۴} آنگاه جامه‌های بیوگی خود را از روی خود برداشت و خود را با حاجابی پوشاند^c، و چون این چنین پوشیده شد، در مدخل عیناییم^d که بر سر راه تمنه است، نشست، زیرا می‌دید که شیله بزرگ شده و او را به وی به زنی نداده‌اند.

^{۱۵} یهودا با مشاهده او، پنداشت که روسپی^e است، چرا که چهره خود را پوشانده بود.^{۱۶} بر سر راه، به سوی او رفت

^Z برخلاف آیه ۷، مرگ اونان در اثر عمل ناپسند او می‌باشد.

^a شهری در یهودا در نزدیکی عدولام (ر. ک. یوش ۱۰: ۱۴: داور ۱: ۱).

^b صاحبان گوسفدان، به هنگام پشم چنی جشی بزرگ بر پا می‌کردند (ر. ک. ۱-۲: ۲۵-۴: ۲- سمو ۱۳: ۲۳).

^c در این دوره، زنان فقط برای موقعیت‌های خاص نظیر ازدواج حجاب به صورت می‌کردند (۲۴: ۲۹- ۲۳: ۶۵؛ ۲۴: ۲۵) یا در مواقعی که نمی‌خواستند شناخته شوند.

^d احتمالاً همان «عینام» مذکور در یوش ۳۴: ۱۵ در غرب تمنه.

^e این متن نمی‌کوشد روسپیگری و توجه یهودا به یک روسپی را پنهان سازد. عمل تamar تحت تأثیر اشتیاق او برای آوردن پسری برای شوهر متفاوت قرار دارد.

^f مهر و زناری که مهر به آن وصل بود، نشانهای شخصی مردی مرفه بود و نوعی برگه شناسایی محسوب می‌شد. چوبدست چوبی تراشکاری شده بود که علامت اقتدار به شمار می‌رفت. طبق نوشته هرودوت، این سه عنصر در بابل، وجه مشخصه فردی بر جسته بود.

که او را به پسرم شیله نداده ام». و پس از آن، دیگر او را نشناخت.

^{۲۷} باری، هنگامی که می‌زایید، اینک دو ^{۲۴:۲۵} قلو در بطنه بودند. ^{۲۸} و در طول مدتی که می‌زایید، یکی از آنها یک دست را پیش آورد؛ [قابله] دست را گرفت و ریسمانی ارغوانی به آن بست و گفت: «این یکی اول بیرون آمد». ^{۲۹} اما چون دستش را پس می‌کشید، اینک برادرش بیرون آمد. [قابله] گفت: «چگونه رخنه ای گشودی!» ^{۳۰} روت ^{۱۲:۴} ^{۲۲-۱۸} و او را فارص^k نام نهادند. ^{۳۰} سپس مت ^{۶-۳:۱} برادرش که ریسمان ارغوانی بر دست داشت بیرون آمد؛ و او را زارح^۱ نام نهادند.

قرار دهیم. من این بزغاله را فرستادم، و تو نیز او را پیدا نکردی».

^{۲۴} باری، حدود سه ماه بعد، یهودا به این مضمون اطلاع دادند: «عروست تامار، روسپیگری کرده، و اینک حتی از روسپیگری هایش باردار است». یهودا گفت: «او را بیرون آورید و باشد که سوزانده شود!» ^{۲۵} چون او را بیرون می‌آوردند، او فرستاد و به پدر شوهرش گفت: «مردی که این اشیا را دارد، از او است که باردار هستم». سپس گفت: «خوب امتحان کن که این مهر و زنار و چوبیدست از آن کیست». ^{۲۶} یهودا امتحان کرد و گفت: ^۱ سمو ^{۱۸:۲۴} «او از من عادل تر است؛ زیرا درست است

یوسف در مصر

من ۱۰:۵
جك ۱۳:۱
اع ۹:۷

یوسف نزد فوطیفار مصری^m

۳۹

^۱ پس یوسف را به مصر فرود آورده بودند. فوطیفار، خواجه فرعون، فرمانده محافظان، مردی مصری، او را از

اسماعیلیان که او را به آنجا فرود آورده بودند خرید.ⁿ یهوه با یوسف بود؛ او مردی شد که کامیاب بود، و در خانه سرور خود، آن مرد مصری، می‌بود. ^۳ سرورش

^۱ این مجازاتی است نادر ولی آثار آن را در کتاب مقدس (لاو ۹:۲۱) در خصوص دختر کاهنی که روسپیگری کند؛ ار ^{۲۲:۲۹} ^{۲۳} و در مشرق زمین باستان مشاهده می‌کنیم. یهودا خودش نزد روسیی‌ها می‌رود، اما تحمل ندارد که ببینند عروسش روسپیگری کند.

^۱ تحت الفظی: «برای او است که ...» زیرا در مشرق زمین باستان، زن برای مرد است که می‌زاید (نیز ر. ک. آیه ۱۸). ^۱ آن زن «عادل تر» است در این معنا که بیش از خود یهودا دغدغه اعقاب این پاتریارخ را دارد. در عربی، اصطلاح «عادل» در وهله اول به معنای وفاداری به یک رابطه یا به یک اصل می‌باشد (در اینجا ضرورت تداوم نسل).

^k از طایفه «فارص» (یعنی رخنه) است که داود از طریق روت به دنیا آمد (روت ^{۲۲-۱۸:۴})؛ به نظر می‌رسد که او ردپایی در منطقه اورشلیم بر جای گذاشته باشد («فارص عزّه» در ^۲-سمو ^{۶:۸}؛ «بعل فراصیم» در ^۲-سمو ^{۵:۲۰}؛ «کوه فراصیم» در اش ^{۲۱:۲۸}).

^۱ «زارح» که به معنی طلوع ستاره است، تداعی کننده رنگ سرخ در برخی زبان‌های سامی می‌باشد. مطابق پید ^{۱۳:۳۶}، طایفه زارح اصل و نسبی ادویه دارد. اما در اعد ^{۲۰:۲۶}، فارص و زارح طوایفی یهودایی معرفی شده‌اند.

^m این روایت متصل می‌شود به پایان فصل ^{۳۷}. ⁿ آیه ۱ احتمالاً نوشته ویراستاری است که با یکی انگاشتن سرور یوسف با خواجه ای که در پایان فصل ^{۳۷} ذکر شده، می‌کوشد ارتباطی میان این دو ماجرا برقرار کند.

هر چه دارد به من سپرده است.^۹ در این
خانه دیگر کسی از من بزرگتر نیست^۵ و
چیزی جز تورا از من معن نکرده، چرا که
زنش هستی. پس چگونه چنین بدی بزرگی
بکنم^۶ و علیه خدا گناه و رزم؟^۷ آن زن هر
روز با او بسیار سخن می‌گفت اما یوسف
راضی نشد که کنار او بخوابد تا با وی
باشد.^{۱۱} باری، روزی که او برای انجام
کارش به خانه آمده بود و کسی از مردان
خانه در آنجا، در خانه نبود،^{۱۲} او را از
جامه اش^۸ گرفت و گفت: «با من
بخواب!» اما او جامه خود را در دست های
وی رها کرد و گریخت و بیرون رفت.^{۸-۳} مز:۵
^{۱۳} زن وقتی دید که جامه خود را در
دست های وی رها کرده و گریخته است،
^{۱۴} مردمان خانه اش را صدا زد و به ایشان
گفت: «ببینید! یک عبرانی^۷ را برای ما
آورده اند تا ما را مسخره کند؛ او به سوی
من آمد تا با من بخوابد و من با فربادهای
بلند صدا زدم.^{۱۵} پس چون شنید که صدایم دان^{۱۳}
را بلند می‌کنم و صدا می‌زنم، جامه خود را

۳:۲۶ دید که یهوه^{*} با او است و هر چه می‌کند،
یهوه آن را در دستش کامیاب می‌سازد.
۳:۱۸ مز^۱ ۴ یوسف در نظر او فیض یافت و در
خدمتش بود؛ [فوطیفار] او را ناظر^P خانه
خود ساخت و هر آنچه داشت به او سپرد.
۵ باری، از روزی که او را ناظر خانه خود
ساخت و بر هر آنچه داشت [مقرر کرد]
یهوه خانه آن مصری را به سبب یوسف
برکت داد، و برکت یهوه بر تمام چیزهایی
بود که او در خانه و در صحراء داشت.^۶ او
هر چه را داشت به دست های یوسف رها
کرد، و با وی، به هیچ امری نمی‌پرداخت،
جز خواراکی که می‌خورد^۷. یوسف
خوش اندام و برای دیدن زیبا بود.

یوسف و زن سرورش

سمو ۱۲:۱۶
مز ۲۳-۱۰:۷
ج ۷:۶
قرن ۱۳، ۹:۶
و گفت: «با من بخواب!»^۸ او امتناع کرد و
به زن سرورش گفت: «اینک سرورم، با
من، به آنچه در خانه است نمی پردازد، و

* در ماجراهای اصلی یوسف، اسم خاص خدای اسرائیل ظاهرًا به کار نرفته است. چند آیه‌ای که در فصل ۳۹، که در آنها نام «یهوه» به کار رفته، احتمالاً اثر ویراستاری است که کوشیده تفسیر الهیاتی روایت را استحکام بخشند.

p این اصطلاح در اصل عنوانی است مصری که به کسی می‌شد که املاک شخصیتی بر جسته را اداره می‌کرد، حتی فرعون (۴۰:۴۱) و پادشاهان اسرائیل را (۱-۵:۴۰).

q طبق نظر برخی مفسران یهودی، این اصطلاحی است مؤبدانه که به روابط جنسی اشاره می‌کند؛ اما احتمالاً این اصطلاحی است که به شکل کلی، اشاره دارد به زندگی شخصی فرد.

I شاید نویسنده در اینجا از داستانی مصری به نام «دو برادر» استفاده کرده. در این داستان، برادر کوچکتر که با درخواست های زن برادرش مقاومت می‌کند، از سوی او مورد اتهام قرار می‌گیرد؛ وی به سختی از خشم برادرش جان سالم به در می‌برد. در ماجراهای یوسف، موضوع زن اغوا کننده را می‌بینیم که در متون خاور نزدیک باستان و جاهای دیگر، به فراوانی به چشم می‌خورد.

در خصوص این اصطلاح، ر.ک. ۱۳:۱۴. این اصطلاح در ماجرای یوسف اغلب به کار رفته است. در اینجا، این اصطلاح در ^۷ مانند فصل ۳۷، در اینجا نیز جامه یوسف به کار می‌رود تا توطئه‌ای را علیه او ترتیب دهد.

t ^۸ این اصطلاح اغلب بر زناکاری دلالت دارد (ر.ک. پید ۹۰:۲۰).

s. ر. ک. ۶:۳۹. ۶:۴۵ بوسف از مقویتی مشابه در دربار فرعون برخوردار خواهد بود (ر.ک. ۴۱:۴، ۴۰:۴).

در کنار من رها کرد و بیرون گریخت». ^{۱۹}
 پس چون سرور [یوسف] سخنای را
 شنید که زنش به این مضمون می‌گفت:
 «بردهات به این شیوه با من عمل کرده»
 خشمش برافروخته شد. ^{۲۰} سرور یوسف وی امث: ^{۳۴:۶}
 را گرفت و او را در زندان ^w گذاشت،
 مکانی که زندانیان شاه در آن حبس بودند.
 پس [یوسف] آنجا در زندان بود.

در کنار من رها کرد و گریخت و بیرون
 رفت. ^{۲۱}

او جامه [یوسف] را در کنار خود قرار
 داد و منتظر شد تا سرورش به خانه اش
 بیاید. ^{۲۲} آنگاه به این مضمون با وی سخن
 گفت: «برده عبرانی که برای ما آوردی به
 سوی من آمد تا مرا مسخره کند، ^{۲۳} اما وقتی
 صدایم را بلند کردم و صدا زدم، جامه اش را

یوسف در زندان

۲۶-۲۳

بزرگ و نانوای بزرگ، خشمگین شد، ^۳ و
 ایشان را تحت مراقبت در خانه فرمانده
 محافظatan گذاشت، در زندان، مکانی که
 یوسف در آن حبس بود. ^۲ فرمانده
 محافظان، یوسف را بر ایشان گماشت و او
 در خدمت ایشان بود، و ایشان مدتی تحت
 مراقبت بودند.

۱۳-۱۱:۴۱

خواب های صاحب منصبان^a ^۵ هر دو ایشان خوابی دیدند، هر یک
 خواب خود را، در همان شب - هر خواب
 معنای ^b خود را داشت. یعنی ساقی و نانوای
 پادشاه مصر که در زندان حبس بودند.
 چون یوسف بامدادان نزد ایشان داخل

^{۲۱} یهوه با یوسف بود؛ او لطف خود را
 مزء: ^{۱۰} شامل حال او ساخت و کاری کرد که در نظر
 رئیس زندان فیض بیابد. ^{۲۲} رئیس زندان
 تمامی زندانیان را که در زندان بودند به
 یوسف سپرد، و هر کاری که ایشان در آنجا
 می‌کردند، او بود که آن را به انجام
 می‌رساند. ^{۲۳} رئیس زندان به چیزی از
 آنچه به وی سپرده شده بود نگاه نمی‌کرد،
 زیرا یهوه با او بود، و هر چه می‌کرد، یهوه
 آن را کامیاب می‌ساخت.

^۱ باری، بعد از این رویدادها،
۴۰ ساقی پادشاه مصر و نانوا^x بر علیه
 سرورشان، پادشاه مصر خطأ ورزیدند.
^۲ فرعون بر علیه این دو خواجه^y، ساقی

تحتاللغظی: «خانه حصاردار» شاید این اصطلاحی باشد به معنی «زندان». ^w
 معادل این منصب ها را می توان در دستگاه اداری مصر یافت: کسی که شراب را می چشد، و کسی که شیرینی می پزد؛ اینها
 منصب هایی بود که لازمه اش اعتماد زیاد بود، اما الزاماً منصب های سیاسی نبودند.
 ع. ک. توضیح ^{۳۶:۳۷}. در منابع مصری، اصطلاحی که در اینجا به کار رفته، فقط از دوره پارسی ها به بعد به چشم می خورد.
^z در این آیه، خانه سرور یوسف با محل بازداشت دو صاحب منصب فرعون یکی انگاشته شده است.
 a در ماجراهای زندگی یوسف، خواب نقش مهمی ایفا می کند: قبلًا به خواب های یوسف اشاره شد، و بعداً به خواب های فرعون
 اشاره خواهد شد (ر. ک. توضیح ^{۲:۳۷}; ^{۱:۴۱}; ^{۷-۱}).
 b «معنا»: در عبری کلمه ای که به کار رفته، اصطلاحی است فنی که دلالت بر تعبیر خواب دارد؛ این کلمه فقط در ماجراهای یوسف
 مورد استفاده قرار گرفته است.

^{۱۵} زیرا من واقعاً از سرزمین عبرانیان دزیده شدم و در اینجا کاری نکرده ام که مرا به زندان^e بیندازند.

^{۱۶} نانوای بزرگ چون دید که تعبیر آن مساعد بود، به یوسف گفت: «من نیز در خواب خود، اینک سه سبد نان سفید روی سرم بود.^{۱۷} در سبد بالایی، از همه خوراکی هایی که نانوا برای فرعون درست می کند وجود داشت، و پرندگان آنها را از سبد، از روی سرم می خوردند».^{۱۸} یوسف رشته سخن را به دست گرفت و گفت: «تعبیر آن این است. سه سبد سه روز است.^{۱۹} سه روز دیگر فرعون سرت را از روی تو بر خواهد داشت؛ او تورا به^{۲۰} سمو^{۲۱} چوبه دار^f خواهد آویخت و پرندگان گوشت را از روی تو خواهد خورد».

^{۲۰} باری، روز سوم، که سالگرد میلاد فرعون^g بود، وی ضیافتی برای تمام خدمتگزاران خود ترتیب داد، و سر ساقی مر^{۲۱:۶} بزرگ و سر نانوای بزرگ را در میان تمام خدمتگزارانش بلند کرد.^h ^{۲۱} او ساقی بزرگ را در منصب ساقی گری اش برقرار ساخت و وی جام را در کف دست فرعون قرار داد؛ ^{۲۲} اما نانوای بزرگ را (به دار) آویخت، مطابق آنچه یوسف برایش تعبیر کرده بود.^{۲۳} اما ساقی بزرگ یوسف را به^{۲۴:۴۱} جا^{۲۵:۹} مرا^{۲۶:۳} نیاورد؛ او را فراموش کرد.

شد، دید که افتاده حال هستند.^۷ او از خواجه های فرعون که با وی در خانه سرورش تحت مراقبت بودند پرسید: «چرا چهره شما امروز غمگین است؟»^۸ به او گفتند: «خوابی دیده ایم و کسی نیست آن را تعبیر کند». یوسف به ایشان گفت: «آیا تعبیرها از آن خدا نیست؟^c برايم بازگو کنید».

^۹ ساقی بزرگ خوابی را که دیده بود برای یوسف بازگو کرد. به او گفت: «اینک در خوابم، در برابر تاکی بود،^{۱۰} و بر روی تاک، سه شاخه بود. چون جوانه می زد، گلش شکفت و خوش هایش انگورهای رسیده داد.^{۱۱} جام فرعون در دست من بود؛ من انگورهای را گرفتم و بر بالای جام فرعون فشردم، و جام را روی کف دست فرعون نهادم».^{۱۲} یوسف به او گفت: «تعبیر آن این است. سه شاخه سه روز هستند.^{۱۳} سه روز دیگر فرعون سرت را بلند خواهد کرد^d؛ او تورا در خدمت برقرار خواهد ساخت و تو جام فرعون را در دستش خواهی نهاد، همان گونه که قبلًا عادت داشتی بکنی، آن زمان که ساقی او بودی.^{۱۴} اگر به یادآوری آنچه که با تو بودم، آن گاه که خیریت برایت رخ دهد، خواهش می کنم این وفاداری را در حق من نشان بده؛ مرا به یاد فرعون بیاور و مرا از این خانه بیرون آور؛

^c با این تذکر، تعبیری که یوسف از خواب ها به دست می دهد، مشروعیت الهی می یابد.

^d این اصطلاح معنایی مشیت دارد، اما این فعل می تواند هم به معنی «بلند کردن» باشد و هم «برداشتن» لذا این فعل برای نانوای بزرگ معنایی کاملاً متفاوت خواهد داشت.

^e معنی تحت اللفظی آن «گودال» است؛ در^{۳۷:۲۹، ۲۹:۲۱ و ۱۴:۴۱} همین کلمه به کار رفته است.

^f در مورد این مجازات، ر.ک. تث^{۲۱:۲۱-۲۲} سمو^{۴:۱۲}.

^g برگزاری جشن برای میلاد فرعون فقط از دوره پارسی ها متداول خواهد شد؛ اما ممکن است منظور سالگرد جلوس بر تخت سلطنت هم باشد. در مصر و در جاهای دیگر، جشن های شاهانه اغلب همراه بود با عفو عمومی.

^h نویسنده با معنای فعل و اصطلاح بازی می کند (ر.ک. آیات ۱۳ و ۱۹).

خواب‌های فرعون^۱

۴۱

^۱ باری، بعد از دو سال، فرعون خوابی دید. اینک او در کنار نیل ^۲ ایستاده بود، ^۳ اینک از نیل هفت گاو ماده ^۴ زیبامنظر و فربه گوشت برمه آمدند که در نیزارها مشغول چریدن شدند. ^۵ و اینک هفت گاو ماده دیگر بعد از آنها از نیل برمه آمدند، بدمنظر و لاغر گوشت، و در کنار [سایر] گاوهای در کرانه نیل ایستادند.

^۶ و گاوهای بدمنظر و لاغر گوشت آن هفت گاو زیبا منظر و فربه را دریدند. آنگاه فرعون بیدار شد.

^۷ باز به خواب رفت و خواب دومی دید. اینک هفت خوشگندم، چرب و نیکو، بر یک ساقه برمه آمد. ^۸ و اینک هفت خوش لاغر که به باد شرقی ^۹ سوخته بود، بعد از آنها می‌روید. ^{۱۰} و خوش‌های لاغر آن هفت خوش چرب و پر را بلعیدند. آنگاه فرعون بیدار شد، و اینک خواب بود!

برا فرازی یوسف^{۱۱}

آوردند. او ریش خود را تراشید^{۱۲} و

جامه‌هایش را عوض کرد و نزد فرعون داخل

شد.^{۱۳} فرعون به یوسف گفت: «خوابی

مزه: ۲۱-۲۰: ۱۰۵
امسوا: ۸:۲
امث: ۱۳:۱۶
اع: ۱۰:۷

یوسف در برابر فرعون

۲۵:۲

^{۱۴} فرعون فرستاد تا یوسف را فرا خوانند. او را شتابان از زندان بیرون

^۱ در مقام تعییر کننده خواب است که یوسف قسم به دربار فرعون می‌گذارد. این خواب‌ها مانند موارد قبل، خواب‌های نمادین هستند. ارتقاء منزلت یوسف که موضوع خواب‌های وی در فصل ۳۷ می‌باشد، از این پس شروع به تحقق می‌کند.

^۲ نیل و طغیان آن، ثروت مصر محسوب شود. هردو دوت، مورخ یونانی، مصر را همچون هدیه نیل توصیف می‌کند.

^۳ «هاتور» الهی مصری، به شکل گاو ماده بازنمود شده که از بیشه زارهای اینوه نیل بیرون می‌اید تا حاصل خیزی را گسترش دهد. در دوره‌های بعدی، گاو ماده ای که در خط همراه گلیف نموده شده، ممکن است به معنای سال بوده باشد.

^۴ در مصر، باد خشک و سوزان باد جنوبی است: در اینجا باد هراس انگیزشی که از فلسطین می‌وزد، جایگزین آن شده است.

^۵ در اینجا در عربی کلمه ای به کار رفته که متشاً آن مصری است و بر «کاهنان - قرائت کنندگان» دلالت دارد (همین اصطلاح در خروج ۹-۷ به کار رفته است). این کاهنان بیان کنندگان وحی بودند و در مقام جاودگر نیز انجام وظیفه می‌کردند. حکیمان

^۶ متون مصری متعلق به هزاره‌های دوم و اول پیش از میلاد، به حضور اشخاص آسیابی در میان مقامات بلندپایه دربار اشاره دارد. ماجراهای یوسف بازتابی است از آین واقعیت.

^۷ پادشاهان و اشراف مصری، ریش مصنوعی می‌گذاشتند، اما به گفته مصرشناس فرانوسی، ژی. یوپیوت، «هر کس که دارای اصل و نسبی رفیع باشد، باید جانه‌های بی موداشته باشد». در حضور تعویض جامه، ر.ک. ۲. پاد: ۲۹:۲۵؛ استر: ۱۰:۶.

را به جادوگران گفتم، اما هیچ کس برایم
توضیح نمی دهد!^{۱۹}

^{۲۵} یوسف به فرعون گفت: «خواب عاشر: ۷:۳

فرعون یکی است: خدا آنچه را که انجام
خواهد داد، به فرعون اعلام داشته است. مردان: ۲۸:۲

^{۲۶} هفت گاو ماده زیبا هفت سال هستند و
هفت خوشگلند زیبا هفت سال هستند:
خواب یکی است. ^{۲۷} هفت گاو لاغر و
زشت که در پی آنها بر می آمدند هفت سال
هستند، و هفت خوشگلند خالی که به باد شرقی ^{۲۸:۴}
سوخته است، هفت سال قحطی خواهند
بود!^{۲۸} این آن کلام است که به فرعون
گفت: خدا آنچه را که انجام خواهد داد به
فرعون نشان داده است. ^{۲۹} اینک هفت
سال فراوانی عظیم در تمام سرزمین مصر
خواهد آمد. ^{۳۰} بعد از آن هفت سال قحطی
پدید خواهد آمد؛ تمام فراوانی را در
سرزمین مصر از یاد خواهند برد، و قحطی
سرزمین را تباہ خواهد ساخت.^{۳۱} دیگر
فراوانی را در سرزمین نخواهند شناخت به
سبب این قحطی که در پی خواهد آمد؛ زیرا
بسیار شدید خواهد بود. ^{۳۲} و اگر خواب دو
بار^۳ برای فرعون تکرار شده، به این دلیل اش: ۱۰:۴۶

است که این امر از سوی خدا به طور قطعی
تعیین شده و خدا در انجام آن شتاب
خواهد کرد.

دیده ام و کسی نیست آن را تعبیر کند. اما
من در مورد تو شنیده ام که کافی است
خوابی را بشنوی تا آن را تعبیر کنی».

^{۱۶} یوسف به این مضمون به فرعون پاسخ
گفت: «من نیستم، خدا است که آنچه را که
برای فرعون نجات بخش است پاسخ خواهد
داد.» ^{۱۷} دان: ۲:۲۸؛ مت: ۱:۲۰؛ قرن: ۳:۵

فرعون به این مضمون با یوسف سخن
گفت: «در خوابم، اینک در کرانه نیل
ایستاده بودم، ^{۱۸} و اینک از نیل هفت گاو
ماده، فربه گوشت و خوش اندام بر
می آمدند که شروع کردند به چریدن در
نیزارها.^{۱۹} و اینک هفت گاو ماده دیگر
بعد از آنها بر می آمدند، باریک، بسیار
بداندام و لاغر گوشت؛ در زشتی نظر آنها
را در تمام سرزمین مصر ندیده بودم.
^{۲۰} گاوهای لاغر و زشت آن هفت گاو اول را
که فربه بودند بلعیدند، ^{۲۱} و با اینکه وارد
شکم آنها شدند، مشاهده نمی شد که وارد
شکم آنها شده اند؛ شکلشان مانند اول
زشت بود. آنگاه بیدار شدم.^{۲۲} باز در
خوابم دیدم که هفت خوشگلند روی یک
ساقه بر می آمدند، پر و نیکو.^{۲۳} و اینک
هفت خوشگلند خشکیده و لاغر و سوخته به باد
شرقی، در پی آنها رویید.^{۲۴} و خوشگلند
لاغر آن هفت خوشگلند زیبا را بلعیدند. من این

P یوسف یادآوری می کند که منشاً خواب خدا است (بیز. ک. آیه ۲۵) سخن گفتن یوسف درباره خدا، از نظر فرعون هیچ ایرادی ندارد، با اینکه در مصر خدایان متعددی مورد پرستش بودند.

۹ این نوع تکرارهای طولانی که قبلاً نموده آن را در فصل ۲۴ دیدیم، در متون مشرق زمین باستان نسبتاً زیاد به چشم می خورد. این تکرارها در اغلب موارد شکلی تحت اللطفی ندارند، مانند اینجا که یادآوری خواب ها همراه با تفسیرهای خود فرعون نیز همراه می باشد.

۱۰ قحطی های هفت ساله در نوشته های با خط میخی، فیقی، و مصری متأخر مشاهده شده است.

۱۱ در فال‌گیری های بین‌النهرینی، اعداد نقش مهمی ایفا می کردند.

مردی همچون او بیابیم که در او روح خدا باشد^۷!»^{۳۹} فرعون به یوسف گفت: «حال دان یونانی ۴۵:۱۳»^{۴۰} که خدا تو را از تمام اینها آگاه ساخته، کسی مانند تو هوشمند و حکیم نیست.^{۴۱} این تو هستی که در رأس خانه من^x امش ۲۹:۲۲^{۴۲} خواهی بود؛ تمام قوم تحت فرمان تو خواهند بود؛ فقط به لحاظ تخت سلطنت از تو بزرگتر خواهم بود.»^{۴۳} فرعون به یوسف گفت: «بین؛ تو را در رأس تمام سرزمین مصر قرار می دهم.»^{۴۴} و فرعون حلقه^y خود را از دست خود بسیرون کرد و بر دست استر^۳:۱۰،^{۲:۸} یوسف گذارد، و به او جامه کتان نازک پوشانید و گردنبند طلایی را بر گردنش دان ۵:۷^{۴۵} نهاد.^{۴۶} او را بر دوین ارابه از ارابه هایش سوار کرد، و در برابر او فریاد زدند: «آبرک^z!» بدینسان او را در رأس تمام سرزمین مصر قرار داد.

^{۴۴} سپس فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم! بدون تو هیچ کس دست یا پا^a

^{۳۳} و اینک، بادا که فرعون مردی هوشمند و حکیم^t را تشخیص دهد و او را بر سرزمین مصر مقرر دارد.^{۳۴} بادا که فرعون اقدام نماید؛ ناظران^u بر سرزمین بگمارد و یک پنجم سرزمین مصر را به هنگام هفت سال فراوانی برداشت نماید.^{۳۵} ایشان تمام خوراک این سال های خوب را که فرا می رسد جمع کنند و گندم را تحت اختیار فرعون انبار کنند. خوراک در شهرها را - و آنها را نگاه دارند.^{۳۶} این خوراک ها به کار ذخیره برای سرزمین خواهد آمد، برای آن هفت سال قحطی که در سرزمین مصر خواهد بود، و سرزمین در اثر قحطی از میان نخواهد رفت.»

یوسف در قدرت

^{۳۷} این سخنان مورد پسند فرعون و تمامی خدمتگزارانش واقع شد. ^{۳۸} فرعون به خدمتگزاران خود گفت: «آیا می توانیم

^t این خصوصیات همان خصوصیات یاوران موسی در تثنیه ۱، ۱۲:۳، و سلیمان در ۱-پاد ۱۱، نهال یسی در اش ۲:۱۱ می باشد. عطا کننده آنها روح خدا بود (آیه ۳۸؛ ر.ک اش ۱۱:۵-۲:۱). این خصوصیات به این مقامات حکومتی اجازه می داد که نیازهای قوم خود را برآورده سازند.

^{۳۹} به نظر می رسد که این آیه چشم اندازی متفاوت با آیه قبل داشته باشد، زیرا نه درباره ناظری یگانه، بلکه درباره ناظران متعددی سخن می گوید که باید مالیاتی معادل یک پنجم را از مردم سرزمین دریافت دارند (ر.ک ۲۴:۴۷). این امکان نیز هست که این ناظران مأمور اجرای دستورهای شخصی بودند که در آیه ۳۳ ذکر شده (در این معنا، ر.ک آیه ۴۸).

^{۴۰} در اینجا، راوی به نهادی در مصر باستان اشاره می کند که مورد تصدیق و تحسین همسایگانش بود، یعنی وجود انبارهای مرکزی.

^{۴۱} این آیه بیانگر مقوله ای حکمتی است. برخورداری از روح خدا دلالت بر امری مذهبی استثنایی ندارد، بلکه به قابلیت شخصی اشاره می کند که رفتاری حکیمانه دارد.

^x ر.ک. توضیح ۴:۳۹.

^{۴۲} از در عهد عتیق، حلقه پادشاه کارکرده مشابه با استر ۳ و ۸ دارد؛ این حلقه به منزله مهر پادشاه بود؛ وقتی فرعون آن را به یوسف داد، در واقع اختبارات تمام را به او واگذار کرد.

^{۴۳} این کلمه را می توان با اصطلاح «دل تو» معنی کرد، یعنی «خبردار!» در سامی نیز می توان آن را با اصطلاح «زانو بزنید» یا «سجده کنید» معنی نمود. می توان آن را «فرمان ببرید» یا «جلال دهید» یا «ناظر» نیز ترجمه کرد.

^a این اصطلاحی بسیار محاوره ای است برای توصیف قدرت یوسف.

نامید، زیرا گفت: «خدا تمامی رنج‌ها و تمام خانواده پدرم را از یادم برد»^f^{۵۲} و دومی را افراییم^g نامید، زیرا گفت: «خدا مرا در سرزمین تیره بختی ام فرونی بخشیده است».^{۵۳}

وقتی آن هفت سال که در آن فراوانی در سرزمین مصر بود به پایان رسید، آن هفت سال قحطی شروع به رسیدن کرد، مطابق آنچه یوسف گفته بود. در تمام سرزمین‌ها قحطی بود، اما در تمام سرزمین مصر نان بود.^{۵۴} سپس تمام سرزمین مصر گرسنه شد و قوم، با فریادهای بلند، از فرعون نان خواستند، اما فرعون به تمام مصریان گفت: «نزد یوسف بروید؛ آنچه او گفت، انجام دهید».^{۵۵} چون قحطی بر تمام بود، سطح سرزمین گستردۀ می‌شد، یوسف تمام انبارهای گندم را گشود و به مصریان غله فروخت. قحطی بر سرزمین مصر فشار می‌آورد^h، اما همه سرزمین‌ها به مصر می‌آمدند تا از یوسف غله بخرند، زیرا قحطی در تمام زمین بیداد می‌کرد.

را در سرزمین مصر بلند نخواهد کرد.»^{۵۶} فرعون یوسف را صفات - فَنِيَعَ^b نامید و آسنات^c، دختر فوطی - فارع^d، کاهن اون را به او به زنی داد. یوسف به قصد سرزمین مصر حرکت کرد.^{۵۷} و یوسف سی ساله بود که در برابر فرعون، پادشاه مصر، حضور یافت. یوسف از برابر فرعون رفت و تمام سرزمین مصر را پیمود.^e در طول هفت سال فراوانی، زمین به وفور محصول داد.^{۵۸} او تمام خوارک هفت سال را، وقتی که در سرزمین مصر فراوانی بود، جمع می‌کرد و آنها را در شهرها گذاشت، و در درون هر شهر، خوارک مناطق اطراف را قرار داد.^{۵۹} یوسف گندم را همچون ریگ دریا، به مقدار بسیار زیاد انبار کرد، تا آن حد که از شمارش آن باز ایستاد؛ زیرا بی شمار بود.

^f پیش از آنکه سال قحطی فرا برسد، برای یوسف دو پسرزاده شدند که اسنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون، برای او زایید.^{۶۰} یوسف پسر بزرگتر را منسى

مقامات بلند پایه سامی در مصر همگی دو نام داشتند. نام مصری یوسف احتمالاً به معنی «خدا سخن می‌گوید و زنده است»^b می‌باشد.

^c معنی تحت اللفظی این نام: «دختری که متعلق به الهه نیت است» می‌باشد؛ نیت الهه‌ای بود که در سائیس، واقع در دلتای مصر تکریم می‌شد. راوی به هیچ وجه واقعیت ازدواج یوسف با دختری مصری را پنهان نمی‌کند. لذا مطابق این فصل، دو نیای قبیله‌های اسرائیل (یعنی افراییم و منسى) مادری مصری داشته‌اند.

^d معنی این نام با معنی نام فوطیفار یکی است، اما املای آنها متفاوت است. «اون» همان پرستشگاه معروف هلیوبولیس، در نزدیکی قاهره می‌باشد.

^e در مصر بعد از سن سی سالگی می‌شد به مقام کهانت رسید. شاید راوی می‌خواهد به گونه‌ای نمادین بیان کند که یوسف به قدرت کهانت نیز دست یافته.

^f ترجمه احتمالی دیگر: «... به حسامی گذاشت». از دیدگاه روایت، نام «منسى» را می‌توان با یکی از این دو فعل معنی کرد، اما در اصل، «منسى» به احتمال زیاد به معنی از یاد بردن درد زایمان است.

^g «افراییم» را می‌توان به کمک فعلی توضیح داد به معنی «ثمر دادن». آیات ۵۷-۵۴ حاوی مطالبی است که زائد به نظر می‌رسد، زیرا در آنها چهار بار تکرار شده که قحطی بسیار سخت بود. شاید این مطالب زائد در اثر این بوده که چندین ویراستار در تأثیف این بخش دست داشته‌اند. آیه ۵۷، قحطی مصر را به تمام سرزمین‌ها تسری می‌دهد تا انگیزه‌ای برای سفر برادران یوسف به مصر ارائه دهد.

۱۶:۱۰:۵

نخستین سفر برادران یوسف

خود را دید، ایشان را شناخت، اما وانمود کرد که برای ایشان غریبه است و به سختی با ایشان سخن گفت. به ایشان گفت: «از کجا می آید؟» گفتند: «از سرزمین کنعان برای خرید خواراک». ^۸ بدینسان یوسف برادران خود را شناخت، اما ایشان او را نشناختند.

^۹ یوسف خواب هایی را که در مورد ایشان دیده بود به یاد آورد، و به ایشان گفت: «شما جاسوس هستید؛ برای دیدن نقاط ضعف سرزمین است که آمده اید». ^{۱۰} به او گفتند: «نه، سرور من، خدمتگزارانت برای خرید خواراک آمده اند. ^{۱۱} ما همگی پسران یک شخص هستیم؛ ما صادقیم؛ خدمتگزارانت جاسوس نیستند». ^{۱۲} به ایشان گفت: «نه. برای دیدن نقاط ضعف سرزمین است که آمده اید». ^{m۱۳} گفتند: «خدمتگزارانت دوازده برادرند، ما پسران یک شخص هستیم، در سرزمین کنعان؛ جوانترین برادر اکنون با پدر ما است، و یکی هم هست که ^{۳۰:۳۷}

دیگر نیست». ^{۱۴} یوسف به ایشان گفت: «درست همان است که به شما گفتم: شما

اع ۱۲-۱۱:۷ یعقوب پسرانش را به مصر می فرستد

^۱ یعقوب چون دید که در مصر غله

۴۲ برای فروش هست، به پسران خود

گفت: «چرا به یکدیگر نگاه می کنید؟» ^۲

سپس گفت: «اینک شنیده ام که در مصر

غله برای فروش هست. به آنجا فرود آید و

از آنجا برای ما غله بخرید، تا زنده بمانیم و

نمیریم.» ^۳ برادران یوسف که تعدادشان ده

نفر بود، برای خرید گندم از مصر فرود

آمدند. ^۴ اما بنیامین، برادر یوسف،

یعقوب او را با برادرانش نفرستاد، زیرا به

خود می گفت: «نباید بلایی بر سرش

بیاید!»

^۵ پسران اسرائیل برای خرید غله

^{۱۰:۱۲} رسیدند، در میان آنانی که می رسیدند:

زیرا در سرزمین کنعان قحطی بود.^k

نخستین ملاقات یوسف و برادرانش^۱

^۶ اما یوسف، حاکم مطلق بر سرزمین

^{۵۶:۴۱} بود: او بود که به تمام مردمان سرزمین غله

می فروخت، پس برادران یوسف رسیدند

و در مقابل او، چهره برخاک، سجده

کردند. ^۷ یوسف به مجرد اینکه برادران

^۱ این اصطلاحی است محاوره‌ای که بر گفتگوهای بی شمر دلالت دارد. ترجمه‌های قدیمی به یکی از این صورت‌ها برگردانده‌اند: «چرا تأخیر می کنید؟» یا «از چه می ترسید؟» در اینجا فکر سفر به مصر را یعقوب مطرح می سازد.

زاستاد مصری به فرود آمدن گروه‌های سامي قحطی زده به مصر اشاره کرده‌اند. اما در ماجراهای یوسف دقت شده که خانواده

یعقوب همچون گدایان نموده نشوند.

^۲ آیه ۵ اطلاعات مذکور در آیات ۱-۴ را تکرار می کند. آیه ۵ می تواند مستقیماً دنباله ۴۱:۵۷ باشد؛ در این صورت، آیات ۱-۴

^۳ احتمالاً اثر ویراستاری متاخر می باشد.

^۱ خواب‌های یوسف (۹-۵:۳۷) خوار شدن برادرانش را در مقابل اعلام داشته بود. فقط خواب دوم بود که خوار شدن والدینش را نیز بیان می داشت؛ در اینجا به این نکته اشاره‌ای نشده است.

^m این واقعیت که یوسف می تواند برادران خود را متهم به جاسوسی کند، ظاهراً بر این پیش فرض تاریخی استوار است که مصر دیگر منطقه سوریه - فلسطین را تحت کنترل ندارد؛ چنین موقعیتی تاریخی مربوط به سده ششم ق.م. به بعد می گردد.

مقصريم: ما پريشانی جانش را ديديم وقتی
که از ما فيض می خواست^۸، و ما گوش
نگرفتيم! برای همین است که اين پريشانی امث:۱۲:۱۴؛ ۲۱:۱۳
بر ما آمد است». ^{۲۲} رئوبين در پاسخ
ايشان گفت: «مگر به شما نگفتم بر عليه
اين کودك گناه مورزيد؟ اما شما گوش
نگرفتيد، و اينك حساب خون او خواسته
مي شود^۹». ^{۲۳} و ايشان نمى دانستند که
يوسف می فهمد، زيرا در ميانشان مترجمي
بود. [يوسف] از ايشان فاصله گرفت و
گریست؛ سپس به سوي ايشان باز گشت و ^{۲۰:۴۳}
با آنان سخن گفت^{۱۰}.

بازگشت به کنعان

و از ميان ايشان شمعون^{۱۱} را گرفت و در
مقابل چشمان ايشان دستور داد که او را
بنيمند. ^{۲۵} سپس يوسف امر کرد که بنه
ايشان را از گندم پر کنند و پول هر يك را
در جوالش بگذارند و توشه اى برای راه
بدهنده؛ برای ايشان چنین کردند. ^{۲۶} ايشان
غله خود را بر روی الاغها يشان بار کردن و
از آنجا رفتند. ^{۲۷} اما چون يكى از ايشان،

جاسوسيد. ^{۱۵} اين است آزمایشي که باید
متحمل شويد: به حیات فرعون^{۱۱} از آنجا
بيرون نخواهيد رفت مگر آنکه برادر
جوانستان ببيايد. ^{۱۶} يكى از ميان خود
بفرستيد تا برادر خود را بگيرد؛ اما شما
زنданى باقى بمانيد^{۱۰}. بدینسان گفته هاي
شما آزموده خواهد شد: [خواهند دانست]
که آيا حقiqet با شما است و گرنه، به
حيات فرعون! شما جاسوسيد». ^{۱۷} و
ايشان را به مدت سه روز تحت مراقبت
نگاه داشت^P.

^{۱۸} روز سوم، يوسف به ايشان گفت:
«چنین کنيد و خواهيد زيسست: من از خدا
مي ترسم^۹! ^{۱۹} اگر صادق هستيد، يكى از
امث:۳۳:۲۰؛ ۳۱:۲۰ برادرانتان در خانه اى که در آن تحت
مراقبت هستيد زندانى بمانند، و بقيه شما،
برويد و غله برای نگاهداري خانواده هایتان
از گرستنگي ببريد. ^{۲۰} و برادر جوانتران،
اورا نزد من خواهيد آورد؛ آنگاه
گفته هایتان ثابت خواهد شد و خواهيد
مرد» ايشان چنین کردند. ^{۲۱} و به يكديگر
گفتند^R: «افسوس! ما در حق برادرمان ^{۲۷-۱۸:۳۷}
^{۲۳:۳۲} اعد

^۸ يوسف با به کار بردن فرمول سوگند مصری، همچون نمونه برين يك مصری ظاهر می شود.

^۹ مطابق اين پيشنهاد، يوسف می خواهد تمامی برادران خود را گروگان نگه دارد، به استثنای آن کس که برای آوردن برادر
کوچکتر خواهد رفت.

^P برادران همان چيز را تجربه می کنند که قبلاً يوسف تجربه کرده بود (ر.ک. ۷، ۴:۴۰).

^{۱۰} يوسف با اشاره به ترسش از خدا، خود را به برادرانش همچون بت پرستي ديندار و قابل احترام معرفی می کند. او برخلاف
برادرانش در فصل ۳۷، دغدغه زندگي دیگران را دارد و به آن احترام می گذارد.

^{۱۱} چنین جزئياتی در روایت فصل ۳۷ به چشم نمی خورد.

^t مانند فصل ۳۷، رئوبين نقش خاصی ايفا می کند (ر.ک. آيه ۲۱). رئوبين در آنجا به قانون قصاص اشاره می کند، قانونی که
انتقام عمل برادران را در فصل ۳۷ مطالبه می کند.

^{۱۲} عبارت «با آنان سخن گفت» در ترجمه یونانی نیامده. علت می تواند اين باشد که اين عبارت بعداً به متن عبری اضافه شده، يا
نبودنش در ترجمه یونانی به علت وضع نامطلوب و مخدوش اين آيه در عبری باشد.

^{۱۳} شمعون بعد از رئوبين، برادر دوم است: اين نكته توضيح می دهد که چرا او باید گروگان باقى بماند، حال آنکه رئوبين، برادر
بزرگتر باید به مسئليت هاي خود در قبل يعقوب برسد.

بروید.^{۳۴} اما برادر جوانتر خود را برایم بسیاری دید؛ این چنین خواهم دانست که جاسوس نیستید، بلکه صادقید. برادران را به شما پس خواهم داد و خواهید توانست سرزمین را ببیامایید.»

^{۳۵} باری، چون جوال های خود را خالی می کردند، اینک هر یک کیسه پول خود را در جوال خود داشت، و چون ایشان و پدرشان، کیسه های پولشان را دیدند، ترسان شدند.^{۳۶} پدرشان یعقوب به ایشان گفت: «مرا از فرزندنم محروم می سازید: یوسف دیگر نیست، شمعون دیگر نیست و می خواهید بنیامین را نیز بگیرید! همه اینها بر من واقع می شود!»^{۳۷} رؤوبین به پدر خود گفت: «اگر او را نزد تو باز نیاورم، دو پسر مرا بمیران. او را به من بسپار، و من او را برای تو باخ خواهم آورد». ^{۳۸} [یعقوب] گفت: «پسرم با شما فرود نخواهد آمد، زیرا برادرش مرده و او تنها مانده است. اگر در سفری که می خواهید در پیش بگیرید، بلایی بر سرش بیاید، موهای سفید مرا در مصیبت به شئول فرود خواهید آورد.»^Z

در اردوگاه شباهه شان، جوال گندمش را باز کرد تا به الاغش علوفه بدهد، دید که پولش در مدخل جوال گندمش می باشد.^{۲۸} او به برادران خود گفت: «پولم را پس داده اند؛ آری، اینک آن در جوال گندم می باشد!» آنگاه دلشان ضعف کرد و هراسان به یکدیگر گفتند: «خدا چه کاری با ما کرده است!»^X

^{۲۹} چون نزد پدرشان یعقوب، به سرزمین کنعان رسیدند، او را از هر آنچه بر ایشان رخ داده بود، آگاه ساختند و گفتند: «آن مرد که سرور سرزمین است، با ما به سختی سخن گفت و پنداشت که مردمانی هستیم که برای جاسوسی سرزمین آمده اند.^{۳۱} به او گفتیم: ما صادقیم، جاسوس نیستیم.^{۳۲} ما دوازده برادریم، پسران یک پدر؛ یکی هست که دیگر نیست، و جوانترین برادر اینک با پدرمان در سرزمین کنunan می باشد.^{۳۳} اما آن مرد که سرور سرزمین است به ما گفت: به این خواهم دانست که صادقید: یکی از برادران خود را نزد من باقی بگذارید و ملزمات برای نگاه داری خانواده هایتان از گرسنگی برگیرید و

X این آیه به نوعی با آیه ۳۵ تنش دارد که در آن، برادران پول خود را فقط بعد از بازگشت به کنunan کشف می کنند. برادران بی آنکه بدانند، عمل یوسف را همچون طرح الهی تعبیر می کنند.

Y ر. ک. به توضیح قابل آیه ۳۵ احتملاً بعد اضافه شده و اثر دست ویراستاری است که می خواسته با کلمات ترس یوسف از خدا و ترس برادران، بازی کند.

Z یعقوب قلاً مرثیه ای از همین سبک به هنگام مشاهده جامه خونین یوسف بیان داشته بود. اکنون بنیامین جای یوسف را در قلب یعقوب گرفته است.

سفر دوم برادران به مصر

او خواهد گفت: برادرتان را فرود آورید؟»

^۸ یهودا به پدرش اسرائیل گفت: «بگذار

پسر با من بباید: به پا خیزیم! برویم؛ به این

شكل، خواهیم زیست و نخواهیم مرد، ما و

تو و فرزندانمان.^۹ من ضامن او می باشم؛

حسابش را از من خواهی خواست. اگر او را

به سوی تو باز نگردانم و او را در حضور تو

باز نگذارم، در تمامی روزها در حق تو

مقصر خواهم بود.^{۱۰} اگر این قدر تأخیر

نکرده بودیم، تا کنون دو بار بازگشته

بودیم.»^{۱۱}

^{۱۱} پدرشان اسرائیل به ایشان گفت:

«اگر این سان است، باشد! چنین کنید: در

بُنه تان از بهترین محصولات سرزمین^{۱۲} امث:^{۱۳}

برادرید و آنها را همچون پیشکش برای این

مرد فرد و خواهید آورد: کمی بلسان و کمی

عسل، کتیرا و لادن، پسته و بادام.^{۱۴} پول

دو برابر ببرید و پولی را که در مدخل جوال

گندمتان گذاشته شده بود ببرید؛ شاید

اشتباه شده بوده.^{۱۵} برادرتان را برادرید و

راه بیفتید! نزد این مرد بازگردید.^{۱۶} و

بادا که ایل - شدای^{۱۷} شما را عطا کند که

موافقت یعقوب با سفر بنیامین^a

^{۵۷:۴۱} **۴۳** ^{۵۷:۴۱} با این حال، قحطی در سرزمین

خوردن غله ای را که از مصر آورده بودند به

پایان رساندند، پدرشان به ایشان گفت:

«بازگردید و برای ما مقداری خوراک

بخرید.»^{۱۸} یهودا به او گفت: «این مرد به

سختی ما را هشدار داد و گفت: «اگر

برادرتان با شما نباشد، در برابر من حضور

نخواهید یافت.^b اگر بگذاری برادرمان با

ما بباید، فرود خواهیم آمد تا برایت

خوراک بخریم،^{۱۹} اما اگر نگذاری او بباید،

^{۲۳:۴۴} فرود نخواهیم آمد، زیرا آن مرد به ما گفته

است: اگر برادرتان با شما نباشد، در برابر

من حضور نخواهید یافت». ^{۲۰} اسرائیل

گفت: «چرا به من این بدی را کردید که به

آن مرد گفتید که برادر دیگری هم دارید؟»^{۲۱}

گفتند: «برای اینکه این مرد از ما سؤالات

زیادی درباره ما و خوبیان ما کرد. گفت:

آیا پدرتان هنوز زنده است؟ آیا برادری

دارید؟ و ما نیز مطابق این سخنان او را

آگاه ساختیم. چگونه می توانستیم بدانیم که

^a برخلاف آنچه که گاه گفته می شود، روایت سفر دوم شکلی تکراری از سفر اول نیست، بلکه وجود آن را مفروض می دارد. در حالی که در طول سفر اول، رئویین نقش اصلی را ایفا می کرد، در اینجا یهودا است که بحث ها را اداره می کند (در خصوص انتقال از رئویین به یهودا همچنین ر.ک. پید ۳۷). احتمال دارد که این تأکید بر یهودا نتیجه کار ویراستاری طرفدار قبیله یهودا باشد. همچنین مشاهده می گردد که از این پس، دیگر به شمعون اشاره ای نمی شود.

^b تحتاللغظی: «روی مرا نخواهید دید».

^c در خصوص این گیاهان، ر.ک. ۲۵:۳۷. به این ترتیب، یوسف می تواند همان بوهایی را استشمام کند که در قافله اسماعیلیان که او را اسیر می برند استشمام کرده بود. سفر برادران که بنیامین را همراه این محصولات می برند، شباهتی میان یوسف و برادر کوچکش ایجاد می کند.

^d کاربرد نام «ایل - شدای» («خدای متعال»؛ ر.ک. پید ۱۷) برای دوره پاتریارخ ها، از سوی سنت کهانی صورت گرفته است. لذا نویسنده این آبه با متون کهانی آشنایی داشته است؛ او این نام را انتخاب کرده تا بر رابطه نسبتاً شخصی میان خدا و پاتریارخ ها تأکید بگذارد.

خوراک بخریم.^{۲۱} اما وقتی به اردوجاه

شبانه رسیدیم و جوال‌های گندم خود را باز

کردیم، اینک پول هر یک از ما در مدخل^{۲۸-۲۷:۴۲}

جوالش بود، همان میزان پولمان و آن را با

خود آورده‌ایم.^{۲۲} و مبلغ دیگری با خود

فرود آورده‌ایم تا خوراک بخریم. نمی‌دانیم

چه کسی پولمان را در جوال‌های گندممان

گذاشته است.^{۲۳} اما وی گفت: «در

آرامش باشید، از هیچ چیز مترسید!

خدایتان و خدای پدرتان^g بوده که گنجی

در جوال‌های گندمستان قرار داده است.

پولتان به من رسیده بود»، واو شمعون را

برای ایشان باز آورد.

^{۲۴} پس آن مرد ایشان را به خانه یوسف

برد و به ایشان آب داد تا پایه‌ایشان را

بشویند، و سپس علوفه برای الاغهایشان^{۴:۱۸}

داد.^{۲۵} ایشان پیشکش را آماده کردند و

برای ظهر منتظر یوسف ماندند؛ زیرا شنیده^{۱۱:۴۳}

امث^{۸:۱۷} بودند که خوراک خود را آنجا خواهند

خورد.^{۲۶} چون یوسف وارد خانه شد،

پیشکشی را که با خود داشتند اهدا کردند و

در برابر او بر زمین سجده کردند.^{۲۷} او و

ایشان را تحیت گفت و سپس گفت:

«پدرتان، آن مرد سالخورده که در باره اش

سخن گفتید، آیا خوب است؟ هنوز زنده

است؟»^{۲۸} گفتند: «خدمتگرارت پدرمان

خوب است؛ هنوز زنده است.» آنگاه خم

نzd این مرد شفقت بیابید تا برادر دیگر تان

و بنیامین را به شما باز پس دهد! اما من،

اگر باید از فرزندانم محروم شوم، بگذار که

محروم شوم!»^e

ملاقات دوم یوسف و برادرانش:

خوراک^e

^{۱۵} آن مردان این پیشکش را گرفتند و دو

برابر پول را بردند و بنیامین را [برداشتند]

و به راه افتاده، به مصر فرود آمدند و در

برابر یوسف ایستادند.^{۱۶} چون یوسف

بنیامین را با ایشان دید، به رئیس خانه

گفت: «این مردان را به خانه ببر، حیوانی

را سر ببر و آن را آماده ساز، زیرا این مردان

هنگام ظهر با من خواهند خورد.»^{۱۷} آن مرد

مطابق آنچه یوسف گفته بود کرد، و آن

مردان را به خانه یوسف برد.

^{۱۸} آن مردان چون ایشان را به خانه

یوسف بردند، ترسیدند و گفتند: «اگر ما

را می‌برند، به سبب پولی است که بار اول

در جوال‌های گندممان گذاشته شده بود؛ بر

ما هجوم خواهند آورد و بر ما خواهند افتاد

و ما را به بردگی خواهند گرفت، با

الاغهایمان.»^{۱۹} ایشان به سوی رئیس خانه

یوسف پیش رفتند و در مدخل خانه، با او

سخن گفته، گفتند:^f «از سر فیض،

سرور من، بار اول فرود آمده بودیم تا

e این خوراک‌های خانوادگی، اهمیت بسیاری در زندگی درباری داشته است (۱- سمو ۲۰:۲۷-۲۴)، اما می‌توانسته موقعیتی بوده باشد برای طرح ریزی خیانت (۲- سمو ۱۳:۲۳-۲۹). ترس برادران بیانگر ترس فقیران در قبال قدرتمندان است، چرا که ایشان از رفتارهای بوالهوسانه آنان هراس دارند.

f گرچه فاعل این فعل جمع است، اما فرض براین است که فقط یکی از برادران (رئویین یا یهودا) در مقام سخنگوی گروه صحبت می‌کرده است.

g اصطلاح «خدای پدر» یادآور پید ۳۱:۴۶-۵۳ است. در اینجا یوسف عمل خود را همچون اراده خدای طایفه یعقوب تعییر می‌کند.

توقف در بازگشت‌ا

۶۶ [یوسف]^۱ این دستور را به رئیس خانه اش داد: «جوال‌های گندم این مردان را تا آن حد که می‌توانند حمل کنند، از خوارک پر کن، و پول هر یک را در مدخل جوال گندمش بگذار. ^۲ و جام مرا، جام نقره‌ای را، آن را در مدخل جوال گندم جوانترین آنان بگذار، با پول غله اش.» [رئیس خانه اش] مطابق سخنی که یوسف گفته بود عمل کرد.

^۳ به مجرد اینکه صبح درخشید، آن مردان را با الاغهایشان روانه کردند. ^۴ ایشان از شهر خارج می‌شدند و از آن دور نبودند که یوسف به رئیس خانه اش گفت: «به پا خیز! در پی این مردان برو، و وقتی به آنان پیوستی، به ایشان بگو: چرا در مقابل نیکی بدی کردید، ^۵ و چرا جام نقره‌ای مرا امث^{۱۷} دزدیدی؟ آیا این همان نیست که سرورم در آن می‌نوشد و با آن فال‌گیری می‌کند؟ ^۶ با انجام این کار، بد عمل کردید.»

[رئیس خانه اش]^۷ به ایشان پیوست و این سخنان را به آنان گفت. ^۸ ایشان به او گفتند: «چرا سرورم به این مضمون سخن می‌گوید؟ دور از خدمتگزارانت باد که چنین کاری کرده باشند! ^۸ بیبن؛ پولی که در

شده، سجده کردند. ^۹ [یوسف] چشمان خود را بلند کرد و برادر خود، بنیامین، پسر مادر خود را دید و گفت: «آیا این است برادر جوانتر شما که درباره اش سخن اعد^{۱۶}: گفید؟» و گفت: «خدا به تو فیض دهد، ^{۱۶:۳۵} پسرم!» ^{۱۰} آنگاه یوسف به شتاب - زیرا که احشایش به سبب برادرش منقلب شده بود و میل داشت گریه کند - وارد اتاق شد و در آنجا گریست. ^{۱۱} سپس صورت خود را شست و بیرون آمد و در حالی که خودداری می‌کرد، گفت: «خوارک را بیاورید.» ^{۱۲}

^{۱۲} خوارک او را جدا گذاشتند و برای ایشان جدا، و برای مصریانی نیز که با وی می‌خوردند جدا، زیرا مصریان نمی‌توانند خوارک خود را با عبرانیان بخورند^h: این ^{۱۳:۴۶} برای مصریان کراحت است. ^{۱۳} ایشان را مقابل او نشستند، نخست زاده مطابق حق ارشدی اش و جوان‌ترین مطابق سن جوانش، و این مردان با حیرت به یکدیگر امث^{۱۴:۲۳} می‌نگریستند. ^{۱۴} [یوسف] برای ایشان سهم‌هایی از آنچه در مقابلش بود برگرفت و سهم بنیامین پنج مرتبه بیش از سهم همگی بودⁱ. ایشان نوشیدند و با وی سرخوش شدند.

^h نویسنده به وسوسهای خوارکی مصریان اشاره می‌کند که هرودوت نیز به آنها اشاره کرده است. این آیه شاید جنبه‌ای هجوآمیز داشته باشد نسبت به وسوس پاکی آیینی و قومی و به سیاست جدایی که در دوره پارسی‌ها در بعضی از جریانات یهودیت شکل می‌گرفت.

ⁱ برادر کوچکتر خوارکی فراوانتر از برادران بزرگترش دریافت می‌دارد. یوسف بنیامین را در موقعیت گرامی تر نسبت به برادرانش قرار می‌دهد، موقعیتی که قبل از آن خود یوسف بود. اما اکنون سایر برادران نسبت به کسی که این چنین ممتاز شده، حسادت نمی‌ورزند، بلکه برعکس، همگی با هم مست و شاد می‌شوند.

زراوی در این فصل به برجسته ساختن حیله‌های زیرکانه یوسف ادامه می‌دهد. ^k در این آیه، بدون هیچ انتقادی ذکر شده که یوسف به فال بینی‌های مصریان تن در داده بوده (ر.ک. همسجین آیه ۱۵). در این نوع فال‌گیری، قطره‌ای روغن را در ظرفی پر از آب می‌انداختند و شکل‌هایی را که به خود می‌گرفت مشاهده می‌کردند. به رواج این نوع رسم در مصر، فقط در اسناد متعلق به دوره یونانیان به بعد اشاره شده است.

مردی چون من قادر است فال بینی کند؟»ⁿ
^{۱۶} یهودا گفت: «به سرورم چه بگوییم؟
 چگونه سخن‌گوییم و چگونه خود را عادل
 بسازیم؟ خطای خدمتگزارانت را خدا یافته
 است.^۵ اینک ما برده‌گان سرورم هستیم، هم
 ما و هم آن کس که در دستانش جام را
 یافته‌اند.»^{۱۷} اما [یوسف] گفت: «دور از
 من که این چنین عمل کنم! آن کس برده من
 خواهد بود که در دستانش جام را یافته‌اند؛
 اما شما صحیح و سالم نزد پدرتان باز
 گردید.»^p

آنگاه یهودا به سوی او جلو رفت و به
 او گفت: «از سر فیض، خداوند! باشد که
 خدمتگزارت بتواند سخنی در گوش سرورم
 بگوید، بی آنکه خشمت بر خدمتگزارت
 برافروخته شود، زیرا تو با فرعون برابری.
^{۱۹} سرورم از خدمتگزارانش سؤال کرد و
 گفت: آیا پدر یا برادری دارید؟^{۲۰} ما به
 سرورم گفتیم: پدر سالخورده‌ای داریم و
 برادر جوانی که فرزند کهنسالی اش
 می‌باشد؛ برادر وی مرده است و او تنها
 فرزند مادرش باقی مانده، و پدرش
 دوستش می‌دارد.^{۲۱} آنگاه به خدمتگزارانت
 گفتی: او را نزد من فرود آورید تا چشم‌مانم
 را بر او بگذارم.^۹ ^{۲۲} ما به سرورم گفتیم:

مدخل جوال‌های گندممان پیدا کرده بودیم،
 آن را از سرزمین کنعان برایت باز آوردیم؛
 پس چگونه می‌توانیم نقره یا طلا از خانه
 سرورت دزدیده باشیم؟^۹ آن یک از
 خدمتگزارانت که [جام را] نزد او بیابند،
 بادا که بمیرد، و خود ما نیز برده‌گان سرورم
 خواهیم شد.^۱ ^{۱۰} [رئیس خانه] گفت:
^{۱۵:۲۰} «بashed که از هم اکنون بر حسب سخنان شما
^{۸:۲۲} بشود؛ آن کس که [جام را] نزد او بیابند، او
 برده من خواهد بود، و شما مبرا خواهید
 بود». ^{۱۱} و هر یک شتابان جوال گندمش را
 بر زمین فرود آورد، و هر یک جوال خود را
 باز کرد.^{۱۲} او از بزرگترین شروع کرد تا به
 جوانترین، جستجو کرد، و جام در جوال گندم
 بنیامین یافت شد.^{۱۳} آنگاه ایشان جامه‌های
 خود را پاره کردند، و هر یک الان خود را بار
 کرد و به شهر باز گشتند.

امث ۲۱: گفتگوی جدید:

یوسف خود را می‌شناساند

^{۱۴} یهودا و برادرانش وارد خانه یوسف
 شدند، و او هنوز در آنجا بود، و ایشان در
 برابر او بر زمین افتادند.

^{۱۵} یوسف به ایشان گفت: «این چه عملی
 بود که مرتكب شدید؟ آیا نمی‌دانستید که

^۱ برادران در پاسخ به اتهامات وارده از طرف یوسف، اعتراض کردند، بر بی‌گناهی خود اصرار می‌ورزند، غافل از اینکه به این شکل، بنیامین را به مرگ محکوم می‌کنند.

ⁿ ر. ک. آیه ۵. برادران یوسف اختیالاً به علم غیب او بی‌برده بودند (ر. ک. ۳۳:۴۳).

^۰ یهودا به خطابی اعتراف نمی‌کند که وی و برادرانش مرتكب شده‌اند؛ عمل او مبتنی بر اخلاقیات نیست، بلکه به این واقعیت اشاره می‌کند که خدا تقصیر ایشان را آشکار کرده است. بر اساس این دیدگاه مذهبی، انسان در برابر قدرت‌هایی قرار دارد که خارج از کنترل او است؛ او باید ناتوانی خود را تصدیق کند، ناتوانی‌ای که خدا آنکار می‌سازد. انسان نمی‌تواند فراتر از آن برود.

^p یوسف با کاهش دادن شدید مجازاتی که برادران در آیه ۹ اعلام داشته بودند، مواضع انسان دوستانه حکیمان مصری را اتخاذ می‌کند. او با شیوه‌ای ماهرانه موفق می‌شود بنیامین را از برادران جدا سازد.

^۹ این اصطلاح به معنی اعمال لطف و حمایت در حق شخص است. این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد: «می‌خواهم به او خیر برسانم» (ر. ک. ار. ۶:۲۲؛ ۱۲:۳۹؛ ۴:۴۰).

خدمتگزارات پدرم را در اندوه به شئول فرود خواهند آورد.^{۳۲} اما خدمتگزارات برای این پسر نزد پدرم ضامن شده‌ام و ۹:۴۳ گفته‌ام: اگر او را به سوی تو باز نگردانم، تمامی روزها نسبت به تو مقصیر خواهم بود.^{۳۳} پس اکنون، باشد که خدمتگزارات همچون برده سرورم به جای آن پسر بماند، خروج ۳۲:۳۲؛ است: ۶:۶ و پسر با برادرانش برآید.^{۳۴} در واقع، روم: ۵:۷-۸:۹ چگونه نزد پدرم برآیم بی‌آنکه پسر با من باشد؟ آه! بادا که مصیبیتی را که می‌تواند به پدرم برسد، نیینم!

۴۵ آنگاه یوسف نتوانست در مقابل تمام کسانی که در کنار او ایستاده بودند خودداری کند، و فریاد برآورد: «همه را از نزد من بیرون کنید»، و کسی با یوسف نماند آن هنگام که او خود را به اع ۱۳:۷ برادرانش شناسانید.^۱ او گریه کنان صدای خود را بلند کرد، و تمام مصریان شنیدند، و خانه فرعون شنید.^۲

یوسف خود را به برادرانش می‌شناساند و پدرش را نزد خود می‌خواند^۷ ۳ یوسف به برادران خود گفت: «من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟»^۸ اما برادرانش قادر نبودند به او ۱۵:۵۰

پسر نمی‌تواند پدرش را ترک کند؛ اگر پدرش را ترک کند، وی خواهد مرد.^{۱۳} اما ۵:۴۳ تو به خدمتگزارانت گفتی: اگر برادر کوچکترتان با شما فرود نیاید، دیگر در برابر من حضور نخواهید یافت.^{۲۴} پس چون نزد خدمتگزارات، پدرم، برآمدیم، سخنان سرورم را برایش بازگو کردیم.^{۲۵} و هنگامی که پدرمان گفت: بازگردید و برایمان خوراکی بخرید،^{۲۶} گفتیم: نمی‌توانیم فرود بیاییم. اگر برادر جوانترمان با ما باشد، فرود خواهیم آمد، زیرا بدون اینکه برادر جوانترمان با ما باشد، نمی‌توانیم در برابر این مرد حضور بیاییم.^{۲۷} آنگاه خدمتگزارات، پدرم، به ما گفت: می‌دانیید که زن^۱ برایم دو پسر زایید؛^{۲۸} یکی از نزد من رفته است و گفتم: یقیناً تکه تکه شده و او را تا به حال ندیده‌ام.^{۲۹} اگر این را نیز از نزد من برگیرید و اگر بلایی بر سرش بیاید، موهای سفیدم را در نگون بختی به شئول فرود خواهید آورد.^{۳۰} پس اگر نزد خدمتگزارات، پدرم، برسم، بدون آنکه پسری که جان او به جان وی بسته است با ما باشد، آنگاه به محض اینکه ببینند که پسر با ما نیست، خواهد مرد، و خدمتگزارانت موهای سفید

^۱ یعقوب در سخنان خود آن گونه که یهودا بیان می‌دارد، فقط به یک زن اشاره می‌کند. منظور قطعاً راحیل، زن محبوب او است که یوسف و بنیامین را برای او به دنیا آورده بود.

۸ ر.ک. ۹:۴۳

^۲ یوسف در اثر حالت یهودا مغلوب می‌شود، اما هیچ بیگانه‌ای شاهد این دیداری که باعث مصالحه برادران می‌شود، نخواهد بود.

^۳ این آیه شاید اثر یک ویراستار باشد که مصالح برادران، نتایجی نیز برای مصر در برخواهد داشت.

^۷ در ویرایش نهایی این فصل، دو دیدگاه مختلف در خصوص اقامت یعقوب در مصر در کنار هم قرار گرفته است. مطابق یک دیدگاه، یوسف خانواده خود را در زمین جوشن مستقر می‌سازد، دور از مصریان (آیه ۱۰:۱۰)؛ طبق دیدگاه دیگر، فرعون این خانواده را در مصر مستقر می‌سازد (آیه ۱۹) بی‌آنکه محل آن تصریح شود (نیز ر.ک. خروج ۱۸:۹ که تکرار پید ۱۰:۴۵ می‌باشد).

^۸ سؤال یوسف بعد از مطالب عنوان شده در ۴:۳۰ تعجب آور است. شاید نویسنده آیه ۳ هنوز از سخنان طولانی یهودا در فصل قبل آگاهی نداشته؛ در این صورت باید فرض کیم که این مطالب بعداً اضافه شده است.

^۹ بشتابید تا به نزد پدرم برآیید؛ به او بگویید؛ چنین سخن می‌گوید پسرت یوسف؛ خدا مرا سرور بر تمامی مصر مقرر داشته؛ نزد من فرود آ؛ تأخیر منما.^{۱۰} در سرزمین جوشن^c ساکن خواهی شد، و نزدیک من خواهی بود، تو، پسرانت، پسران پسرانت، احشام کوچک و بزرگت، خروج^d؛^{۶-۱۴۷} نزدیک من خواهی بود، تو، پسرانت،^{۸:۵۰} پسران پسرانت، احشام کوچک و بزرگت، خروج^e؛^{۱۸:۸} سرزمین جوشن^c ساکن خواهی شد، و^{۲:۴۶} در آنجا رزق و تمام آنچه از آن تو است.^{۱۱} در آنجا رزق تو را تأمین خواهم کرد - زیرا پنج سال دیگر قحطی خواهد بود - تا در نیازمندی نیفتی، تو، خانواده ات و تمام آنچه که از آن تو است.^{۱۲} و اینک چشمان شما آن را می‌بینند، و نیز چشمان برادرم بنیامین: دهان خودم است که با شما سخن می‌گوید.^f ^{۱۳} پدرم را از تمامی جلالم در مصر و از هر آنچه که دیده اید آگاه سازید، و بشتابید تا پدرم را به اینجا فرود آورید».^{۱۴:۷}

پاسخ گویند، چرا که در مقابل او منقلب شده بودند.^۴ یوسف به برادران خود گفت: «نزد من جلو ببایید» و ایشان جلو آمدند. گفت: «من یوسف، برادر شما هستم، من که برای مصر فرخوتید.^۵ اما اینک اندوهگین مباشد، خود را پریشان خاطر مسازید که مرا به اینجا فرخوتید، زیرا خدا روم^{۲۰:۵۰} مرا پیشایش شما فرستاده تا زندگی را تأمین کنم.^۶ زیرا اینک دو سال است که قحطی در داخل سرزمین است، و پنج سال دیگر نیز بدون کشت و درو خواهد بود.^۷ خدا مرا پیشایش شما فرستاده تا برای شما بازمانده ای در سرزمین بر جای گذارم لا و زندگی شما را برای رهایی بزرگی نگاه دارم.^۸ پس بدینسان، این شما نبودید که مرا به اینجا فرستادید، بلکه خدا، و او مرا همچون پدر بر فرعون^۷ مقرر داشته، همچون سرور بر تمام خانه اش^a، و حاکم بر تمام سرزمین مصر.^b^{۴۳-۴۲:۴۱}

^a تحت اللقطی: «تا برای شما بازمانده ای در سرزمین قرار دهم». Z برای این عنوان، ر.ک. ۲- پاد ۲۱:۶؛ ۱۴:۱۳؛ ۱:۱۱- مک ۳۲:۱۱. در مصر برخی از کاهنان را «پدر خدا» (یعنی پدر فرعون) می‌خوانندند.

^a این اصطلاح حاوی تغییری اندک در عنوان «رئیس خانه» می‌باشد، و به شخصی دلالت دارد که مسئول املاک سلطنتی است (ر.ک. توضیح ۴:۳۹).

^b این اصطلاح کم و بیش با اصطلاح مصری «نب تاؤڑ» متراծ است، یعنی «رئیس سرزمین دوگانه»؛ همین اصطلاح در مورد خادم ابراهیم سالخورده که مسئول تمام اختیار خانه و اموال او بود، به کار رفته است (۲:۲۴). این سه عنوان یوسف در آیه ۸، بر موقعیت فوق العاده او تأکید دارد.

^c معمولآ سرزمین «جوشن» را همان «وادی تومیلت»، در نزدیکی دلتای مصر می‌دانند؛ ترجمه یونانی، آن را «گیسم» آورده است. تا امروز معادل مصری این نام یافت نشده است.

^f این فرمول بیشتر بیانگر اقتدار کسی است که سخن می‌گوید تا نشان صمیمیت او با مخاطبینش.

یعقوب در مصر

تمام سرزمین مصر بهترین است برای شما
خواهد بود.

^{۱۱} پسران اسرائیل چنین کردند. یوسف طبق دستور فرعون به ایشان گاری ها داد؛ توشه راه نیز به ایشان داد. ^{۲۲} به هر یک از ایشان جامه های اضافی داد، اما به بنیامین سیصد [مشقال] نقره و پنج دست جامه ^{۲۳} پا:۵ اضافی داد. ^{۲۳} و برای پدرش نیز ده الاغ از آنچه در مصر بهترین بود بار کرد، ده ماده الاغ و نان و خوراک برای سفر پدرش. ^{۲۴} سپس برادران خود را مرخص کرد و ایشان روانه شدند؛ و به ایشان گفت: «در راه منازعه مکنید!»^m

^{۲۵} ایشان از مصر برآمدند و به سرزمین کنعان، نزد پدرشان یعقوب رسیدند. ^{۲۶} ایشان خبر را به او اعلام داشتند: «یوسف هنوز زنده است و هم او است که حاکم بر تمامی سرزمین مصر است!» اما دل او ب حرکت ماند، زیرا ایشان را باور ^{۱۲۶:۹} نمی کرد. ^{۲۷} وقتی تمام سخنانی را که لو^{۱۱:۲۴} یوسف به ایشان گفته بود به او گفتند، و

مقدمات سفر

^{۱۴} آنگاه خود را به گردن برادرش بنیامین انداخت و گریست؛ بنیامین نیز برگردن او گریست. ^{۱۵} سپس همه برادران خود را به گرمی در آنوش گرفت و برآنان گریست؛ پس از آن، برادرانش با او سخن گفتند. ^{۱۶} خبر در خانه یوسف پیچید، می گفتند: «برادران یوسف آمده اند!» این امر در نظر فرعون و خدمتگزارانش پسند آمد.^{۱۷} و ^{۱۵:۱۶} فرعون به یوسف گفت: «به برادرانت بگو: چنین کنید: حیوانات خود را بار کنید^h و روانه شوید و به سرزمین کنunan بروید.

^{۱۸} پدر و خانواده هایتان را برگیرید، و نزد من بیایید. بهترین ها را در سرزمین مصر به شما خواهم داد و از چربی سرزمین تغذیه خواهید کرد.^{۱۹} و تو، ایشان را چنین امر کن: چنین کنید: برای فرزندان و زنان تان در سرزمین مصر گاریهاⁱ تهیه کنید و پدرتان را بیاورید و بیایید.^{۲۰} نگاه پشیمانی برای اشیایی که باید بر جای بگذارید^k نداشته باشید، زیرا آنچه در

^h ترجمه احتمالی دیگر: «سوک بزنید».

ⁱ یعنی بهترین منطقه. این اصطلاح فقط در اینجا به کار رفته است. فرعون تمام سرزمین مصر را که در اینجا بر حاصل خیزی آن تأکید شده، در اختیار خانواده یعقوب قرار می دهد.

ز منظور ارا به های سیک چنگی که با اسب رانده می شود نیست، بلکه گاری هایی سنتگینی است که با گاو کشیده می شود. این نوع گاری ها را در نقاشی های مصری و نقش بر جسته های آشوری می بینیم که بار آنها، کالا یا مهاجر یا زندانی است.

^k این آیه تصویری محکم نیست همه چیز را با خود ببرند زیرا این خانواده از ثروت های مصر برخوردار خواهد شد. اما همچنین ر. ک. ۶:۴۶.

^۱ بنیامن وجهی قابل توجه (حدود ۳/۴ کیلوگرم نقره) و پنج دست جامه دریافت می کند. یوسف بار دیگر با او چون محظوظ ترین برادر خود رفخار می کند بی آنکه سایر برادران اعتراضی نباشد.

^m این گفته به منازعات قدیمی اشاره دارد. اما فعلی که در این جمله به کار رفته، به معنی «متزلزل شدن» است. مأموریت های دشوار اغلب با جملاتی از این دست آغاز می شود (ترسید؛ هراسان نشود). از متن چنین بر می آید که علاوه بر مشکلات راه، مضموم ساختن یعقوب به این سفر نیز ساده نخواهد بود.

^۵یعقوب بئرشبع را ترک گفت، و پسران ۱:۵۰ اسرائیل، پدرشان یعقوب، فرزندانشان و ۲۱-۱۹:۴۵ زنانشان را برگاری‌هایی که فرعون برای بردنشان فرستاده بود، برداشت. ^۶ایشان گله‌ها و اموالی^۱ را که در سرزمین کنعان به دست آورده بودند گرفتند، و به مصر رفتند، یعقوب و تمامی اعقابش با او: ^۷پسرانش و پسران پسرانش با وی، دخترانش و دختران پسرانش - تمامی اعقابش - او ایشان را با خود به مصر آورد. ^۸این است نام‌های پسران اسرائیل که به ترتیب: ^۹آشوبش^۲:۴:۲۴؛ ^{۱۰}اعده^۳:۱۵؛ ^{۱۱}اش^۴:۵:۲؛ ^{۱۲}مز^۵:۲۳؛ ^{۱۳}اع^۶:۱۴-۱۵؛ ^{۱۴}ع^۷:۷ مصراًمدند^{۱۱}:

یعقوب و پسرانش.
نخست زاده یعقوب: رؤوبین. ^۹پسران رؤوبین: حنوك و فلو و حصرون و کرمی. ^{۱۰}اعد^{۱۱}:۲۶؛ ^{۱۱}خر^{۱۲}:۱-۵؛ ^{۱۲}پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صور و شائول، پسر زنی کنعانی.
^{۱۳}پسران لاوی: جرشون و قهات و مراری.

وقتی گاری‌هایی را که یوسف برای بردن او فرستاده بود دید، آنگاه روح پدرشان یعقوب حیات را باز یافت؛ ^{۲۸}اسرائیل گفت: «این کافی است! پسرم یوسف هنوز زنده است! می‌خواهم پیش از مردنم بروم و او را ببینم.»

یعقوب یوسف را باز می‌یابد^{۱۱}

^{۱۲}اسرائیل با هر آنچه داشت روانه شد. چون به بئرشبع رسید، به خدای پدرش اسحاق^{۱۰} قربانی‌هایی تقدیم کرد. ^{۱۳}خدا در رؤیاهای^{۱۱} شب به اسرائیل گفت: «یعقوب! یعقوب!» وی (گفت): «لبیک». ^{۱۴}[خدا] گفت: «من خدا هستم، خدای پدرت. از فرود آمدن به مصر مترس، زیرا در آنجا از تو ملتی بزرگ خواهی ساخت^۹. ^{۱۵}خودم با تو به مصر فرود خواهی آمد، و خودم نیز تورا از آنجا برخواهی آوردم^{۱۰}; و چشممان تورا یوسف خواهد بست^۸.»

^{۱۱}اکثر سنت‌هایی که در این فصل گردآوری شده، جزء ماجراهای اولیه یوسف نبوده است. این فصل، و در واقع تمام مطالب پیدا سنت‌های پاتریارخ‌ها و ماجراهای خروج از مصر ایجاد شود.

^{۱۲}اشارة به اسحاق، پیوند میان ماجراهای یوسف و سنت‌های پاتریارخ‌ها را استحکام می‌بخشد. در خصوص «خدای پدر شخص» ر. ک. ۱۳:۲۸؛ ^{۱۳}۳۵:۳۱ و ^{۱۴}۲۳:۴۳.

^{۱۵}یعقوب امر می‌یابد که به مصر برود، حال آنکه قبل اسحاق از این کار باز داشته شده بود (۲:۲۶). در ۱:۱۵ و ۸ و ۲۸ به رؤیاهای شب با اصطلاحاتی متفاوتی اشاره رفته است؛ نیز در اعد ۱۲:۶ و ۱:۱۵ و ۳:۱ و خصوصاً حرق ۲-۱، اما با همین واژگان، اشاراتی به این امر شده است.

^{۱۶}در متن عبری، برای خدا کلمه «ایل» به کار رفته (همچنین مانند اش ۱:۴۶؛ ۲:۴۵؛ ۲۲:۴۳؛ ۹:۴۶). این وعده یادآور و عده‌ای است که به ابراهیم (پید ۲:۱۲) و نیز به اسماعیل (۱۸:۲۱) داده شده بود.

^{۱۷}این همان کلمه‌ای است که برای تدفین یعقوب در سرزمین کنعان به کار خواهد رفت (۷:۵-۷)، اما در اینجا اشاره‌ای وجود دارد به برآمدن از مصر، یعنی رویداد خروج (خروج ۸:۳).

^{۱۸}تحت‌اللفظی: «دستش را بر چشمانت خواهد گذاشت».

^{۱۹}آیات ۷-۶ حاکی از سیک کهانی است و مقدمه‌ای است بر فهرستی که از آیه ۸ شروع می‌شود.
^{۲۰}این فهرست شکلی بسط یافته از فهرستی است که در خروج ۱:۵-۱:۵ یافت می‌شود. اکثر نام‌های اعکاب پسران یعقوب، در ۱- توا ۸-۲ به چشم می‌خورد. این فهرستی است مستقل از داستان یوسف، زیرا نام وی در آیه ۱۹، در میان کسانی که به مصر فرود آمدند، ذکر شده است.

- ۱۲ پسران یهودا: عیر و اونان و شیله و فارص و زارح؛ اما عیر و اونان در سرزمین کنعان مرده بودند. پسران فارص، حصرورون و حامول بودند.
- ۱۳ پسران یسّاکار: تولاع و فووه و یاشوب و شمرون.
- ۱۴ پسران زبولون: سارد و ایلون و یاحلیل.
- ۱۵ این چنین هستند پسران لیه که او در فدان- ارام برای یعقوب زایید، به علاوه دینه، دخترش. جمع پسران و دخترانش: سی و سه نفر.
- ۱۶ پسران جاد: صَفِيون و حَجَّی، شونی و اصیون و عیری و اروودی و آرئیلی.
- ۱۷ پسران اشیر: بِمنه و بِشوه و بِشوی و بِریعه و خواهر ایشان سراه. پسران بِریعه: حابر و مَملَکَیل.
- ۱۸ این چنین هستند پسران زلفه که لا باز به دخترش لیه داده بود. او شانزده نفر برای یعقوب زایید.
- ۱۹ پسران راحیل، زن یعقوب: یوسف و بنیامین.
- ۲۰ در سرزمین مصر برای یوسف آنانی زاده شدند که اسنات، دختر فوطی - فارع، کاهن اون برایش زایید: مَنَسی و افراییم^{۱۱}.
- ۲۱ پسران بنیامین: بالع و باکر و آشیل و جیرا و نعمان و ایحی و رُش و موفیم و
- ۱۲ این آیه در اینجا جای داده شده تا فهرستی اعقاب یعقوب با ماجراهای یوسف هماهنگ شود (ر.ک. آیه a۲۷).
- ۷ این فهرست که حاوی رقم است، تداعی کننده شمارش اسیران توسط کاتبان آشوری و بابلی به هنگام تبعیدها است، تبعیدهایی که اقامت در مصر نمونه ای از آن است. جمع کل هفتاد یادآور هفتاد سال اسارت است. در آیه a۲۷، دو پسر یوسف از جمع کل کسر شده؛ اما این امر توجیه کننده اختلاف میان جمع مذکور در این آیه و رقم ۶۶ مذکور در آیه قبل نیست. این آیه اخیر که احتمالاً قدیمی تر است، عیر و اونان را که قبلاً پیش از مهاجرت یعقوب مرده بودند، به حساب نیاورده است. سنت دیگری که ترجمه یونانی و اعمال رسولان (۱۴:۷) آن را حفظ کرده، تعداد کل را ۷۵ تن ذکر کرده است.
- ۱۱ تحت اللفظی: «تا اورا آموزش دهد». شاید منظور دریافت رهنمود برای استقرار در جوشن است.

او گفت: «پیشه شما چیست؟» به فرعون گفتند: «خدمتگزارانت چویان هستند، ما همچون پدرانمان». ^۴ باز به فرعون گفتند: «ما آمده ایم تا در سرزمین اقامت گرینیم، ^{۵:۲۶} چرا که برای احشام کوچک خدمتگزارانت دیگر چراگاهی نیست، زیرا قحطی در سرزمین کتعان سخت است و اینک، باشد که خدمتگزارانت بتوانند در سرزمین جوشن مستقر گردند^a. ^۵ الف فرعون به یوسف گفت: ^۶ «باشد که در سرزمین جوشن مستقر گردند، و چنان چه می دانی که در میان ایشان مردان قابل هست، آنان را در رأس گله های خود بگمار. ^۷ ب یعقوب و پسرانش به مصر نزد یوسف رفتند. فرعون، پادشاه مصر، از آن آگاهی یافت و فرعون به یوسف گفت: «پدرت و برادرانت نزد تو آمده اند. ^۸ الف سرزمین مصر در مقابل تو است: پدرت و برادرانت را در بهترین جای سرزمین مستقر ساز. ^۹ یوسف پدر خود یعقوب را آورد و او را به حضور فرعون برد. یعقوب فرعون را ^{۱۰:۱۲} تحيت گفت^b. ^۸ فرعون به یعقوب گفت: «ایام عمرت چند است؟ ^۹ یعقوب به

۱۰:۴۵ استقرار در زمین جوشن^x

^{۳۱} یوسف به برادران و به خانواده پدرش گفت: «من بر خواهم آمد تا فرعون را آگاه سازم و به او بگویم: برادرانم و خانواده پدرم که در سرزمین کتعان بودند، نزد من رسیده اند. ^{۳۲} این مردان، چویان هستند، ^{۳۳} زیرا از گله ها مراقبت می کنند، و ایشان احشام کوچک و بزرگ خود، و هر آنچه که از آن ایشان است، آورده اند. ^{۳۴} پس چون فرعون شما را فرا خواند و بگویید: پیشه شما چیست؟ ^{۳۴} بگویید: خدمتگزارانت، از جوانی شان تاکنون، مانند پدرانمان، از گله ها مراقبت می کنند^۸. بدینسان، خواهید توانست در سرزمین جوشن مستقر شوید». زیرا تمام چویانان برای مصریان ^{۳۲:۴۳} مکروه می باشند^۷.

^۱ یوسف رفت و فرعون را اطلاع داد **۴۷** و گفت: «پدرم و برادرانم با احشام کوچک و بزرگشان و هر آنچه از آن ایشان است، از سرزمین کتعان رسیده اند و اینک در سرزمین جوشن می باشند». ^۸ او از میان برادرانش، پنج نفر را برداشته بود و ایشان را به فرعون معرفی کرد. ^۹ فرعون به برادران

^x روایتی که بعد از این می آید ظاهراً از اجازه ای که فرعون در ۱۷:۴۵-۱۸:۴۵ داده، بی خبر است. ^y در ماجراهای یوسف، اعقاب یعقوب دام بیرون بودند، نه افرادی که بتوان از آنان بیگاری کشید، آن بیگاری ای که در ابتدای کتاب خروج ذکر شده است.

^z چنین نکته ای در سایر منابع مورد تصدیق قرار نگرفته. این نکته تداعی کننده ۳۲:۴۳ است و توجیه می کند که به چه علت ضروری بود اسرائیلیان دور از مصریان سکونت گریند. ^a این آیه دنباله منطقی آیه ۳ نیست، زیرا برادران بی آنکه فرعون سوالی از ایشان بکند، بار دیگر سخن می گویند. به علاوه وعده سکونت در جوشن قبل^b در ۳۴:۴۶ داده شده. این احتمالاً اثر ویراستاری است که کوشیده متن را با سنتی که در آیات ۱۲-۵ منعکس شده، مرتبط سازد.

^b آیات ۱۲-۵ یا ۱۲-۷ را اغلب متنی کهانی می پندارند. اما این آیات متنی هستند بر متون کهانی پیدایش و خروج که در عین حال، خصوصیات غیرکهانی نیز در آنها به چشم می خورد معنی تحت الفظی «تحیت گفتن»، «برکت دادن» است: در آن روزگار، تحیت گفتن همراه بود با طلب برکت بر مخاطب (ر. ک. ۱- سمو ۱۰:۱۴-۲:۲-۴) وغیره.

که دیگر پول نیست؟»^{۱۶} یوسف گفت: «اگر دیگر پولی نیست، گله هایتان را تحویل دهید و در مقابل گله هایتان به شمان خواهم داد». ^{۱۷} پس گله های خود را نزد یوسف آوردند، و یوسف در مقابل اسها، در مقابل گله های احشام کوچک، در مقابل گله های احشام بزرگ، و در مقابل الاغان به ایشان نان داد. در آن سال، در مقابل تمامی گله هایشان نان ایشان را فراهم ساخت.

^{۱۸} چون آن سال به پایان رسید، سال بعد نزد او آمد، به او گفتند: «از سرورم پنهان نمی سازیم که حال که پول تماماً از میان رفته و گله های احشاممان نیز از آن سرورم شده، فقط تنمان و زمین هایمان در اختیار سرورم می باشد. ^{۱۹} چرا باید در مقابل چشمانت بمیریم، ما و زمینهایمان؟ ما و نج:

^{۲۰} زمین هایمان را برای نام به دست آور، و ما برده کان فرعون خواهیم بود ما و زمینهایمان. و به ما بذر بده تا زنده بمانیم و نمیریم و زمینهایمان بایر نباشد».

^{۲۱} بدینسان یوسف تمامی زمین های مصر را برای فرعون به دست آورد. در واقع، مصریان هر یک زمین خود را فروختند، زیرا قحطی بر ایشان فشار می آورد، و سرزمین از آن فرعون شد.^{۲۲} اما قوم را به

فرعون گفت: «ایام سال های غربتم، صدو سی سال است.^{۲۳} ایام سال های عمرم کوتاه و بد بوده، و به ایام سال های عمر پدرانم، ایوب^{۱۴}:^{۲۸:۴۷} ایام غربت ایشان نرسیده است.» ^{۱۵} یعقوب فرعون را تحيیت گفت و از نزد فرعون بیرون آمد. ^{۱۶} یوسف پدر خود و برادرانش را مستقر ساخت و به ایشان ملکی در سرزمین مصر داد، در بهترین جای خروج^{۱۷}:^{۳۷:۱} سرزمین، زمین رَعْمَسِیس^{۲۴}* را، مطابق آنچه فرعون امر کرده بود. ^{۱۸} و یوسف نان پدر و برادران خود و تمامی خانواده پدرش را، مطابق تعداد فرزندان، تأمین کرد.

یوسف و مصریان^{۲۵}

^{۱۹} دیگر در تمام سرزمین نان نبود، زیرا قحطی بسیار سخت بود. سرزمین مصر و سرزمین کنعان از قحطی از پای درآمده بود. ^{۲۰} یوسف تمام پولی را که در سرزمین مصر و در سرزمین کنunan یافت می شد، در مقابل غله ای که می خریدند جمع کرد، و ^{۲۱} یوسف این پول را داخل خانه فرعون ساخت.

^{۲۲} چون پول تماماً از سرزمین مصر و از سرزمین کنunan از میان رفت، تمامی مصریان نزد یوسف آمدند و گفتند: «به ما نان بده! چرا باید در برابر تو بمیریم، چون

^{۲۲} در اینجا راوی برای یعقوب سنی بالاتر از حکیمان مصری قائل می شود (ر.ک. ۲۲:۵۰)، و در آیه ۱۰، فرعون را مشمول برکات پاتریارخ می سازد.

^{۲۳} «سرزمین رَعْمَسِیس» فقط در اینجا ذکر شده، حال آنکه خروج ۱۱:۱ و ۳۷:۱۲ به شهری به این نام اشاره می کند. آیات ۲۶-۱۳ روایت استقرار خانواده یوسف در مصر را قطع می کند. در اینجا نه به برادران یوسف اشاره شده و نه به یعقوب؛ یوسف همچون سرآغاز بزرگ - زمینداری در مصر توصیف شده و به عنوان گرداننده ماهری معرفی شده که زمین ها را به نفع قدرت پادشاه احتکار می کند، روشنی که در نوشته های نبوی موردنکوهش قرار گرفته است (۱- باد ۲۱: اش ۸:۵-۱۰).

^{۲۴} عبارت «نان خواهم داد» در متن عبری نیست و بر اساس متن سامری و ترجمه های یونانی به متن اضافه شده.

چهار بخش دیگر از آن شما خواهد بود تا مزرعه های خود را بذریاشی کنید و تا از آن خوراک بخورید، شما و آنان که در خانه هایتان هستند، و تا به فرزندان خود خوراک دهید.^۵ گفتند: «تو ما را زنده نگاه داشتی! کاش که در نظر سرورم فیض بیابیم و برگان فرعون خواهیم بود.»^۶ و از این، یوسف قاعده ای^k ساخت که امروز ۳۴:۴۱ نیز در مورد زمین های مصر صدق می کند: یک پنجم برای فرعون می باشد. فقط عز ۲۴:۷ زمین های کاهنان از آن فرعون نشد.

بردگی گرفت^h، از این سرتا آن سر قلمرو مصر.^{۲۲} فقط زمین های کاهنان بود که به دست نیاورد، زیرا کاهنان از فرعون کمک دریافت می داشتند، و از کمکی که فرعون به ایشان می کرد، می زیستند. به این سبب است که ایشان زمین هایشان را نفوختند.^{۲۳} یوسف به قوم گفت: «پس امروز شما را، شما و زمین هایتان را برای فرعون به دست آوردم. اینک بذر برای شما؛ زمین ها را بذریاشی خواهید کرد. اما به هنگام درو، یک پنجم را به فرعون خواهید داد، و

آخرین کارهای یعقوب

زندگی اش صد و چهل و هفت سال بود.^m
۲۹ چون ایامی نزدیک شد که اسرائیل ۳۲-۲۹:۴۹
۱۳-۵:۵۰ می بایست چشم از جهان فرو بندد، پسر خود یوسف را فرا خواند و به او گفت:
«چنانچه در نظرت فیض یافته ام، دستت را زیر ران من بگذارⁿ و در حق من وفاداری و ۲۵-۲۴:۵۰

آخرین وصایای یعقوب^{۲۷} اسرائیل در سرزمین مصر ساکن شد، در ناحیه جوشن. ایشان در آنجا ملک به دست آوردن و بارور شدن و بسیار فزونی یافتند.^{۲۸} یعقوب هفده سال در سرزمین مصر زندگی کرد. ایام یعقوب، سال های ۱۱:۳۵؛ ۳:۴۶؛ ۵:۲۶؛ ۳۴:۱۰-۱۵

تحتاللفظی: «قوم را گذراند» ترجمه ما می‌تئی است بر متن سامری و ترجمه های یونانی. به این ترتیب، این آیه با ابتدای کتاب خروج تناقض می‌یابد که در آن گفته می‌شود که نه مصریان، بلکه اسرائیلیان هستند که تحت ستم قرار دارند. متن عبری شاید به رسوم تبعید اشاره دارد، رسومی که در چارچوب این متن معنای درست پیدا نمی‌کند.

^۱ نویسنده به احکام متعدد مربوط به معافیت معابد اشاره می کند؛ به نظر می رسد که این امر مطابقت داشته باشد با وضعیت کاهنان مصری در طول هزاره اول پیش از میلاد. هردو دوت گراش می دهد که کاهنان مصری از پرداخت مالیات معاف بودند. کاهنان ظاهراً هدایای جنسی نیز دریافت می داشته اند.

ز در مصر استاد کسی در مورد این مالیات یک پنجم یافت شده. آنچه به دست آمده، حاکی از وجود مالیات پنج میزان بر هر «ارور» (واحدی برای سطح) می باشد. اما نویسنده تحت تأثیر سیستم اعشاری مصریان قرار داشته که با سیستم شش رقمی آسیایی تناقض دارد، و بر عدد «پنج» تأکید می گذارد (پنج سال در ۴:۴۵؛ پنج برادر در ۲:۴۷).

^k «قاعده» فرمانی بود که برستگ یا بر لوح «حک می شد»، هم در اینجا و هم در آیه ۲۲ در برخی از سنت های کهانی کتاب مقدس، وضع مالیات مشمول یک پنجم جنس لطمہ دیده نیز می شده است (لاو ۱۴:۵).

^m آیات ۲۸-۲۷ منشأ کهانی دارد: در خصوص تکثیر اسرائیلیان، ر.ک. خروج ۷:۱.

سرزمین کنعان بر من ظاهر شد و مرا برکت داد. ^۴ مرا گفت: اینک تو را بارور خواهم ساخت و تو را فرزونی خواهم بخشید؛ تو را ساخت ^{۶:۳۵} تبدیل به جماعتی از قوم‌ها^۱ خواهم ساخت و این سرزمین را همچون ملک ابدی به اعماقت بعد از تو خواهم داد. ^۵ و اینک، دو پسرت^۷ که پیش از آمدن نزد تو به مصر، برایت در سرزمین مصر زاده شده‌اند، ایشان از آن من خواهند بود؛ افراییم و منسی مانند رئوبین و شمعون از آن من ^{۵۲-۵۰:۴۱} خواهند بود. ^۸ اما فرزندانی که پس از ^{۲۰-۱۹:۲۳} ایشان تولید نموده‌ای ^۷، ایشان از آن تو خواهند بود؛ برای ارششان، به نام برادرانشان خوانده خواهند شد.^۸

^۷ «اما من، آن هنگام که از فدان^x باز می‌گشتم، راحیل نزد من درگذشت، در سرزمین کنunan، در راه، [در حالی که] هنوز ^{۲۰-۱۶:۳۵}

امانت نشان بده^۹: مرا در مصر دفن مکن.
۰ آن گاه که با پدرانم بخوابم، مرا از مصر ^{۰-۱۹:۲۳} ببر و مرا در مقبره ایشان دفن کن^p. »^{۱۰} گفت: «^{۱۱} مطابق سخن خواهم کرد..»
[اسرائیل]^{۱۲} گفت: «برایم سوگند یاد کن.» او برایش سوگند یاد کرد، و اسرائیل ^{۱۳:۱۱} بر سر بستر خود سجده کرد.^۹

برکت دادن پسران یوسف^{۱۳}

^{۱۴} باری، پس از این رویدادها، به ۴۸ یوسف گفتند: «اینک پدرت بیمار است.» او دو پسر خود، منسی و افراییم را با خود برداشت. ^{۱۵} یعقوب را به این مضمون یوشع ^{۴:۱۴} اعلام داشتند: «اینک پسرت یوسف نزد تو آمده است.» اسرائیل قوای خود را جمع کرد و بر بستر خود نشست. ^{۱۶} یعقوب به یوسف گفت: «ایل - شدای در لوز^{۱۷} در ^{۱۲-۱۱:۳۵}

^۰ این اصطلاحات مربوط است به روابط دوستی و عهد (ر.ک. ۲۱:۳۹، ۱۲:۲۴، ۱۴، ۲۳:۲۱). آنها در مورد خدا نیز به کار رفته است (مثالاً ر.ک. ۳:۳۴، ۶:۱۴).

^p «مقبره ایشان» این حالت مالکیت چندان با سنت پیدا نمایند ^{۳۱-۲۹:۴۹} مبتنی است بر سنت کهانی که پاتریارخ‌ها در مقبره‌ای واحد گرد می‌آورند. «دفن شدن با پدران» اصطلاحی است که بارها در کتاب‌های پادشاهان به چشم می‌خورد و بر تداوم نسل‌ها، حتی در مرگ نیز تأکید دارد.

^۹ ترجمه‌های قدیمی این عمل را به درستی درک نکرده‌اند و کلمه عبری «ມິຕາ» (یعنی بستر) را «ມາທֶה» (یعنی چوب و چوبیدست؛ ر.ک. عبر ۱۱:۲۱) قرائت کرده‌اند؛ اما ر.ک. ۳:۴۸ و ۲:۴۹ سخنان پاتریارخ بیشترین مرجعیت خود را در بستر مرگ به دست می‌آورد. فعل عبری، هم برای سجده کردن با صورت برروی زمین به کار می‌رود، هم برای برگشتن به پشت.

^{۱۰} در این فصل شرح داده شده که چگونه یعقوب، افراییم و منسی (دو پسر یوسف) را به فرزندی می‌پذیرد. در فهرست‌های متعدد ازدوازده قبیله اسرائیل که در آنها قبیله لاوی به علت خصوصیت کهانی اش ذکر نشده، یوسف به دو قبیله افراییم و منسی تقسیم شده تا عدد «دوازده» به دست آید. مملکت شمالی نیز اغلب تحت عنوان افراییم مذکور شده. فصل ۴۸ اثر دست نویسنده‌ای واحد نیست، بلکه چنین سنت و ویرایش را در خود گرد آورده است.

^۸ در خصوص «ایل - شدای» ر.ک. پیدا ۱:۱۷؛ در خصوص «لوز» که تبدیل به بیت تبل شد، ر.ک. ۱۹:۲۸.

^t همین فرمول در ۳:۲۸ دیده می‌شود.

^{۱۱} «خاندان یوسف» متشکل از دو قبیله افراییم و منسی است. منسی ظاهراً از دو قبیله متمایز تشکیل شده، ر.ک. اعد ۳۲-۳۹:۳۲.

^{۱۲} تث ۳:۴۲.

^{۱۳} از ساری فرزندان یوسف که در اینجا به آنان اشاره شده، اطلاقی در دست نداریم.

^{۱۴} ترجمه محتمل دیگر: «برای دریافت ارششان، ایشان را تحت نام برادرانشان فرا خواهند خواند».

^x منظور همان فدان ارام است.

را بر سر منسی؛ او عمداً دست های خود را
متنقطع کرد^a، زیرا منسی پسر بزرگتر بود.

^{۱۵} او یوسف را برکت داد و گفت:

^{۱۶} «باشد که خدایی که در برایرش پدرانم
ابراهیم و اسحاق سلوک کردند،
خدایی که از روزی که وجود داشته ام تا
به امروز، چویان من بوده،
^{۱۷} فرشته ای^b که مرا از هر باری بازخرید
کرده، این پسران را برکت دهد،
و باشد که در ایشان نام من و نام پدرانم
ابراهیم و اسحاق خوانده شود،
و به فراوانی در میان سرزمنی فزوی^{۱۸} ۳۳
یابند!»

^{۱۹} چون یوسف دید که پدرش دست
راست خود را بر سر افراییم قرار می دهد،
این امر اورا ناپسند آمد، و دست پدر خود
را گرفت تا آن را از روی سر افراییم بر سر
منسی بگرداند. ^{۲۰} یوسف به پدرش
گفت: «این چنین نه، پدرم، زیرا که بزرگتر
این یکی است؛ دست راستت را بر سر او
بگذارد». ^{۲۱} اما پدرش امتناع کرد و گفت:
«می دانم، پسرم، می دانم؛ او نیز قومی
خواهد شد، او نیز بزرگ خواهد بود. اما
برادر کوچکش از او بزرگتر خواهد بود و
اعقابش انبوهی از ملت ها خواهد شد».

مقداری راه برای رسیدن به افراته [بود]؛ و
در آنجا او را دفن کردم [وقتی که] در راه
افراته [بودیم] - یعنی بیت لحم^c.

^{۲۲} چون اسرائیل پسران یوسف را دید،
گفت: «اینها که هستند؟» ^{۲۳} یوسف به پدر
خود گفت: «اینها پسران منند که خدا در
اینجا به من داده است». ^{۲۴} [اسرائیل] گفت:
«خواهش می کنم ایشان را نزد من بیاور تا
برکتشان دهم». ^{۲۵} چشمان اسرائیل در اثر
کهنسالی تار شده بود و دیگر نمی توانست
ببینند. ^{۲۶} [یوسف] ایشان را به سوی او جلو
برد، و او ایشان را بوسید و در آغوش
گرفت. ^{۲۷} اسرائیل به یوسف گفت: «فکر
نمی کردم دیگر روی تورا ببینم و اینک
خدا حتی اعقاب تورا به من نشان داده
است!» ^{۲۸} آنگاه یوسف ایشان را از میان
زانوان^d او دور کرد و در برابر وی، چهره بر
زمین سجده کرد.

^{۲۹} یوسف هر دو را گرفت، افراییم را بر
دست راست خود [تا] در سمت چپ
اسرائیل [باشد]، و منسی را بر دست چپ
خود [تا] بر دست راست اسرائیل [باشد]،
و ایشان را به سوی او جلو برد. ^{۳۰} اسرائیل
دست راست خود را دراز کرد و بر سر افراییم
- پسر کوچک تر! - قرار داد و دست چپ خود

y مقبره راحیل در افراییم، نزدیک رامه بود (ار ۱۵:۳۱). به علت وجود طایفه ای از افراته در بیت لحم (میک ۱:۵)، بعد ها آن را
به این شهر منسوب کردند.

Z «گذاشتن میان زانوان» حرکتی است به معنی پذیرفتن به فرزندی (ر.ک. ۳:۳۰ و ۵:۳۰). در اینجا، یوسف آن دو پسر را،
بعد از آنکه از سوی پدرش به فرزندی پذیرفته شدند، از میان زانوان او بر می آورد تا یعقوب ایشان را برکت دهد.

a یعقوب با جابجا گذاشتن دست های خود، پسر کوچک تر را پیش از پسر بزرگتر برکت می دهد و به این ترتیب، عملی را تکرار
می کند که به واسطه آن، خودش نیز از برادر بزرگترش بیشی گرفته بود. در اینجا برکت دادن با نهادن دست انجام می شود؛
این رسم از دوره پارسی ها به بعد، روشی متداول برای طلب لطف الهی بر شخص می گردد.

b اشاره به فرشته در کنار خدا (آیه ۱۵)، بازتابی است از اعتقادات دوران متأخر. منظور یعقوب، اشاره به ماجرای خاصی نیست،
بلکه می خواهد بر مفهوم حضور خدا از طریق یکی از فرشته های نگهبان تأکید بگذارد (همچنین ر.ک. خروج ۲۰:۲۳؛ ۳۴:۳۲).

گردد آیید و بشنوید، ای پسران یعقوب،
به پدرتان اسرائیل گوش فرا دهید.

^{۳:۳۲:۲۹} ^{تث:۶:۱۶} ^{داور:۵:۱۵} ^{یوش:۱۵:۲۳} رئوبین^f، نخست زاده من تو هستی،
قوت من و نویر مردانگی ام،
عالی در بی باکی^g، عالی در قدرت.
^۴ جوشان چون آب، از این عالی تر

نخواهی شد؛

^{۲۲:۳۵} زیرا بر بستر پدرت برآمدی،
آنگاه چون برآمدی، بستر مرا بی حرمت
ساختی!

^{۳۴-۳۳:۲۹} ^{تث:۸:۳۳} ^{یوش:۱۳:۹} شمعون و لاوی^h برادرند،
شمیشیرهایⁱ ایشان ابزارهای خشونت
است.

^۶ جان من وارد مشورت ایشان نشود،
بادا که دلم به جماعت ایشان نبیند،
زیرا در خشم خود، مردان را کشتند،
و در هیجان خود، گاوان نر را مقطوع
العضو کردند.^j

^۷ ملعون باد خشم ایشان، زیرا که سخت
بود،

۰ آن روز، او ایشان را به این مضمون

برکت داد:

^{۳:۱۲} «بادا که از شما اسرائیل برکت دهد و
بگوید:
خدا تو را همچون افراییم سازد و همچون
منسی!»

او افراییم را پیش از منسی قرار داد.

^{۲۱} سپس اسرائیل به یوسف گفت:
^{۴:۴۶} ^{۱۶:۱۵} «اینک من خواهم مرد. اما خدا با شما
خواهد بود و شما را به سرزمین پدرا نتان
باز خواهد گرداند. ^{۲۲} اما من به تو، اضافه
بر برادرانت، سهمی^c می دهم که با شمشیر
و با کمان، از دست اموریان گرفته ام.^d»

^{۳۳:۳۳} ^{داور:۵} **برکت دادن دوازده پسر یعقوب^e**
^۱ یعقوب پسران خود را فرا خواند و

۴۹

گفت:
«گردد آیید تا شما را اعلام نمایم
^{۱۴:۲۴} از آنچه در دنباله روزها بر شما واقع
خواهد شد.

^c «سهم» را می توان «سرین» یا «شانه» یا «گردن» ترجمه کرد. کلمه عبری آن «شکیم» است. این نوعی بازی کلمات است با شهر و منطقه شکیم (ر.ک. ۱۲:۶). یعقوب آن را به یوسف می بخشد و استخوان های وی در آنجا دفن خواهد شد (ر.ک. ۳۲:۲۴).

^d در فصل ۳۴، میان خانواده یعقوب و خانواده حمور، بر سر شکیم منازعه ای سخت در گرفت (نیز ر.ک. پید ۲۳:۴۹). در متون متأخر، اموریان فقط دلالت داشت بر ساکنان سرزمین موعد (ر.ک. ۱۶:۱۵).

^e این فصل طرحی است از سرنوشت قبایل اسرائیل. کتاب پیدایش با این طرح به پایان می رسد، همان گونه که برکت قبایل در تث ۳۳، کتاب مزبور را به پایان می رساند. اندرزهای مربوط به قبایل را که در دوران مختلف نوشته شده، در اینجا به شکل آخرین وصایای یعقوب که در آستانه رحلت قرار دارد، گردآوری کرده اند.

^f رئوبین^f به خاطر زنای با محارم که به بلهه مرتکب شد (۲۲:۳۵)، مورد مذمت قرار می گیرد.

^g ظاهراً رئوبین به خاطر درنده خوبی اش مورد نکوهش واقع می شود.

^h شمعون و لاوی مجرکین قتل عام شکیم می باشند (فصل ۳۴).

ⁱ ترجمه احتمالی دیگر: «اتفاق نظرشان». اصطلاحی که در اینجا به کار رفته، ظاهراً به کلمه «قطع کردن» یعنی «انعقاد عهد» مرتبط است.

^j در خصوص ناقص العضو کردن این حیوانات در جنگ، ر.ک. ۲. سمو: ۴.

- ^۱ کره الاغ خود را به تاک می بندد،
بچه ماده الاغ را به مو مرغوب.
^۲ جامه خود را در شراب تمیز می کند،
و عبايش را در خون انگورها.
- ^۳ چشمانش از باده مشوش است،
دندان هایش از شیر سفید است.
^۴ زبولون^۵ بر کناره دریاهای ساکن است،
برای کشتی ها کرانه است،
پهلویش به صبدون می رسد.
- ^۵ یساقار^۶ الاغی استخوان دار است،
که در میان آغل ها خوابیده است.
^۶ می بیند که استراحت نیکو است
و سرزمن، دل انگیز؛
ستون فقرات خود را برای بار سنگین
می گسترد.
- ^۷ فرمانبردار بیگاری بردگی شده است.
^۸ دان^۹ قوم خود را داوری می کند
همچون یکی از قبایل اسرائیل.
^{۱۰} بادا که دان ماری در راه باشد،
- اعلام پراکنده^k ظاهرآ به این سه قبیله مذکور مربوط می گردد. شاید این اشاره ای باشد به حاشیه ای شدن این قبایل چرا که در قلمروهای سایر قبایل جای گرفتند.
- ^{۱۱} یهودا^{۱۲} از ریشه «ی ده» (به معنی ستایش کردن) مشتق می شود. این نام قبیله داود است، و نیز نام مملکت جنوبی و نام ایالت «یهود» در دوره پارسی ها. در خصوص «ماه شیر» که نماد قدرت و اراده است، ر.ک. اعد ۲۳:۲۴؛ ۲۴:۲۳.
- ^{۱۲} در خصوص چوبیدست سلطنت، ر.ک. پید ۴۷:۲۶. اصطلاح «از میان پایهایش» می تواند دلالتی باشد بر موقعیت فرمانروایی، یا استعاره ای باشد برای اشاره به اعقاب فرد.
- ^{۱۳} برخی از ترجمه های قدیمی کلمه «شیلوه» را «شلو» برداشت کرده اند. در این صورت، معنی جمله چنین خواهد شد: «کسی که به او تعلق دارد» و این بخش از آیه چین معنی خواهد داد: «تا کسی بیاید که چوبیدست فرمانروایی به او تعلق دارد». چنین ترجمه ای حالتی احتمالی و فرضی دارد. احتمال دیگر این است که کلمه «شیلوه» را به معنی «آسودگی و آرامش» تعبیر کرد و جمله را این چنین ترجمه کرد: «تا زمانی که آرامش فرا برسد».
- ^{۱۴} منظور سلطه یهودا بر سایر قوم ها می باشد، اما شاید هم بر سایر قبیله های اسرائیل.
- ^{۱۵} مو و گله و شراب و شیر جزو ثروت قبیله یهودا است که از منابع افراییم و منسی برخوردار نیست.
- ^{۱۶} زبولون کلمه ای است فنیقی به معنی «سرور- ارباب». این قبیله در کناره دریای مدیترانه، میان فنیقیه و کرمل استقرار یافته است (ر.ک. تث ۳۳:۱۸-۱۹).
- ^{۱۷} یساقار در اینجا به کلمه ای مرتبط شده به معنی «اجاره» در این کلمه، اغلب اشاره ای مشاهده می کنند به خاطره ای از تحمل بیگاری هایی از سوی دولت شهرهای کعانی بر این قبیله.
- ^{۱۸} دان از ریشه کلمه ای مشتق شده به معنی «داوری کردن» آید ۱۶ قویاً بر هویت اسرائیلی این قبیله تأکید دارد؛ شاید این بدان معنی باشد که دان همواره جزئی از اسرائیل نبوده است.

اما کمان^a او محکم مانده است،
و بازوهایش چابک باقی مانده،
به واسطه^b قدرتمند یعقوب،
به واسطه نام چوبیان، آن سنگ
اسرائیل^c،
^{۲۵} به واسطه خدای پدرت - بادا که
یاری ات دهد! -
به واسطه ایل - شدای - بادا که برکت
دهد!
برکات آسمان در بالا،
برکات ورطه که در پایین گستردہ است،
برکات پستانها و بطن!
^{۲۶} برکات پدرت فروزن ترا است
از برکات کوه های ابدی،
اشتیاق^d تبه های کهن.
باشد که آنها بر سر یوسف باشند،

ماری شاخدار در جاده^t،
که پاشنه های اسم را نیش می زند،
و سوارش به پشت می افتد!
^{۱۸} نجات تورا ای یهوه، انتظار می کشم!^u
^{۱۹} جاد^v راغارت کنندگان غارت می کنند
و او بر روی پاشنه هایشان غارت می کند.
^{۲۰} اشیر^w، نانش خوش طعم است،
او شیرینی های پادشاه را تأمین می کند.
^{۲۱} نفتالی ماده گوزنی رها است
که بچه های زیبا می دهد.^x
^{۲۲} یوسف^y نهالی بارور است،
نهالی بارور نزدیک چشممه؛
شاخه ها از دیوار بالا می رود.^z
^{۲۳} کمانداران تحریکش می کنند،
بر او تیرها می اندازند و به او حمله
می کنند.

مز:۱۳۰:۵-۶
تث:۱۱-۲۰:۳۳
دادر:۱۷:۵-۶
یوش:۲۸-۲۴:۱۳
تث:۱۳:۳۰
دادر:۲۵:۲۴-۲۳
یوش:۳۱-۲۴:۱۹
تث:۱۸:۳۰
دادر:۲۳-۳۳
یوش:۳۹-۳۲:۱۹

تث:۲۴:۳۰
دادر:۱۴:۵-۶
یوش:۱۳:۳۱-۲۹
تث:۱۷-۱۶

^t مار ظاهرآ در اینجا از ارزشی مشتب برخوردار است. مقایسه دان با این جاندار با موقعیت شهری چون «تل دان» سازگاری دارد؛ این شهر بر محور جاده ای هم واقع است.
^u این عبارت احتمالاً حالتی حاکم از شور و ش忿 نیایشی در وسط سروده دارد که شاید برخاسته از اشاره به نقش نجات بخش دان همچون محافظ مرزها باشد.

^v جاد (مشتق از کلمه ای به معنی «بخت و اقبال») در شرق رود اردن، در سرحدات اقوام آرامی و اموری و قبایل عرب واقع بوده است. مشای پادشاه که در یکی از سنگ های یادبود پیروزی اش از جاد نام می برد (حدود ۸۴۰ ق.م.)، این قلمرو را همچون بخشی از مملکت خود مورد ادعا قرار می دهد.

^w نام اشیر از ریشه ای مشتق شده که تداعی کننده رفاه و به زیستی است. این قبیله در مناطق سرسیز حیفا و کرمel ساکن بودند که برای آشپزهای دربار بسیار مطبوع بود (ر.ک. تث:۳۳:۲۴).

^x نفتالی (مشتق شده از ریشه ای به معنی «تاب خورده») در منطقه بیشه زار کوهستان های جلیل مستقر بودند. ترجمه یونانی چنین برگردانده است: «نفتالی درخت سقزی است که می روید و شاخه های زیبا تولید می کند».

^y برخلاف پید^{۴۸}، «یوسف» در اینجا قبیله ای واحد تلقی شده، و نیز تروتمندترین قبیله.
^z ترجمه این آیه دشوار است. می توان آن را این گونه نیز ترجمه کرد: «یوسف گاو نرجوانی است (ر.ک. هو ۱۱:۱۰)، گاو نرجوانی در کنار چشممه؛ در چراگاه، از دیوار بالا می رود».

^a ر.ک. اشاره به «کمان» در ۴۸:۲۲.
^b ترجمه احتمالی دیگر: «به قدرت ...»

^c در آیات ۲۵-۲۴ اصطلاحات مختلفی که منشاً عبادتی دارد، به کار رفته است. «قدرتمند یعقوب» (اش ۱۴:۱) عنوانی است که تداعی کننده قدرت است یا گاو نرجاست. عنوان «چوبیان» (ر.ک. ۱۵:۴۸) اغلب برای پادشاهان و خدایان به کار می رفته است. «سنگ اسرائیل» تداعی کننده «صخره اسرائیل» می باشد. در ضمن، خدای اسرائیل با «ایل» (که خدای پدر بود) یکی انگاشته شده است.

^d برکات یعنی مواهب مادی که یعقوب برای یوسف طلب می کند، از برکات (تمام محصولات خوب) که کوه ها عرضه می دارند یا می توان از تپه ها آرزو کرد و اشتیاق آنها را داشت، فراتر می رود. (ر.ک. تث:۳۳:۱۵)

ابراهیم و زنش سارا را دفن کرده‌اند؛ آنجا است که اسحاق و زنش رفقه را دفن کرده‌اند؛ آنجا است که لیه را دفن کرده‌اند.^۱
 ۳۲ مزرعه و غاری که در آن یافت می‌شود، از پیسان حت خریداری شده است.^۲
 ۳۳ چون یعقوب دادن حکم‌هایش را به پیسانش به پایان رساند، پایهای خود را به بستر خود باز آورد؛ او جان سپرد و به خویشان خود پیوست.^۳

تشییع پیکر یعقوب^a

۴:۴۶ یوسف خود را بر صورت پدرش
۵ افکند و بر او بگریست و او را بوسید.^۱ سپس یوسف به پیشکاری که در خدمتش بودند، امر کرد که پدرش را حنوط کنند^k، و پیشکار اسرائیل را حنوط کردند.^۳ چهل روز کامل را صرف او کردند، زیرا چنین است تعداد روزهایی که حنوط کردن طول می‌کشد. مصریان هفتاد

بر جمجمه آن وقف شده از میان

برادرانش!^e

۲۷ بنیامین^f گرگی است که می‌درد؛
 با مدادان طعمه را می‌درد^g، شامگاهان یغما را تقسیم می‌کند».^۲

تث: ۱۸:۳۵
 داور: ۱۲:۳۳
 ۱۸-۱۷: ۲۱-۲۰
 ۲۸-۱۱: ۱۸ یوش

مرگ یعقوب

۲۸ تمام اینها، دوازده قبیله اسرائیل اند و این است آنچه پدرشان به ایشان گفت؛ او ایشان را برکت داد؛ هر یک را مطابق برکتش برکت داد.

۲۹ سپس این حکم را به ایشان داد و گفت: «می‌روم تا به خویشان^h بپیوندم. مرا نزدیک پدرانم، در غاری که در مزرعه عفرون حتی است، دفن کنید.^{۳۰} در غاری که در مزرعه مکفیله است، در مقابل ممری، در سرزمین کنعان، آن غاری که ابراهیم، همراه با مزرعه آن، از عفرون حتی، همچون ملک آرامگاه خرید.^{۳۱} آنجا است که

e «بر سر... بر جمجمه...» این اصطلاحات دلالت دارد بر عمل دست گذاشتن بر سر شخص به هنگام برکت دادن او (ر. ک.). «وقف شده» که کلمه تحت اللفظی آن «نذیره» می‌باشد (ر. ک. اعد:۶) شخصی بود جدا شده. یوسف که نیروی طبیعت، بلند کند تا نشان دهد که وقف خدا شده است (توضیح اعد:۶ و توضیح ۱۸:۶؛ شمشون در داور ۷:۱۳). گیاهان زیبای کرانه‌ها افراییم و منسی این تصویر «نذیره در میان برادران» را به دست داده که آن را در تث ۱۶ باز می‌یابیم. (ر. ک. توضیح مت b۲۳:۲-۳).

f کا بر تصویر حیوان نیرومند و وحشی برای بنیامین، این قبیله را به قبیله یهودا نزدیک می‌سازد، اتحاد اداری یهودا و بنیامین در سده ششم ق.م. می‌تواند توجه کننده این ارتباط نزدیک باشد.

g ترجمه احتمالی دیگر: «بامدادان هنوز مشغول خوردن است».

h فرائت عبری: «به قوم خویش»، ترجمه ما با اندکی اصلاح در متن صورت گرفته است. در خصوص این اصطلاح ر. ک. توضیح ۸:۲۵.

i متن کهانستی، طی روحی کلی که خاص آن می‌باشد، تمامی پاتریارخ‌ها و همسرانشان، جز راحیل را، در یک مقبره گرد آورده است. اما در فصل بعدی، سنت‌های دیگر مورد استفاده قرار گرفته است.

j خصوصیت آخرین فصل پیدایش این است که در آن اثر ویراستاران مختلف را مشاهده می‌کنیم. دو تشییع جنازه مختلف یعقوب ظاهرآ در دو مقبره متفاوت صورت گرفته، یکی در کنعان و دیگری در آن سوی رود اردن؛ سپس ویراستاری این دو را به مقبره‌ای واحد مرتبه ساخته است.

k حنوط کردن که طی آن جنازه مومنیابی می‌شد، گاه به دست پیشکان مصری به انجام می‌رسید. در عهد عتیق، این رسم فقط در مورد یعقوب و یوسف انجام شده است (۲۶:۵۰).

بزرگ مصریان است!» به همین سبب
است که این مکان را ابل - مصراییم
نامیده‌اند: آن در آن سوی اردن است.

^{۱۲} پسران [یعقوب] برای او چنان کردند
که به ایشان امر کرده بود. ^{۱۳} پسرانش او را
به سرزمین کنعان حمل کرده، او را در غار
مزروعه مکفیله دفن کردند، (غاری) که
ابراهیم آن را با مزروعه از عفرون حتی، در
مقابل مری، به عنوان ملک آرامگاه خریده
بود.

^{۱۴} سپس یوسف به مصر بازگشت، او و
برادرانش و تمام آنانی که با او برای
تدفین پدرش برآمده بودند.

پایان ماجراهی یوسف

^{۱۵} چون برادران یوسف دیدند که
پدرشان در گذشته است، به یکدیگر
گفتند: «نکند یوسف بر ما کینه ورزد و
تمام بدی ای را که بر علیه او مرتکب
شده‌ایم بر ما تلافی کند!» ^{۱۶} پس
فرستادند تا به یوسف بگویند: «پدرت
پیش از فوت شن این حکم را داده است: ^{۱۷} به
یوسف چنین سخن بگویید: آه! از سر ^{۱۴، ۱۲:۶} مت
^{۳:۱۷} لوح

فیض، خطای برادران و گناه ایشان را
ببخشای، زیرا بر علیه تو مرتکب بدی
شده‌اند! و اینک، لطفاً خطای خدمتگزاران
خدای پدرت را ببخش». ⁿ یوسف وقتی با
او چنین سخن گفتند، گریست.

روز برای او گریستند. ^۴ وقتی روزهایی که
برای او گریستند گذشت، یوسف به این
مضمون با خاندان فرعون سخن گفت:
«چنان چه به راستی در نظر شما فیض
یافته‌ام، خواهش می‌کنم را به گوش
فرعون بگویید: ^۵ پدرم مرا سوگند داده و
گفته است: اینک من خواهم مرد؛ مرا در
مقبره‌ای که برای خود در سرزمین کنعان
^{۱۶:۷} ^{۱۶:۳۳} حفر کرده‌ام ^۱ دفن نما. و اکنون، میل داشتم
برای دفن کردن پدرم برآیم، سپس باز
خواهم گشت.» ^۶ فرعون گفت: «برآی و
پدرت را دفن نما، آن سان که تو را سوگند
داده است.»

^۷ یوسف برای تدفین پدرش برآمد، و با
او تمام خدمتگزاران فرعون، و مشایخ
خانه‌اش و تمامی مشایخ مصر برآمدند، ^۸ و
نیز تمام خانواده یوسف، و برادرانش و
^{۹:۱} ^{۹:۴۶} خانواده پدر. ایشان فقط کودکان و احشام
کوچک و احشام بزرگشان را در سرزمین
جوشن باقی گذاشتند. ^۹ همچنین با او
ارابه‌ها و اسب سواران برآمدند: کاروان
بسیار عظیم بود.

^{۱۰} چون به گورن - اطاد رسیدند که در آن
سوی اردن است، عزاداری عظیم و سختی بر
پا کردند، و یوسف برای پدرش هفت روز
^{۱۱} سوگواری برگزار نمود. ^{۱۲} ساکنان سرزمین
یعنی کناعیان، وقتی این سوگواری را در
گورن - اطاد دیدند، گفتند: «این سوگواری

۱ این گونه دیگری است از سنت مکفیله که تبدیل به آرامگاه این سه پاتریارخ می‌گردد. این عبارت با رسم مصریان سازگاری کامل دارد که آرامگاه خود را در طول حیاتشان آماده می‌کردند.

m ^{۱۳:۳۱} ۱۳:۳۱ سوگواری برگزار نمود. ^{۱۱} ساکنان سرزمین (یعنی «سوگواری مصری») یکی دانسته، ناشناخته بوده است.

n معنی تحت الفظی این کلمه، «برداشت (خطا)» می‌باشد. برادران پس از وفات پدرشان، بیمناک شدند و می‌ترسیدند که یوسف دست به انتقام بزند. اصطلاح عجیب «خدمتگزاران خدای پدرت» بر پیوند نزدیک میان یعقوب و یوسف تأکید می‌گذارد.

نسل سوم دید. همچنین، پسران ماکیر^P، پسر منسی، بر زانوان یوسف زاده شدند.^۹

^{۱۴} یوسف به برادران خود گفت: «من خواهم مرد، اما خدا را ملاقات کردن شما غفلت نخواهد ورزید، او شما را از این خروج^{۱۲:۱۲} سرزمین به سوی سرزمینی که با سوگند^{۱۳} به ابراهیم و اسحاق و یعقوب و عده داده، بر خواهد آورد.»^{۲۵} یوسف پسران اسرائیل را سوگند داد و گفت: «خدا از ملاقات^{۱۳:۱} کردن شما غفلت نخواهد ورزید، و شما استخوان‌های مرا از اینجا برخواهید^{۱۱:۲۲} خروج^{۱۳:۲} بوش^{۱۳:۲} بروید.^۸

^{۱۵} یوسف در سن صد و ده سالگی مرد. او را حنوط کردند و در مصر در تابوتی^۱ قرار دادند.

^{۱۸} برادرانش خودشان آمدند و خود را در برابر او افکندند و گفتند: «اینک بر ما بردگان تو می‌باشیم!»^{۱۹} اما یوسف به ایشان گفت: «مترسید! آیا من در جای خدا هستم؟^{۲۰} شما برعلیه من بد اندیشیدید، خدا اندیشید تا از آن خیریت^{۱:۱۶} بسازد، تا آنچه را که امروز رخ داده به انجام رساند، یعنی زنده نگاه داشتن قومی^{۲:۱۹} بی‌شمار.^{۲۱} و اکنون هراسان می‌باشید؛ من خودم روزی شما و فرزندانتان را تأمین خواهم کرد.» او ایشان را تسلی داد و با دلشان سخن گفت.

^{۲۲} یوسف در مصر ساکن شد، او و خانواده پدرش، یوسف صد و ده سال^{۱۲:۴۸} زندگی کرد.^{۲۳} یوسف پسران افراییم را تا

^۰ از حکیمان مصری که در سن آرمانی صد و ده سال زندگی کرده‌اند، نمونه‌هایی چند در دست می‌باشد.

^P ماکیر نیم - قبیله‌ای است که در شمال شرق رود اردن مستقر شدند (اعد ۳۲:۳۹-۴۰؛ تث ۳:۱۵).

^۹ این اصطلاح دال بر پذیرفتن به فرزندی است که در ۲:۴۸ ذکر شده است. یوسف در اینجا عمل یعقوب را در مقابل پسران خودش، یعنی افراییم و منسی، تکرار می‌کند.

^{۱۰} ر. ک. این عبارت اثر آخرین ویراستار تورات می‌باشد (نیزر. ک. تث ۳:۳۴).

^{۱۱} این آیه روایتی را مطرح می‌سازد که خاتمه اش نه در تورات، بلکه در انتهای کتاب یوشع ذکر می‌شود. اسرائیلیان امر یوسف را به هنگام خروج از مصر (خروج ۱۳:۱۹) به اجرا در می‌آورند؛ و در یوشع ۲:۳۲، تدفین استخوان‌های یوسف در شکیم نقل شده است.

^{۱۲} همین کلمه در اصطلاح «صندوقچه عهد» به کار رفته است.